

تقریراتی بر مہوم الاسماء



ولی اللہ کفاشی

باسم ربنا الاعلی

با تقدیم تحیات ابدع ابهی به محضر یاران و دوستان علاقمند معارف مبارکه امری مقاله حاضر حاصل مطالعات و تحقیقات اینجانب در طی سالیان دراز است و از آنجا که افتخار تدریس این اثر مبارکه را در کلاسهای متمادی یاران گرامی داشته ام و بنا به پیشنهاد یکی از دوستان و تقبل تایپ و پیاده کردن از روی فایل صوتی انرا تحت عنوان «تقریراتی بر قیوم الاسماء» به محضر یاران الهی تقدیم می کنم که از صفحه ۲۵ الی ۵۰ کتاب منتخبات آیات و اثار مبارکه حضرت نقطه اولی مندرج است و صفحات مندرجه در انتهای آیات اشاره به صفحات این کتاب مبارک است

ولی الله کفاشی ۱۳۹۹/۰۴/۲۵

قیوم الاسماء

این اثر مبارک مانند اکثر آثار مبارک حضرت باب با بسم الله الرحمن الرحیم شروع شده است . قریب سه سال آثار مبارک با این عنوان آغاز شده است . عناوین دیگری نیز در آثار مبارکشان میبینیم مثل : بسم الله البدیع ، که در دوران ماکو و چهریق این عنوان تغییر می کند . در آثار بسیار مهم مانند توقیع من ینظره الله ، توقیعات قائمیت و کتاب شریعتی بیان فارسی و عربی با بسم الله الامنع الاقدس آغاز گشته و عناوین دیگری را در توقیعات چهار شأن و پنج شأن زیارت می کنیم .

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی نزل الكتاب علی عبده بالحق لیكون للعالمین سراجا وهاجا (ص ۲۶)

شکر خدای را که کتاب را به بنده خود نازل فرمود و او را چراغی روشن برای جهانیان قرار داد .

هر کدام از آیات پیامی برای ما دارند و از این آیه مبارکه چند پیام می توان دریافت .

اینکه این کتابی است که بر بنده خود " نازل " فرموده ، یعنی نزول آیات و این مطلبی است که در تاریخ اسلام بی

سابقه است و ۱۲۶۰ سال کسی چنین ادعایی ننموده که آیات بر من نازل گشته . پس اولین آیه اشاره به نزول آیات آسمانی و

مقام رسالت و مظهریت ایشان است .

مطلب دیگر این که ایشان سراج وهاج (خورشید روشن) معرفی گشته اند . همان شمس حقیقت که عالم تاب است و

در آثار خودشان و حضرت بهاء الله به کرات ذکر گردیده و این نور برای یک قوم و یک منطقه نیست ، برای کل جهان

است و دعوتش جهانی است . اگر در کتب مقدسه دقت کنیم می بینیم معمولا رسالت هر یک از پیامبران برای هدایت منطقه

ای خاص بوده و مأموریتی محدود داشته اند . حضرت مسیح می فرماید : فرستاده نشدم مگر به جهت هدایت گوسفندان گمشده خاندان بنی اسرائیل . یعنی هدف اصلی هدایت بنی اسرائیل است ولی این حرکت و هدف می تواند برای کل جهان هم باشد . لذا می فرمایند من نور عالم هستم ، ولی این نور ، اول برای قوم بنی اسرائیل است و خطابشان به بنی اسرائیل است نه عموم بشر . در قرآن کریم و آثار اسلامی هم وضع به همین منوال است . حضرت محمد بر ام القری و حول آن مبعوث گشته اند و چون قرآن برای هدایت اعراب بوده لذا به لسان عربی است " لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا " تا انداز بدهی به مکه و کسانی که در حول آن هستند . ولی در برخی آیات می فرمایند " وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ «۱۰۷ انبیا» و این علاوه بر هدف اصلی هدایت اعراب بوده لذا در تورات و انجیل و قرآن هیچ آیه خطاب عمومی به اهل عالم نمی یابیم . خطابهای قرآن نظیر " یا ایها الناس ، یا ایها الکافرون ، یا ایها المشرکون و... " است . ولی حضرت باب در اولین آیه نازل ، رسالت خود را برای جهانیان اعلام مینمایند .

... ان هذا لهو الحق صراط الله في السموات والارض فمن شاء اتخذہ الى الله بالحق سبيلا(ص ۲۶)

این (حضرت باب) حق است و صراط خداوندیست که در آسمانها و زمین کشیده شده و هر کسی که بخواهد میتواند از این طریق به سوی خداوند ره برد . پس این پلی است بین عالم خلق و حق و این یکی از مفاهیم باب است . باب چندین معنی دارد . یکی واسطه امام و پیامبر است (علی الظاهر ، درسوره های بعدی این کتاب) در کتاب دلائل سبعة فرموده‌اند: " ... نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده ، مقامی که اول خلق است و مظهراننی انا الله ، چگونه خود را باسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرمود . "

یعنی من به صرف فضل و عنایت و به جهت هدایت ناس ، خود را باب قائم معرفی نمودم و گرنه مقام من این نبود . یکی دیگر از معانی باب ، باب الله است . دری به سوی خدا یا تنها دری که میتوان بواسطه آن خدا را شناخت . این مفهوم در آثار اسلامی هم ذکر شده . در دعای ندبه آمده : « این بابُ الله الذی منه یؤتی ؟ » باب خدا کجاست که از آن طریق به

خدا رسید؟ این صراط همین باب است. در این اثر کلمه حق را بسیار زیارت خواهیم کرد. علی الحق، الی الحق، هو الحق و... که همگی اشاره به حقانیت ظهور حضرت باب دارد که من عندالله است.

ان هذا لهوالدين القيم وكفى بالله ومن عنده علم الكتاب شهيدا(ص ۲۶)

دین من همان دین راستین است که خداوند برای همه بشر فرستاده،

حقیقت همان ادیان گذشته است و اشاره است به وحدت ادیان. در سوره شور ۱۳ قران می فرمایند: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا، آنچه به شما تشریح کردیم همان است که به انبیای گذشته وصیت کردیم. از منظر حضرت باب یک دین بیشتر وجود ندارد و اسامی مختلفه ادیان بواسطه ظواهر آنهاست. اشاره فرمودند که دین مانند یک انسان است، ابتدای آن دور آدم است که شروع به رشد و نمو نموده و در هر دوری به مرحله ای از زندگی رسیده. از شیرخوارگی شروع و... حال نوجوان ۱۲ ساله است و در زمان من یظهره الله به بلوغ یعنی ۱۴ سالگی میرسد در کتب مقدسه قبل وقتی درباره مسائل اخلاقی و عملی صحبت می شود یا همراه با انداز است یا تطمیع. به بنی اسرائیل می فرمایند اگر شما احکام الهی را عمل نکنید، من برکت را از شما می گیرم و اگر عمل کنید من به زمین و گوسفندان شما برکت می دهم و فرزندان شما را زیاد می کنم. این نوع گفتگو را ما با کودکان انجام می دهیم. اگر درست را بخوانی برای تو جایزه می دهم و یا... ولی وقتی با یک جوان بالغ مواجهیم، این طور صحبت نمی کنیم. برای مثال می گوئیم این رفتار در شأن تو نیست، این عمل لایق تو نیست...

آثار جمال مبارک هم با توجه به مسئله بلوغ بیان می شود. می فرمایند: " لیس للعاقل ان یشرب ما یذهب به العقل "

ولی در اسلام می فرمایند شراب نجس است. اگر بخورید نجس می شوید و این عمل شیطانی است. ولی حضرت بهاء الله

فرموده اند که لایق انسان نیست که چیزی بنوشد که عقلش زائل شود. این خطاب به انسان بالغ و فهمیده است. نیازی به انذار و تشویق ندارد. یا میفرمایند، ما بایکدیگر دوستیم. عاشق و معشوقیم، اگر مرادوست دارید احکام مرا اجرا کنید با دقت در کتب مقدسه میتوان، اصل وحدت ادیان را درک نمود که همگی از یک سرچشمه جاری گشته اند و هدف واحدی دارند لذا مظاهر ظهور هم واحدند و صرفاً در ظاهر بایکدیگر متفاوتند. مثل انسان که یک شخص واحد است ولی در هر مرحله از زندگی، از تولد تا مرگ جلوه های گوناگونی از خود بروز می دهد. تغییرات ظاهری است ولی حقیقت واحد است.

ان هذا لهو الحق بالحق علی الکلمته الاکبر من الله القدیم قد کان من حول النار مبعوثاً (ص ۲۶)

این دین حق است از جانب خداوند که به کلمه الله الاکبر (بزرگترین کلمه خدا = پیامبر الهی) عنایت شده

کلمه مجموعه حروف است. این کلمه از جانب خداوند است و مظهر ظهور یا پیامبر آیت الهی است. یکی از القاب شامخه جمالقدم، اسم الله الاعظم است. (بزرگترین نام خدا). معادل دیگر آن آیه الله العظمی است که مخصوص مظاهر ظهور است لذا ما این القاب را برای انسانها به کار نمی بریم

حضرت باب می فرمایند اگر به من يظهر الله ایمان نمی آورید لا اقل آیت الله را محزون نکنید. کلمه الله، بعد از مظهر ظهور، به کلمه ی الهی اطلاق می شود که هر دو برای بشریت حجت اند (مظهر ظهور از زمان بعثت تا صعود یا شهادت). کسی که طالب دیدار حق باشد به حضور مشرف می شود. ملاحظین مشرف شد و مومن گردید. برخی به آیت الهی دسترسی نداشتند مثل جناب طاهره، آیت آیت الهی را، یعنی همین کتاب را، زیارت نمود و مومن شد. جمال مبارک علی الظاهر حضرت باب را ملاقات نمودند ولی همین کتاب که به دستشان رسید و ملاحظه

فرمودند ، فرمودند این کلام الهیست . کلام الهی حجت است از زمان نزول تا ظهور پیامبر بعد . پس میتوان برای شناخت حضرت باب آثارایشان را زیارت کنیم (الاثر یدل علی المؤثر).

کلمه در ادیان فقط برای عیسی مسیح بکار برده شده ، در انجیل یوحنا آمده است که در ابتدا کلمه بود ، کلمه نزد خدا بود . کلمه جسم شد و در میان ما ساکن گردید . این آیه مفاهیم بسیاری دارد که مطابق اصول اعتقادات ماست . ازلی و قدیم اند . بی پایانند . نه اولی دارند و نه آخری . نه ظاهری و نه باطنی.

در قرآن نیز اشاره به کلمه بودن مسیح می فرمایند : يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ (عمران ۴۵) پس کلمه یا کلمه الله ، یعنی پیامبر زمان یا عیسی مسیح . و به همین اعتبار در آثار حضرت باب این کلمه را بسیار زیارت می کنیم که اشاره به خودشان است که مانند مسیح دارای مقام عظیمی هستند

. حال می فرمایند این کلمه الله حول نار مبعوث شده که اشاره به داستان موسی و طور سیناست که حضرت موسی ندای حق را از درخت شعله ور شنید و حضرت باب به درخت شعله ور تشبیه گردیده اند که به واسطه ، ندای حق در این زمان به گوش خلق میرسد . آن زمان از درخت ظاهری می رسید و این زمان از طریق درخت حقیقت (یعنی انسان کامل)

ان هذا لهو السرفى السموات والارض وعلى الامر البديع بايدى الله العلى قد كان بالحق فى ام

الكتاب مكتوبا(ص ۲۶)

این همان سرّ قدیمی است که با دست خداوندی در ام الكتاب نوشته شده است .

ام الكتاب معانی متفاوتی دارد . از جمله علم الهی و علم محفوظ که به قرآن کریم اطلاق می شود و در آثار حضرت باب نیز بیشتر مراد قرآن کریم است (در ادبیات بهائی منظور کتاب بیان است که در لوح احمد نیز ذکر گردیده ، انه لسلطان الرسل و کتابه لام الكتاب و همچنین به کتاب مستطاب اقدس اطلاق می شود) . پس آیه فوق یعنی این همان سریست که

در قرآن کریم به آن اشارت شده یعنی حضرت باب موعود اسلام است . اسلام از ابتدای ظهورش به حقیقتی وعده داده که در جهان ظاهر خواهد شد و این همان موعود است

عنوان (سر) بودن چند مفهوم دارد . به معنی راز و حقیقت شناخته نشده که اگر شناخته شود دیگر سر نیست . مانند فرمایش جمالقدم که میفرمایند انسان طلسم اعظم است ، ولی اینجا منظور سرالله ، یعنی حضرت باب است که قابل شناسایی نیست و تصویری که داشته باشیم در حد خود ماست نه در حد حق شناسایی او . مثل این که کودکان قوی ترین و باهوش ترین انسانها را ، والدین خود می دانند . لذا می فرمایند : ما عرفناک حق معرفتک ، آن چنانکه هستی ترا شناختم ایرادی که اعراب به رسول الله میگرفتند این بود که این چه پیامبر است که راه می رود و غذا می خورد و می خوابد ؟ چرا فرشته ها همراه او نیستند ؟ چون او را با تصورات خود میسنجیدند

در آیات قرآن از عباراتی مانند ، لم یلد و لم یولد ، لیس کمثله شیء استفاده شده که همه مقام مظهریت امر است که بی نظیر است و اینکه نه خود زاده می شود و نه از او زائیده می شود (حضرت بهاءالله زائیده شده بودند و از ایشان هم حضرت عبدالبهاء بوجود آمدند ولی ما ایشان را لم یلد و لم یولد می دانیم . مثل همان فرمایش حضرت مسیح که در ابتدا کلمه بود ، حال آنکه ایشان چهار هزار سال بعد از حضرت آدم به دنیا آمدند . و روزی به بنی اسرائیل فرمودند ، پدر شما ابراهیم آرزو داشت مرا ببیند که دید و رفت . مردم خندیدند و گفتند کفر می گویی تو سی سال بیشتر نداری چطور ابراهیم تو را دیده . فرمودند آمین آمین به شما میگویم قبل از آن که ابراهیم پدر شما باشد من بودم . (این فاصله زمانی حدود دوهزار سال است) پس منظور وجود جسمانی نیست بلکه حقیقت ایشان موجود بوده و این همان مقام لم یلد و لم یولد یا سراللهی است

از معانی دیگر سر ، در آثار اسلامی ، حقیقت ائمه اطهار است که به سر تعبیر گشته . یازده امام ظاهر و دوازدهمی غائب و سرالله است و دعائی است که جناب خال اکبر آن را زیارت می نمودند ، آمنت بالسر آل محمد (مستدرک الوسائل ج : ۳ ص :

۲۹۷) و حضرت باب توقیعی برای ایشان می فرستند و در آن فرموده که شما همیشه این دعا را می خوانید خواستم برایتان کشف غطاء شود و قول و عمل یکی شود ، ظهور من ، به شأن الوهیت (سرالله) است نه به شان نبوت و رسالت . به اعتبار دیگر امام زمان در دور اسلام ، اسماً موجود بود ، قبل از همه امامان و از زمان رسول اکرم ، لذا حضرت رسول وعده به آمدن ایشان داد (وجود جسمانی ایشان- فرزند امام حسن عسکری - صرفاً اعتقاد تشیع است که او هم در میان خلق نیست) لذا ایشان سرّ آل محمدند ، غائب است . سرّ است . لذا احادیث مُدل بر غیبت امام دوازدهم در باره مقام سرّ بودن ایشان می باشد که ظاهراً مشهود نیست باطناً باید او را شناخت

مفهوم دیگر سرّ در سلسله مقامات انبیاء دارد . یعنی مقام مظهریت که بالاتر از مقام رسالت و نبوت است یعنی به ترتیب : مظهر امر ، رسول (نبی) ، ولایت (ائمه) ، بابیت . در اسلام این چهار مرتبه است ، نائب (باب) ، ولایت (امامت) ، رسالت و بالاتر از این در شأن خدا بود که آیات را بر پیامبر نازل می کند و پیامبر از جانب خدا حجت است . نبی از جانب رسول حجت است . امام از جانب نبی حجت است و باب از جانب امام . در امر بهائی این مقامات موجود نیست و مقامی به عنوان مظهریت می شناسیم که همان الوهیت و ربوبیت است که با مقام حقیقی خداوند (غیب منیع لایدرک) متفاوت است . لذا ما حضرت باب و حضرت بهاء الله را خدا نمی دانیم . بلکه اشرف ظهورات، و او را مظهر ظهور الهی می دانیم و کلیه آثار حضرت باب و حضرت بهاء الله را " آیات الهی " می نامیم . ولی در اسلام همه آثار حضرت محمد آثار الهی نیست و فقط قرآن کریم چنین مقامی دارد و احادیث عمومی و احادیث قدسی ، خطبه ها و نامه های ایشان دارای این مقام نیستند . ولی در آثار بهائی و بابی چنین تفکیکی نداریم . آیات الهی شامل مناجات و تفسیر و خطبه و صور علمیه است (به جز آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله) ولیکن این مقام مظهریت قابل قیاس با مقام غیب منیع لایدرک نیست و اعتقاد به حلول و هبوط حق در این مظاهر نداریم . خداوند در این وجودات تجلی فرموده مانند تجلی آفتاب در آئینه .

يامعشرالملوك وابناء الملوك انصرفوا عن ملك الله جميعكم على الحق بالحق جميلا(ص ٢٦)

ای پادشاهان ، از پادشاهی با رضایت خاطر انصراف بدهید .

چرا که صاحب جهان آمده است . حضرت مسیح می فرمایند و رئیس این جهان می آید و چیزی در من ندارد . و در شأن امام زمان می گویند " صاحب الزمان " ، یعنی حکومت مربوط به ایشان است . در قرآن می فرمایند : الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (٥٦ حج) روزی که پادشاهی از آن خداوند خواهد بود . در انجیل میفرمایند : " ملکوت تو بیاید و اراده تو چنان که در آسمان است در زمین نیز مستقر شود . " یعنی اراده الهی بر زمین حاکم شود . این آیات و آیات بسیار دیگر به این معنی اند که صاحب جهان آمده است . پادشاهان به ادعای خودشان ، سلطنت می کنند که راه را برای ظهور حق هموار کنند . حال حق خود حاضر است و اگر قول پادشاهان واقعی باشد باید از مقام خود انصراف دهند .

جمالقدم در لوح احمد می فرمایند : انه لسلطان الرسل ... و در کلمات مکنونه می فرمایند : سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم ... پس این مظاهر ظهور ، سلاطین الهی هستند . وقتی صحبت از حکومت الهی است یعنی حکومت مظاهر ظهور الهی در آغاز ظهور، مردم پنداشتند که حضرت اعلی واقعا داعیه خلافت و حکومت دارد لذا تهمت هایی به ایشان زدند که حضرت باب در آثارشان به این مطلب اشاره می فرمایند . ولی این مسائل همه اشاره به آمدن حق دارد که همه چیز برای اوست

خطاب به محمد شاه می فرمایند خمس از برای امام است ، هرگونه که مایلی در بین مردم مصرف کن . من نیازی به این مال ندارم و در توقع دیگر می فرمایند خدا عالم است که ذره ای چشم داشت به مقام تو و مال دنیا ندارم . چرا که مالک شدن این ها شرک محض می دانم . مؤمن به غیر خدا به مال دنیا توجه نمی کند تا چه رسد به این که مالک آن شود . ولی حکومتیان هدف حضرت باب را چیز دیگری می پنداشتند لذا برایشان ناراحت کننده بود لذا به فرمان حسین خان آجودان باشی حضرت باب را احضار نمودند . خلاصه این که اینها مُدل بر این است که صاحب جهان و موعود ظاهر شده است .

يا ملك المسلمين فانصر بعد الكتاب ذكرنا الاكبر بالحق فان الله قد قدر لك وللحافين من حولك في

يوم القيمة على الصراط موقفا على الحق مسئولاً (ص ۲۶)

ای پادشاه مسلمین (محمد شاه) ، وقتی این کتاب به دست رسید ، ذکر الله الاکبر را نصرت نما که به این خاطر خداوند برای تو و کسانی که در حول تو هستند ، موقفی قرار داده که مسئولی . حق در کشور تو ظاهر شده و تو باید جوابگو باشی . ذکر اکبر یا ذکر الله همان مقام کلمه الله است . اول صادره از حق و مشیت اولیه و اول تجلی الهی . ذکر الله در آیات قرآنی مفاهیم متفاوتی دارد .

-- یک مفهوم آن همان ذکر و یاد خداست . اذکُرُ الله . خدا را یاد کنید . اَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ . با نام خدا قلوب مطمئن می شود و حضرت بهاء الله می فرمایند اَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَسْتَنِيْرُ الصُّدُورُ . قلبها با یاد خدا روشن میشود -- مفهوم دیگر ذکر ، قران کریم ، آیات و کلام است . انا انزلنا الذكر و انا له الحافظون . ذکر را نازل نمودیم و خود حافظ آن هستیم

-- مفهوم دیگر ذکر در آیات قرآنی ، حضرت محمد ، پیامبر عظیم الشأن اسلام است . وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (قلم ۵۱) وقتی ذکر را شنیدند گفتند او دیوانه است بگو او مجنون نیست ، ذکر الله است . یعنی محمد ذکر الله است

-- مفهوم دیگری از ذکر در سوره انبیا آمده وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (انبیا ۱۰۵) در زبور (داوود) نوشتیم که بندگان صالح ما بعد از ذکر وارث زمین خواهند شد . تمامی مفسرین این آیه را در شأن امام زمان تفسیر نمودند که ذکر امام زمان است و بندگان صالح ، مؤمنان به ایشانند ، همان مستضعفانی که در قرآن به

آنها وعده داده شده که وارث زمین خواهند شد . وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (قصص ۵) و در سوره انبیا (۱۰۵) آمده که این وارثان ، نه در زمان ذکر بلکه بعد از ذکر، وارث زمین می شوند

با توجه به این آیات یک معنی ذکر ، قائم ، مهدی یا امام زمان است و حضرت باب با توجه به این مسائل ، در این اثر مبارک و در آثار سالهای اولیه ظهور، کلمه ذکر ، ذکرالله الاکبر ، ذکرنا الاکبر را بسیار بکار برده اند که تلمیحی است از همه این آیات و مقاماتی که در آثار گذشته آمده است

يا ايها الملك تالله الحق لوتعادي مع الذكر ليحكم الله في يوم القيمة عليك بين الملوك بالنار ولن تجد اليوم من دون الله العلي على الحق بالحق ظهيرا (ص ۲۶)

ای محمد شاه ، اگر با ذکرالله (حضرت باب) دشمنی کنی ، خداوند در روز قیامت در بین پادشاهان به تو جزاء نار می دهد و جز خداوند حق ، یاریگری برای شما نخواهد بود. تنها شفیعیت حضرت باب خواهد بود اگر از او حمایت کنی
نار در اصطلاح قرآن ، دوزخ است و در امر مبارک به غیر مؤمنین (حروف سجین یا نفی) هم اطلاق شده و در مقابل مؤمنین اهل نور (حروف علین یا اثبات) هستند .

يا ايها الملك طهر الارض المقدسه من اهل الرد الكتاب من قبل يوم جاء الذکر فيها بغتة باذن الله العلي على الامرقوى شديدا (ص ۲۷)

ای پادشاه ، ارض مقدس را از غیر مؤمنین پاک کن قبل از آنکه ذکر الله بغتة به آن وارد شود .
منظور از ارض مقدس ، در اینجا تهران است و این کلام ، اشاره به اراده مبارک به سفر تهران است و حرکت مبارک از شیراز به اصفهان بی دلیل نبود . آن شب که وبا در شیراز شایع شد و ایشان آزاد شدند و به طرف اصفهان حرکت نمودند ، هدف اصفهان نبوده ، بلکه تهران بود و هدف از ورود به تهران ، ملاقات با شاه و القاء امر بر او بود . تصور کنید

اگر شاه مملکت بابی می شد چه تغییری در روند تاریخ ایجاد می شد . سرنوشت ما و ایران و ایرانی دگرگون می شد لذا هدف حضرت باب ، نقطه اصلی یعنی شاه بود که می توانست در برابر قدرت روحانیون ایستادگی نماید و این گونه به امر حق خدمت کند . به همین دلیل حدود (۸-۷) توفیق از شیراز ، بوشهر ، حوالی کلین ، تاکستان و ماکو و چهریق به محمد شاه ارسال نمودند و در بیان فارسی نیز خطاباتى به وی دارند . بعلاوه هدف آشنا نمودن شاه با امر بابی ، هدف غائی دیگر، ظاهر شدن پادشاه عادل بود که خداوند وعده فرموده روزی در ایران حاکم خواهد شد. لذا به وی فرمودند که می خواهم ان پادشاهی باشی که خداوند وعده فرموده ولکن محمد شاه لایق نبود که مظهر پادشاه عادل در ایران شود .

با این اهداف بود که حضرت باب به پادشاه فرمودند آن ارض را از غیر مؤمنان پاک کن تا وقتی که من می آیم غیر مؤمنی در آن جا نباشد . و این حکم در کتاب بیان به نوع دیگری تجلی می یابد . به پادشاهان بابی می فرمایند که غیر مؤمنان را از پنج قطعه بیرون کنید. فارس ، آذربایجان ، عراق ، خراسان و مازندران، چرا که من یظهره الله از یکی از این نقاط ظاهر می شود و نمی خواهم وقتی او ظاهر می شود چشمش بر غیر مؤمن بیفتد .

وان الله قد كتب اليك ان تسلم الذکر وامره وتسخر البلاد بالحق باذنه(ص ۲۷)

خداوند بر تو نوشته است که تسلیم ذکر و امرش باشی و شهرها را تسخیر کنی به اذن او. در واقع حضرت باب به نوعی مسئله جهاد را مطرح می فرمایند . جهاد که یکی از فروع اسلام است فقط زمانی میسر است که امام معصومی در عالم موجود باشد . لذا حضرت باب در این آیه می فرمایند حق ظاهر گشته و این اجازه را به تو می دهد که در راه او جهاد نمائی

این موارد در امر بایی موجود است ، جهاد ، اخراج غیر مؤمنان ، مصادره اموال غیر مؤمنان و... ولی هیچ گاه اذن به این امور ندادند . در واقع این موارد برای اشاره به حقیقت مقام خودشان است نه انجام این امور . ایشان هیچ گاه مایل به امور دنیا نبودند و در تواریخ مختلف نیز این مورد ذکر گردیده که سید باب رثوف و مهربان و بری از ظلم و ستم و جنگ و جدال بود . حتی در تاریخ ذکر گردیده زمانی که به مکه تشریف می بردند به مؤمنین امر فرمودند که در اراضی مقدسه (کربلا) جمع شوند . چون قصد داشتند از مکه به کربلا رفته و قیام مسلحانه آغاز نمایند . چرا که در احادیث مکرراً ذکر شده که وقتی قائم ظاهر شود شمشیر کشیده و از کافران انتقام خواهد گرفت بحدی که از جویها خون جاری شود. لذا حضرت باب این حکم را دادند ولی در عمل انجام ندادند و در یکی از آثار خود در این باره می فرمایند که نخواستم خونی از بینی کسی بریزد یا در حق کسی ظمی واقع شود (توقیع عبد الخالق یزدی) . اینها حکمهایی بودند که نشان دهند ایشان موعود اسلام هستند ولی مایل به انجام اینها نبودند و جنگهایی مانند قلعه طبرسی به اجبار تاریخ دردل جنگل و صرفاً برای دفاع رخ داده است

در تاریخ بایی این مناظر را نمی بینیم . چند انقلاب دیده می شود که دشمنان با های و هوی بسیار گفتند بایی ها جنایت کردند و... حال اگر طبق احادیث اتفاقاتی می افتاد چه می گفتند

لذا ذکر این موارد فقط برای اظهار مقامشان است ؛ اگر من اجازه دهم جهاد می شود . اگر من بگویم اخراج از بلد اجرا می شود و تصرف اموال انجام می شود . چون گاهی مال شیرین تر از جان است و ممکن است برای از دست ندادن مال و اخراج نشدن از شهر ، ایمان بیاورند ولی اگر ناراحت شدند این کار را نکنید . پس اصلاً منظور مبارک اجرای این احکام نبوده برای مثال حضرت بهاء الله هم در لوح احتراق می فرمایند *أَيْنَ عَصَنَفَرُ غِيَاضِ سَطَوَتِكَ* ، یعنی شیر غرنده کجاست ؟ این همه ظلم شده ، (این اسیاف انتقامک) شمشیر انتقامت کجاست ؟ کسی که با تعالیم مبارک آشنا نباشد فکر می کند ایشان به دنبال مدافع و شمشیر کشیدن هستند . می فرمایند منظور از این نوع الواح این نیست که به دنبال

ناصر و معین بگردیم ولی آنقدر بر این جامعه ظلم روا داشته اند که مظهر ظهور با این کلمات با خدا راز و نیاز می کند و خداوند در جواب می دهد یا قَلَمَ الْأَعْلَى ، اگر مصیبت نبود ، از تو استقامت ظاهر نمی شد و این بلا زیور و زینت توست . پس حضرت بهاءالله به دنبال ناصر و معین نیستند بلکه حقایق تاریخی را ذکر می فرمایند قد خبت مصابیح الصدق و الصفا والغیره و الوفا ، منظور حضرت باب نیز از ذکر این مطالب این است که موعود با این مقامات ظاهر شده . چون انتظار مردم این است ولی من این کار را نمی کنم .

فانك في الدنيا مرحوم علي الملك وفي الاخرة من اهل جنه الرضوان حول القدس قد كنت مسكونا .(ص ۲۷)

در دنیا فضل الهی شامل حال تو شده (که موعود در زمان حکومت تو ظاهر شده) و در آخرت نیز از اهل بهشت خواهی بود از پادشاهی ظاهری نصیبی نخواهی داشت

این مطلب نشان می دهد که امر بایی اعتقاد به عالم بعد دارد . حساب و کتابی هست . بهشت و دوزخی (نه به معنای اسلامی) هست که معنوی است

يا ايها الملك لا يغرنك الملك فان لكل نفس ذائقة الموت قد كان بالحق على الحق من حكم الله مكتوبا(ص ۲۷)

(این آیه در صفحه ۲۶ سطر ۷ اشتباهی نوشته شده اضافه بود و حذف شد لذا در آن صفحه توضیح داده نشد) ای پادشاه ، پادشاهی تو را مغرور نکند . فریفته این مقام و ریاست نشو . زیرا که هر نفسی چشنده مرگ است . (اشاره به آیه قرآن است که هر انسانی می میرد و هر ترکیبی ، تحلیلی دارد)

مسئله مرگ محمد شاه در همه توقیعات محمد شاه ذکر گردیده و در آنها اشاره به این مطلب می فرمایند که مرگ تو واقع خواهد شد . از جمله می فرمایند چون صحبت از دین است نه دنیا و می ترسم وقت از دست برود لذا ترا از بعضی مسائل آگاه می کنم که اشاره ضمنی به درگذشت محمد شاه می باشد که حدوداً یک سال بعد واقع شد .

تالله ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان تکفروا بالله وبایاته لکننا بالله عن الخلق والملك علی الحق
غنیاً(ص ۲۷)

قسم بخدا اگر نیکی کنید(ایمان بیاورید) به خودتان نیکی کرده اید و اگر به خداوند کفر بورزید ، قسم به خدا ، از خلق و ملک بی نیاز هستیم حضرت بهاء الله در کتاب اقدس می فرمایند من احکام را نازل کردم لِأُرَبِّیْنَکُمْ لِأَنْفُسِکُمْ ، خواستم تا شما را تربیت کنم نه به خاطر خودم بلکه به خاطر خودتان ما فرزندانمان را به خاطر خودمان تربیت نمی کنیم بلکه به خاطر آینده خودشان این کار را انجام می دهیم

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریائیش ننشیند گرد

وارض بحکم الله الحق فان الملك علی شان الذکر بایدی الله قد کان بالحق مسطوراً(ص ۲۷)
راضی به حکم خداوند باش زیرا حاکمیت کره ارض برای ذکر الله نوشته شده است .

(اشاره به احادیثی است که صاحب الامر حکومت جهانی خواهد داشت)

یا وزیرالملك خف عن الله الذی لاله الا هو الحق العادل واعزل نفسک عن الملك(ص ۲۷)
ای وزیر (حاج میرزا آغاسی) از خدایی بترس که جز او خدایی نیست و از صدر اعظمی کناره بگیر .

در این دو آیه مبارکه می توان لحن مبارک را در خطاب به محمد شاه و میرزا آغاسی مقایسه نمود . در خطاب به محمد شاه " یا ملک المسلمین " ، " حضرت سلطان " و " آن حضرت " و عناوین محترمانه دیگری فرمایند . ولی در خطاب به حاج میرزا آغاسی لحن کلام تغییر می کند و با عبارت بترس از خدا خطاب می شود و در آثار ماکو با عنوان " یا ایها الشیطان " نام برده می شود یعنی عدم ایمان او برای ایشان محرز بوده است . اگر میرزا آغاسی می گذاشت محمد شاه مؤمن می شد لذا ترتیبی داد که حضرت باب و شاه ملاقات نکنند و پای حضرت باب به دربار نرسد چرا که در این صورت شاه شیفته او می شد و باب را صدر اعظم می کرد و میرزا آغاسی دیگر جایی در دربار نداشت و چون حضرت باب از سوء نیت وی مطلع بودند ، کلمات قهرآمیزی در خطاب به وی به کار برده اند . در توفیق چهریق می فرمایند ، لعنت خدا بر تو باد اگر بتوانی مرا بکشی و نکشی و سه بار لعن کرده و بعد می فرمایند ولی تو نمی توانی مرا بکشی و او نتوانست بکشد ، بعد از وی امیر کبیر این کار را کرد .

فانا نحن قد نرث الارض ومن عليها باذن الله الحكيم وانه قد كان بالحق عليك وعلى الملك شهيدا(ص ۲۷)

(می فرمایند از خدا بترس و استعفا بده) زیرا ما زمین را به ارث می بریم و صاحب زمین می شویم و به اعتقاد مسلمین صاحب الزمان یا صاحب الامر وقتی ظاهر شود غیر مؤمنین را نابود می کند و حکومت از آن خداوند می شود الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (حج ۵۶) و در انجیل آمده است : ملکوت تو بیاید و اراده تو چنانچه در آسمان است در زمین نیز مستقر شود . پس اراده خدا در آسمانست و روزی می رسد که در زمین هم جاری شود . و در قرآن می فرمایند : وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (زمر ۶۹) زمین به نور خدا روشن می شود مگر تاحال زمین تاریک بوده ؟ و در چندین آیه قرانی هم عنوان شده که زمین از آن خدا خواهد شد . قبلاً در باره معنی ذکر و این که بعد از ذکر عباد صالح وارث زمین خواهند شد صحبت کردیم . و در آیه ای دیگر می فرمایند وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)

قصص ۵) اراده کردیم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آنان را ائمه و وارث زمین قرار دهیم . یعنی حاکمان و امامان قبلی باید کنار گذاشته شود و مستضعفین ، امام و حاکم زمین می شوند . در کتب تفسیری شیعه این آیات به ظهور مهدی تفسیر گشته و مراد از مستضعفان یاران امام هستند .

**وانا نحن قد ضمنا باذن الله لانفسكم ان تطيعوا الذكر بالصدق الخالص بان لكم في القيمة في جنه
العدن ملكا على الحق عظيما(ص ۲۷)**

ما به اجازه خداوند بر شما ضمانت کرده ایم که اگر از ذکر ، به صدق خالص اطاعت کنید ، در روز قیامت برای شما در بهشت مقام و پادشاهی عظیم خواهد بود .

**وان ملككم هذه باطله وقد جعل الله متاع الدنيا للمشركين وان عندالله موليكم حسن الماب قد كان
بالحق على الحق قديما(ص ۲۷)**

این پادشاهی ظاهری باطل است و خداوند متاع دنیا را برای مشرکین قرار داده است و حسن عاقبت برای مؤمنین است در نزد خداوند پس به دنیا دل مبنید و به دنبال حقیقت باشید تا مقام عظیم خود را در عالم بعد به دست آورید .

**يا معشرالملوك بلغوا اياتنا الى الترك وارض الهند بالحق على الحق سريرا وما وراء ارضها من مشرق
الارض وغربها بالحق على الحق قويا(ص ۲۸)** ای امرا ، امر ما را به سرزمینهای ترک و هند و غیر این سرزمینها از مشرق و مغرب با سرعت و قدرت برسانید خطاب به همه پادشاهان است و مُدَلّ بر آن است که امر مبارکشان مخصوص منطقه یا قوم خاصی نیست و ندایش جهانیست

واعلموا ان تنصروالله ينصركم في يوم القيمة بالذکر الاكبر على الصراط نصرا كريما(ص ۲۸)

و بدانید که اگر خداوند را نصرت کنید یعنی امر الهی را اطاعت کنید و آن را ابلاغ کنید ، خداوند در روز قیامت به واسطه ذکر الله الاکبر (حضرت باب) بر پل صراط شما را نصرت خواهد کرد .

یا اهل الارض من اطاع ذکرالله و کتابه هذا فقد اطاع الله و اولیائه بالحق وقد کان فی الاخره من اهل جنه رضوان عندالله مکتوبا(ص ۲۸)

ای اهل ارض هر کس از ذکرالله و کتاب او اطاعت کند براستی از همه پیامبران و اولیاء الهی اطاعت کرده است و در آخرت از اهل بهشت خواهد بود .

قبلا در باره مشابهت این اثر و کلام الله مجید صحبت کردیم . آیه فوق تلمیح یکی از آیات قرآن است و مشابه این مورد را ، بسیار خواهیم دید که در تلمیح آیات قرآنی با همان کلمات و با مفاهیم تازه ذکر فرموده اند . این آیه تلمیح ایه **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ** (نساء ۸۰) است یعنی مقام ذکر، مقام مظهریت است و اطاعت خدا معنی پیدا نمی کند مگر به اطاعت مظهر او . این یکی از امتهات مسائل ماست که مشیت اولیه ، قائم مقام خداوند یا نفس الله است بر روی زمین و اطاعت الهی حاصل نمی شود مگر به اطاعت از مظهر ظهور او . ما آیات الهی را زیارت می کنیم ، یعنی کلام مظهر ظهور را ، ما خدا را زیارت می کنیم یعنی مظهر ظهور را ، و بر عکس ، هر نفسی که با مظهر ظهور مخالفت کند با خداوند مخالفت نموده . اعراض از مظهر ظهور ، اعراض از خداست . اینها را خدا مقدر فرموده چون به سوی خدا راه دیگری نداریم . لذا خداوند مظاهر ظهورش را به عنوان نفس خود مابین عباد مبعوث نموده تا ایمان و اطاعت از آنان نفس ایمان و اطاعت از او باشد و لکن کسانی که مطالعات سطحی و مختصری از دیانت بهائی دارند این مطلب را به اشتباه ، مدلل بر ادعای خدائی حضرت باب و حضرت بهاء الله میدانند ، در حالی که این مضمون در قرآن مجید هم آمده که اطاعت از رسول اطاعت از خداست و اعراض از او اعراض از حق است . مانند: **الَّذِينَ**

يُخَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ (۳۳/۵) یعنی آنان که با خدا و رسولش می جنگند جنگ با رسول خدا معلوم است ولی مردم چگونه با خدا می جنگند از این به بعد ، وارد سوره دوم می شویم :

**و انا نحن قد جعلنا الآيات حجةً لكلمتنا عليكم افتقدرون على حرفٍ بمثلها فاتوا برهانكم ان كنتم بالله
الحق بصيراً (ص ۲۸)**

ما آیات را حجت کلمه خود قرار دادیم (منظور از کلمه حضرت باب است) آیا کسی قادر است که حرفی از ان بیاورد منظور از حرف ، یک حرف از حروف الفباء نیست . منظور سخن ، مطلب ، بحث یا نکته است چنانچه از حضرت علی روایت شده که فرمود (من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً) یعنی اگر کسی مرا یک حرف بیاموزد مرا بنده خود قرار داده است ظاهر است که مراد یک حرف تنها نیست بلکه مراد مطلب یا موضوع است ولی در مفهوم واقعی خود ، یک حرف هم درست است زیرا هیچ یک از کلام بشری مشابه کلام مظهر ظهور نمی شود چرا که کلام الهی خلاق است . کلام الهی نافذ است خداوند در قرآن می فرماید (برای مثال در آیات ۱۱۷ سوره بقره ، ۳۵ سوره مریم و ۴۷ سوره آل عمران) [خداوند] هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند) ، به آن می گوید: کُنْ ، فیکون موجود باش! آن نیز فوراً موجود می شود ولی اگر میلیارد ها انسان برای صدها هزار سال بگویند : باش ، بوجود بیا ، کاری انجام نمی شود . ملتها همواره در جنگها بر یکدیگر لعن و نفرین و بدخواهی می کنند و اتفاقی نمی افتد ولی حضرت عیسی یک بار فرمود : وای بر تو ای اسرائیل ، ای سنگسار کننده انبیاء و اولیاء ، به تو می گویم سنگی بر روی سنگت بنا نخواهد شد . اتفاقی که افتاد این بود که تیطوس حمله کرد و آن اراضی را با خاک یکسان نمود و آن خرابی از آن زمان شروع شد تا زمان حال ، و بنی اسرائیل روی آسایش به خود ندید و در تمامی دنیا متفرق شدند .

ابوجهل که نام اصلی او ابوالحکم است واز دانشمندان عرب بوده ، وچون با حضرت رسول مخالفت کرد لقب ابوجهل

گرفت و به این نام مشهور شد .

حضرت باب می فرمایند اگر شخصی افلاطون زمان باشد و با مظهر الهی در بیفتد ، ابوجهل زمان است . امیر کبیر با تمام قدرت و مقامی که داشت ، در نظر ما ارزشی ندارد چون خون مظهر ظهور را ریخت . و به همین ترتیب است اثر کلام الهی ، حتی دو حرف .

حضرت در توقیعی توضیح می فرمایند که حرف الفی را که خدا می فرماید غیر از آن حرفی است که مردمان می گویند . لذا کلام مظهر ظهور با کلام بشر قابل قیاس نیست .

در بیان بابی هست که می فرمایند قول شجره حقیقت مشابه نمی شود به قول او قول احدی از ممکنات ، زیرا که به قول او کینونیت شیئی خلق می شود .

و حتی می فرمایند اگر در دور گذشته حضرت رسول اکرم به ولایت نطق نمی فرمود ، ولایت خلق نمی شد (تا چه رسد به این که با آن هم رتبه و هم مقام باشد) . پس ولایت به کلام رسول اکرم خلق شده است .

تالله لو اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل سورۃ من هذا الكتاب لن یستطیعوا و لو کان بعضهم لبعض علی الحق ظهیرا (ص ۲۸)

قسم به خداوند اگر جن و انس جمع بشوند و بخواهند سوره ای مانند این کتاب را بیاورند نمی توانند ، هر چند یکدیگر را یار و مدد کار باشند

در اینجا بلافاصله بعد از یک حرف صحبت از سوره می فرمایند . حضرت باب بارها از علما خواستند که اگر می توانید مانند من آیات بیاورید . ولی بهانه آنان این بود که آثاری که باب می نویسد به سبک و سیاق قرآن است و در ریتم و آهنگ بسیار با قرآن هماهنگ و مشابه است ، اگر ما اقدام به این کار کنیم مانند این است که ما در مقابل قرآن ایستاده ایم ، لذا این کار را نمی کنیم . جالب است که مقابله با بیان را به مثابه مقابله با قرآن می دانستند .

ولی از آنجا که در قرآن آمده که کسی نمی تواند سوره ای مشابه قرآن بیاورد و حال شخصی به نام باب ظاهر شده و مشابه قرآن را آورده است پس دو حالت ممکن است ، یا هر دو یکی است و نازل کننده انها یکی است یا این ادعا بدون دلیل است . یا باید حجیت قرآن را نپذیریم یا بپذیریم که منشاء هر دو کلام یکی است . وقتی صحبت از سوره ای مانند قرآن است باید سبک و سیاق و ریم و اهنک کلام رعایت شود دوم ، منسوب به خدا بودن است . کتب بی شماری موجود است که فصیح و بلیغ و با محتوی هستند از جمله دیوان حافظ ، یا گلستان سعدی و آثار سایر اندیشمندان و حکایتی است از جناب میرزا منیر نبیل زاده که در مشهد با یکی از علما مکاتباتی داشته و تعریف نموده اند که در جائی با آقایان صحبت می کردیم و عالمی ادعا نمود که اگر قرار بر عربی گفتن است من هم می توانم و شروع به گفتن و نوشتن جملاتی زیبا و پر محتوی به عربی نمود و در آخر گفت این چه فرقی با کلام باب دارد ؟ پرسیدم این کلام شماست یا کلام خدا ؟ گفت استغفرالله ، کلام من است . پرسیدم آیا حضری در راه این کلام جان خود را از دست بدهی ؟ گفت استغفرالله . گفتم آیا با این کلام اعتباری پیدا می کنی ؟ گفت استغفرالله . آیا کسی به این کلام تو ایمان می آورد که جانش را هم بدهد ؟ گفت استغفرالله . آیا این کلام تو در جامعه اثری ایجاد می کند ؟ گفت استغفرالله . گفتم پس این چه کلام مشابهی است که ادعا می کنی ؟ وقتی حضرت باب و حضرت بهاء الله ادعا می نمایند که کلامی مانند قرآن آورده اند یعنی اولاً منسوب به حق است ، آیات الله است . کتاب الله است

خداوند در قرآن می فرماید که اگر محمد که منتخب من است بخواهد کلامی را که من به او نگفته ام ، به من نسبت

دهد ، رگک حیاتش را می زدم . وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (حاقه ۴۴)

احادیث و روایات مروی از حضرت محمد نیز جدا از قرآن جمع آوری گردیده مثل نهج الفصاحه ، لذا کلام حق با کلام هیچ بشری مخلوط نمی شود . حضرت باب مثالی می فرمایند که مانند این است که شخصی به خانه شخصی رود و

ادعای مالکیت خانه را بنماید . معلوم است که میزبان چنین اجازه ای نمی دهد . پس در ملک الهی چگونه می شود در حریم خداوند وارد شد و به دروغ ادعا کرد که مرا خدا فرستاده . و سخنان خود را به خدا نسبت دهد ؟ و خداوند هم به او امکانات دهد ؟ که امرش پیش رود ؟ آیا این شایسته عدل و قدرت الهی است ؟ آیا خداوند به کسی چنین اقتداری می دهد ؟

مورد دیگر این است که کلام الهی ، خلاق است . فرهنگ و تمدن جدیدی ایجاد می نماید و چنین اثری در کلام بشری نیست . اوج کلام بشری این بوده که سعدی فرموده : بنی آدم اعضای یکدیگرند ... ولی در حرف خلاصه شد و کسی عمل ننمود . حال حضرت بهاء الله می فرمایند : همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار یا در دوره قاجار فرمودند صلح ، در زمانی که هنوز وسیله ارتباطی بین بشر چهارپایان بودند صحبت از صلح جهانی و حکومت جهانی نمودند و حال سازمانهای جهانی ایجاد شده است و صحبت از صلح منطقه و صلح جهانی و... می نمایند . ولی دنیای بهائی به آن معتقد است و در این راه جان و مال می دهد . حضرت بهاء الله فرمودند دین باید از سیاست جدا شود تا هر دو محفوظ مانند و بیش از یکصد و هفتاد سال طول کشید که اندیشمندان و محققین و پژوهشگران ایرانی به این نتیجه رسیدند چرا که حق این طور فرموده بود

راجع به حقوق بشر و تساوی حقوق رجال و نساء ، صلح و وحدت مطلبی فرموده اند و حال جامعه بشری ، یک یک به این نتایج می رسد . این خلاقیت کلام الهی است . آبی که بر خاک بریزد نفوذ می کند و کلام الهی هم بر دلها نفوذ می کند و آنها را منقلب می نماید و بطوری که از هستی خود نیز می گذرند

وقتی می خواستند جناب انیس را برای اعدام ببرند نامه ای از برادرش رسید که این کار عاقبت ندارد دست از این کار بردار . ایشان این غزل استاد سخن را جواب دادند که :

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

و بعد فرمودند که نوشته بودی که این کار عاقبت ندارد، اگر فدا شدن در راه حق عاقبت ندارد پس چه کاری عاقبت دارد؟ ... و داستان اصرار و ابرام برادر و ناپدریشان و حتی کودک دوساله اش را برای برگرداندن ایشان از این راه می دانیم .

پس آثار مشابه آیات الهی باید به سبک و سیاق آیات و منسوب به خدا و خلاق و نافذ باشد و کلامی دارای چنین صفاتی نیست مگر این که از جانب حق باشد .

یا معشر العلماء اتقوا الله فی آرائکم من یومکم هذا فان الذکر فیکم من عندنا قد کان بالحق حاکما و شهیدا (ص ۲۸)

ای علما از خداوند بترسید در آراء و نظریاتتان در این روز ، زیرا ذکر الله از نزد ما حاکم و گواه است . اشاره به داستان ظن و گمان است . وقتی مظاهر الهی موجودند ، باب علم الهی باز است و بعد از او ائمه هستند که به فرمان الهی به تربیت نفوس و تدوین آثار مشغولند . به اعتقاد علماء وقتی آخرین امام ، یعنی امام حسن عسکری صعود نمودند ، باب علم الهی بسته شد و ارتباط حق و خلق قطع گردید . حال آراء و عقاید علماء که به عنوان جانشینان ائمه هستند ، برچه پایه ای استوار است ؟ حقیقت یا ظن و گمان ؟ ایام ظن و گمان است چون ابواب حق بسته شده است . لذا علما بایکدیگر هم نظر نیستند . اگر آرائشان حق بود با هم همفکر بودند . ولی در هیچ مسئله ای وحدت کلمه و عمل ندارند . هر عالم و مجتهدی برای خودش رساله ای دارد . اگر حق یکی ست پس این همه آراء متفاوت از کجاست ؟ معلوم است که این آراء از ظن و گمان است و تا ظهور امام غائب ادامه خواهد یافت تا باب علم الهی باز شود و حقائق از عالم بالا به بشر افاضه گردد

حضرت اعلیٰ لقبش باب بود و یکی از مفاهیم باب این است که باب علم الهی باز شده است یعنی دوران شهود است نه ظن و گمان . لذا در این دوران باید از ظن و گمان دور بود و ترسید و جوئیای حقائق شد . ولی چون علماء از این ظن و گمان نان و مقام یافته اند راضی به باز شدن باب علم الهی نیستند

واعرضوا عما تاخذون من غیر کتاب الله الحق فان لکم فی القیمه علی الصراط موقفا علی الحق قد کان مسؤلاً (ص ۲۸)

از آرای خود که مخالف کتاب است اعراض کنید زیرا در روز قیامت برای شما جایگاهی است که باید پاسخگو باشید.
و انا نحن قد نزلنا علیکم کتابا هذا علی الحق مشهودا (ص ۲۸)

بدرستی که ما بر شما کتابی نازل کردیم . اشاره به نزول کتاب قیوم الاسماء است که به سبک و سیاق قران از جانب خداوند نازل شده است

یا ایها الملاء من اهل الکتاب اتقوا الله و لا تغترونّ بعلمکم واتبعوا الکتاب من عند الذکر بالذکر بالحق (ص ۲۸)

ای گروه اهل کتاب (علماء) از خداوند بترسید و به علم خود مغرور نشوید . از کتاب ذکر الله اطاعت کنید

تالله الحق ما من نفس قد اتبعه الا فقد اتبع کل الصحف المنزله من السماء من عندالله الحق و کان الله بما تعملون خبیرا (ص ۲۸)

قسم به خداوند هیچ نفسی نیست اگر پیروی کند از این کتاب مانند این است که از کتب منزله گذشته پیروی کرده است و خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است

یعنی خداوند هم بابش را باز کرده است و هم کتابش مانند کتاب گذشتگان است . یعنی این کتاب حقیقت قرآن وانجیل و... است و اطاعت از این مانند اطاعت از آنهاست

وَقَالُوا الْمُسْلِمُونَ بِالْحَقِّ رَبَّنَا سَمِعْنَا نَدَاءَ ذِكْرِ اللَّهِ وَاطَعْنَا فَاغْفِرْ لَنَا فَانَكَ الْحَقُّ وَالْيَكُ الْمَصِيرُ بِالْحَقِّ
مَا بَا(ص ۲۸)

مسلمانان واقعی گفتند خدایا ما ندای ذکر الله را شنیدیم و از او اطاعت کردیم ، گناهان ما را ببخش . تو حق هستی و به سوی تو برمی گردیم

این آیه اشاره به این ایه قرانی دارد وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (بقره ۲۸۵) که هم شبیه ان است و هم تبیینی از ان است

و ان الذين يكفرون بباب الله الرفيع انا قد اعتدنا لهم بحكم الله الحق عذاباً اليماً و هو الله كان عزيزاً
حكيماً(ص ۲۹)

آنان که به باب الله کفر می ورزند به حکم خداوند حق عذاب الیمی برای آنان مقرر کرده ایم .

گفتیم که یکی از مفاهیم باب ، باب الله است یعنی دری که از آن بتوان به خدا رسید و معرفت الله از آن طریق حاصل می شود . ما معتقدیم که اصول دین ثابت و فروع آن متغیر است ، ولی به یک اعتبار اصول دین نیز تغییر میکند . اصل دین اعتقاد به خدا و پیامبر است . در زمان ظهور حضرت محمد اعراب هم خدا را قبول داشتند و هم به مسیح معتقد بودند ولی خداوند از آنها به عنوان مومن یاد نمی کند . زیرا به پیامبر زمان خود ایمان نیاوردند . در زمان ظهور حضرت باب نیز مسلمانان به خدا و حضرت محمد معتقد بودند ، بااین حال از مومنین محسوب نشدند زیرا به ظهور جدید ایمان نیاوردند و از گمراهان محسوب گشتند . اصل دین که توحید است در هر ظهور تجدید می شود و عهد و پیمانی دوباره گرفته می شود . در زمان مسیح معرفت الله از طریق عیسی مسیح مورد قبول خداون بود و تا ظهور حضرت محمد راه

دیگری نبود. با ظهور حضرت محمد این اعتبار از بین رفت و معرفت خداوند از طریق حضرت محمد معنی پیدا کرد و در ظهور باب نیز این تجدید عهد انجام شد، یعنی ایمان به خدا معنی ندارد مگر از طریق حضرت باب، حال با ظهور من یظهره الله این اعتبار نیز پایان یافته. پس معرفت کمال عیسی، محمد است و کمال معرفت محمد، حضرت باب و کمال معرفت باب، حضرت بهاء الله. پس معرفت الله با کمال معنی پیدا می کند یعنی راهی که در هر زمان خداوند مشخص می فرماید. "اهدنا اصراط المستقیم" نیز به همین معناست، راهی که خداوند معین می فرماید نه راهی که ما انتخاب می کنیم. حضرت باب در مورد عدم اطاعت شیطان از امر الهی می فرماید، شیطان دوست داشت خدا را از طریقی که خود می پسندید عبادت کند و خداوند دوست دارد اطاعت کرده شود از آن طریقی که خود دوست می داشت. خداوند به فرشته ها فرمود آدم را سجده کنید که سجده به آدم، سجده به خدا بود ولی شیطان گفت نه، من دوست دارم مستقیماً به تو سجده کنم. دوست داشتن نظر خود یعنی مخالفت با امر الهی. مانند شیطان که راهی را برگزید که خدا راضی نبود. لذا خداوند دوست دارد در هر دوری از طریق آخرین مظهر ظهور شناخته شود. حضرت باب می فرماید هر چند وحدت مظاهر ظهور هست ولی ایمان به پیامبر قبل انسان را از ایمان به پیامبر جدید بی نیاز نمی کند. زیرا باید در پی کمال دین بود و هر راه دیگری بیراهه و گمراهیست و می فرمایند آنان که به باب الله کفر ورزند و ایمان نیاورند، خداوند آنها را معذب خواهد نمود.

انا نحن قد نزلنا علی عبدنا هذا الكتاب من عند الله بالحق فاسئلوا الذکر تأویله فانه قد کان بفضل الله علی آیاته بحکم الكتاب علیما (ص ۲۹)

ما نازل کردیم این کتاب را بر بنده خودمان از نزد خداوند، پس از ذکر تأویل کتاب (معنی واقعی و حقیقی و باطنی آیات) را پیرسید زیرا او به فضل الهی عالم است

در این آیه مبارکه میفرمایند " ما نازل کردیم ... بر بنده خود ... از نزد خدا " پس در این اثر سه شخصیت یا حقیقت در کار است . خدا ، حضرت باب و واسطه بین این دو حقیقت . در ظهورات گذشته روح القدس و جبرئیل است . به یاد داشته باشیم که یکی از مشابهاات یوسف و قائم ، تقیه (کتمان حقائق ، حقایق را به روشنی بیان نکردن) است . یوسف چهل سال از پدرش دور بود و به مصریان نگفت یوسف است و از کدام خاندان است و دارای چه مقامی است . رسالت خود را فقط به چند تن از یاران خود اظهار کرد . میتوانست با اظهار حقائق در مدت کوتاهی نزد پدر باز گردد یا پیکی برای آنها بفرستد ولی این کارها را نکرد . این افعال باید در قائم نیز موجود باشد . حضرت باب نیز با توجه به شرایط زمانه خودشان ، یعنی اعتقاد هزار ساله شیعیان به وجود جسمانی امام زمان ، همین ادعا را می نمایند. زیرا امکان نداشت به شیعیان فهماند که چنین امامی وجود خارجی ندارد و همه در توهم هستند و کسی را می پرستیدند که موجودیتی نداشت . اگر چنین می فرمودند در ابتدای ظهور به شهادت می رسیدند لذا ناچار بودند برای هدایت شیعیان در ظاهر این حقائق اسلامی (وجود حجه ابن الحسن) را بپذیرند . لذا در ابتدای ظهور خود را باب امام معرفی نمودند و یکی از مفاهیم باب این بود که من از جانب همان امام آمده ام و این کلام را او به من داده است . با وجود اینکه در اسلام ختم وحی و نبوت شده است و دیگر نباید کتاب و آیاتی از جانب خداوند بیاید ، ولی آن ضرت از نزول آیات و کلام الهی صحبت می فرمایند و این به معنی کفراست . این که کتابی بر من نازل شده یا من آن را نازل کردم و خدا مرا به عنوان پیامبر فرستاده ، مخالف تمام معتقدات شیعیان و مانع بزرگ برای پیشرفت امر مبارک بود . لذا تقیه فرموده و گفتند من باب امام زمان هستم و این کتاب و آیات از او به من داده شده است. پس به نظر می رسد گوینده این آیه مبارکه (انا نحن ...) ، حجه ابن الحسن است که می فرماید ما این کتاب را از جانب خداوند بر بنده خود نازل کردیم . ظاهرا حضرت باب وجود جسمانی امام را پذیرفته بودند ولی با پذیرش این اعتقاد آیا امام در مقامی است که آیات نازل نماید ؟ امام ، جانشین پیامبر و ملهم است ولی صاحب وحی و کتاب و آیات نیست . ولی در این جا نازل کننده آیات است

پس حقیقتی در کنه این آیات پنهان است. وان این است که در گذشته جبرائیل ویا روح القدس به پیامبران آیات نازل کرده که به اصطلاح بابی و بهائی همان مشیت اولیه است. ولی حضرت باب نمی فرماید که جبرائیل یا مشیت اولیه یا روح القدس به من آیات نازل می کند، می فرماید حجه ابن الحسن نازل می فرماید یعنی همان فیض الهی که در تشیع به نام حجه ابن الحسن و امام دوازدهم مسمی است، که از منظر حضرت باب، مشیت اولیه است. همان حقیقتی که در تمام مظاهر ظهور ظاهر بوده است. در سوره دیگر قیوم الاسماء (صفحه ۵۰ این مجموعه) می فرماید: انا نحن قد اوحینا علی کل النبین بالحق. یعنی ما بر تمام انبیای قبل تو وحی کردیم و در سوره دیگر نازل شده: ما این آیات را بر تو نازل کردیم همان طور که قبل از تو به پیامبران دیگر نازل کردیم، مثل محمد موسی و عیسی. حجه ابن الحسن که در سال ۲۵۵ ه. ق. در ظاهر با یک روایت بسیار ضعیف و جعلی متولد شده، چطور توانسته بر عیسی و موسی ویا حضرت محمد در ۲۷۰ سال قبل آیات نازل کند؟ اولاً امامت مقامی پائین تر از رسالت و در ظل پیامبر و شریعت است این امام چگونه می تواند آیات نازل کند از طرف دیگر این امام که ۲۵۵ سال بعد از هجرت پیامبر دنیا آمده یعنی در زمان پیامبر اسلام نبوده چطور توانسته به رسول خودش آیات نازل کند ایا این ممکن است و باز ایا این امام در دوره حضرت موسی و یا حضرت عیسی بوده که بتواند به آنها هم آیات نازل نماید مسلماً غیر ممکن است پس این کلمه در واقع بر روح القدس یا جبرئیل یا مشیت اولیه دلالت می کند که بی آغاز بوده و بی انتها خواهد بود. لذا در برخی از این آیات که حضرت باب وجود حجه ابن احسن را پذیرفته از این دیدگاه است و می فرماید آثاری مانند قیوم الاسما و صحیفه مخزونی و برخی آثار دیگر را آن حضرت به من داده اند که البته مراد مشیت اولیه است.

وحی همواره از مسائلی است که ادراک آن برای ما امکان پذیر نیست. به ظاهر بیان می شود که آیات الهی بر جبرئیل نازل می شود و جبرئیل بر پیامبر نازل می فرماید. برای مثال قران در ليله القدر بر جبرئیل نازل شد و او بعداً در مدت ۲۳ سال انرا بر پیامبر اسلام نازل کرد ولی در واقع جبرئیل حقیقت مظهر ظهور است و کلام مظهر ظهور کلام خداست. لذا

گاهی گوینده آیات، خداوند است و گاهی مظهر ظهور. مثلا در آیه ای می فرماید **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا** (فتح ۱) و در آیات دیگر می فرماید **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** (حمد ۱) و نیز می فرماید **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ** (توبه ۳۳) در آیات فوق، به نظر می رسد گوینده افراد متفاوتی هستند

بر گردیم به ادامه بیان حضرت باب (فاسئلوا الذکرتاویله) که زیارت کردیم به داستان حضرت یوسف و توانائی تعبیر خواب آن حضرت است که این توانائی در حضرت باب نیز موجود بود چرا که داستان یوسف داستان حضرت باب است ولی آنحضرت به جای تعبیرخواب، تأویل آیات می فرمایند و معنی حقیقی آیات متشابه و مبهم قرآن را می فرمایند مثل آمدن خدا و بهشت و دوزخ و قیامت و موت و حیات و مفاهیم آیات قرانی و ادعیه و احادیث در قران کریم در سوره ال عمران خداوند فرموده که آیات الهی هم محکم هستند و هم متشابه ولی متشابه انرا جز خداوند کسی نمی نداند(لا يعلم تاویله الا الله) و چون مردم به علم قران احاطه پیدا نکردند انرا انکار کردند (لا یحیطوا بعلمه..و می فرماید من خودم قرآن را نازل کردم، و تأویل آن نیز بر عهده خودم است (و ان علینا تاویله(قیامت ایه) و روزی تأویل انرا خواهم فرستاد(**يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ** اعراف ۵۳) و مسلم است که تأویل قران در ظهور بعد خواهد شد و در این آیه می فرمایند حال زمان اشکارشدن تأویل قران است لذا تأویل کتاب را از ذکرالله پرسید و حضرت باب به مدت سه سال تفسیر و تأویل آیات قران و معارف اسلامی را در اثارشان بیان فرمودند.

يا ايها الناس ان كنتم تؤمنون بالله وحده فاتبعوني في ذكر الله الاكبر من ربكم ليغفر الله لكم خطاياكم وان الله قد كان بالمؤمنين غفارا رحيمًا(ص ۲۹)

ای مردم اگر به خدا مومن هستید پس مرا توسط ذکرالله الاکبر (باب) پیروی کنید تا خداوند گناهان شما را بیامرزد زیرا خداوند نسبت به مومنین غفور و بخشنده است

این مضمون در قرآن نیز ذکر گردیده . **وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ** . به باب سجده کنان وارد شوید تا خداوند گناهان شما را بیامرزد . این ایه در سه سوره قرآن (۲/۵۸ و ۴/۱۵۴ و ۷/۱۶۱) ذکر شده که از لحاظ محتوایی از پرچالش ترین آیات قرآنی است اینکه این باب کدام باب است و دخول از باب در حال سجده چگونه ممکن است و اینکه چرا دخول از این باب باعث بخشش گناهان می شود مفسران در حل این معضلات درمانده اند و به یک نتیجه منطقی نرسیده اند ولی از منطق حضرت باب این باب خود حضرت می باشند یعنی از قبل به تلویح ابلغ از تصریح گفته شده بود که باب خواهد آمد و اگر او را دریافتید برای او سجده کنید تا خداوند گناهان شما را ببخشد و این مظهر امر است که می تواند گناه انسانها را ببخشد همانطور که حضرت مسیح به یک افلیح فرمود بلند شو و برو که گناهان تو بخشیده شد

و انا نحن قد نصطفی الرسل بکلمتنا و نفضل ذریتهم بذكر الله الکبیر بعضهم علی بعض بحکم الکتاب مستوراً
(ص ۲۹)

ما برمی گزینیم رسولان را به کلام خود و ذریه آنها را به ذکر الله الکبیر ، بعضی بر بعضی دیگر فضیلت می بخشیم . این آیه مبارکه نشان میدهد که منظور از امام غائب ، ظهور جدید است . چرا که این خداوند است که بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر ، فضیلت میبخشد و این کار از توان یک امام خارج است و شاید منظوری این باشد که علت فضیلت حضرت محمد بر انبیای گذشته وجود حضرت باب از ان خاندان است . در ادیان قبل چنین نبوده برای مثال بین موسی و عیسی و... ارتباطی نبوده است البته این ایه تبیین ایه قرآنی است که فرموده: **تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض** (۲/۲۵۳). چرا خداوند حضرت محمد را بر انبیای دیگر فضیلت داد به این دلیل که حضرت باب از ان خاندان بود یعنی دو پیامبر از یک خاندان

اذ قالوا بعض من اهل المدينة نحن انصارالله فلما جائهم الذكر بغته اذا هم يعرضون عن نصرتنا(ص ۲۹)

برخی از اهل مدینه گفتند ما انصارالله هستیم ولی وقتی ذکرالله بغته به آنجا آمد آنها اعراض کردند به یاد داشته باشیم که این کتاب در ۴۰ روز اول ظهور نازل گردیده و مومنی جز ملاحسین نبود ولی در این آیات تاریخ ۶-۷ ساله ظهور مندمج است و اتفاقاتی که در آینده پیش می آید در آن ذکر گردیده از جمله شهادت حضرت و اعراض نفوس و اعتراض و تمسخر بر آیات، و در اینجا منظور سفر مبارک به مدینه است که ۸-۷ ماه بعد اتفاق می افتد و اشاره ی فرمایند که مردم مدینه از امر الهی اعراض خواهند کرد هرچند که خود را انصار الله می دانند . با توجه به این که در گذشته وقتی حضرت محمد از مکه به مدینه مهاجرت فرمود ، اهالی مکه اطاعت نکردند و آن حضرت را از شهر بیرون کردند در حالی که مردم مدینه از ایشان حمایت کردند و به لقب انصار الله مفتخر شدند(لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ . توبه ۱۱۷) حال می فرمایند شما که ادعای انصارالله بودن را دارید بدانید که ذکرالله بغته وارد مدینه خواهد شد ، آیا نصرت می کنید ؟ در حالی که در زمان نزول این آیات انصارالله در خانه خود ، بیخبر از ظهور ، روزگار میگذرانند . و زمانی که حضرت باب به مدینه وارد شدن از اواستقبال نکردند و ایمان نیاوردند

و ان الله ربي وربكم الحق فاعبدوه و هذا صراط على عند ربك مستقيماً (ص ۲۹)

خداوند ، خدای من و شماست او را پرستید و این همان راه راستی است که نزد خداست . صراط مستقیم یعنی صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (حمد ۷) راهی که به آنان نعمت عطا فرمودی نه آنان که گمراه شدند . پس نعمت یعنی شناسایی مظهر ظهور و نزول آیات . راه راست راه پیامبران است و غیر آن ضلالت است . در ایام همه مظاهر ظهور دین آنها صراط مستقیم است که در ظهورات بعد تجدید می شود یعنی یک روز دین موسی صراط مستقیم بود و روز دیگر دین حضرت عیسی صراط مستقیم و روز دیگر شریعت بابی صراط مستقیم و امروز دیانت بهائی صراط مستقیم است و از این منظر بوده که حضرت بهاء الله فرموده اند هرکسی که انبیا را

نشناسد به ضلالت می افتد و گمراه است (والذی منع انه من اهل الضلال) و درقرآن ذکر گردیده که این مطلب در آینده بازهم اتفاق خواهد افتاد **وَ اللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ** (یونس ۲۵) خدا به سوی دارالسلام دعوت خواهد کرد و هر که را بخواهد به راه راست هدایت خواهد فرمود . پس مردم در آینده نیز گمراه خواهند شد و وقتی که حق بیاید مردمان را به راه راست ، شریعت جدید ، امر الهی هدایت می کند

حضرت باب در این آیه مبارکه تلویحاً اشاره به اسم خود نیز می فرمایند " صراط علی " و اشاره ای است به آیه قرآن .
قالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيْمٌ (حجر ۴۱) این راه مستقیم من است . که منظور از علی اشاره به اسم علی محمد نیز است

**انا نحن قد نزلنا الكتاب على كل امه بلسانهم و قد نزلنا هذا الكتاب بلسان الذکر علی الحق بالحق
بدیعاً(ص ۲۹)**

ما کتاب را بر هر امتی به لسان آنها نازل کردیم و این کتاب را به لسان ذکرنازل کردیم . این آیه نیز اشاره به آیه قرآنی دارد و پاسخ اعتراضی است که بر امر مبارک وارد می نمایند که چرا باب ایرانیست ولی آثارش به عربیست . زیرا کتاب هر پیامبری به لسان قوم آمده است و این کتاب هم به عربی است (نه فارسی) منظور از لسان قوم ، زبانست که مردم می فهمند و مطابق فهم و شعور مردم است . به قول مولوی :

چون که با کودک سر و کارت فتاد / پس زبان کودکی باید گشاد
پیامبران نیز طبق استعداد مردم صحبت می کردند . لذا بیش از نیمی از آیات قرآن قصه است که مطابق فهم اعراب باشد .
حضرت باب و حضرت بهاء الله درسرزمینی ظاهر شدند (ایران و عثمانی) که زبان فهم مذهب ، عربی بود . مؤمنین اولیه
اکثراً علمای اسلام بودند و زبان اصلی آنها عربی بود و اکثر با سوادان از طبقه علما بودند لذا ابتدا آثار به عربی نازل شد

ولی آثار حضرت بهاء الله به الحان مختلفی است از جمله آثاری به فارسی سره که کلمه ی عربی در آنها به کار نرفته است که مخاطبین آن زرتشتیان بودند (رگ جهان در دست پزشک داناست ، درد را می بیند و به دانائی درمان می کند . هر روز را راهی و هر سر را آوازی ، امروز را درمانی و فردا را درمانی دیگر . دیده می شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته . مردمانی که از باده خود بینی سرمست شده اند ، پزشک دانا را از او باز داشته اند و خود نه درد می دانند و نه درمان می شناسند راست را کج انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند و...) این لوح مبارک به زبان فارسی خالص است

برخی آثار فارسی و آمیخته به کلام عرب است ، مثل کلمات مکنونه و ایقان و... و برخی آثار به زبان عربی است که در سطوح مختلف زبان عربی هستند . مانند کتاب اقدس که به زبان عربی ساده و رسا نازل گشته و لوح حکمت ، لوح عصمت کبری (لوح اشراقات) و... که فهم عربی آنها قدری مشکل است که هر یک نظر به استعداد مخاطبانشان نازل گشته است. از آنجا که حضرت باب در کشور اسلامی ظاهر شده و اکثر مومنانش از قشر علما بودند لذا آثارش را به لسان آنان نازل فرمودند و از طرفی هم جهت نشان دادن اتیان به آیات قرانی بایستی آنها را به زبان عربی می نوشت که برای علما قابل تشخیص باشد

و انه هو الحق من عند الله و فی ام الكتاب علی حکم الكتاب قد کان من اعراب العرباء مکتوباً (ص ۲۹)

او حق است از جانب خداوند و درام الكتاب (قرآن) از اعراب محسوب است . چرا که نژاد حضرت باب عرب است و از طرف مادر و پدر به خاندان رسول اکرم منسوب است .

و انه هو الفصیح من ابلغ البلغاء و هو الطلسم الاعظم بالحق و انه قد کان فی ام الكتاب طلسمياً مرقوماً

(ص ۲۹)

او فصیح ترا زهر بلیغی است و او رمز بزرگیست و درام الکتاب از او به عنوان سِر نام برده شده است . منظور سرالله و سر آل محمد در قرآن یا در علم الهی است .

یا اهل المدینه انتم المشركون بربکم ان کنتم آمنتم بمحمد رسول الله و خاتم النبیین و کتابه الفرقان الذی لایأتیه الباطل فانا قد نزلنا علی عبدنا باذن الله هذا الکتاب بمثله ان لم تؤمنوا به فایمانکم بمحمد و الکتاب من قبل علی الحق قد کان کذباً عندالله مشهوداً (ص ۳۰) .

ای اهل مدینه (یثرب) شما مشرک هستید زیرا اگر به محمد و کتابش، که باطلی بعد از آن نمی آید ، ایمان داشتید ، ما (ظاهرأحجه ابن الحسن و باطنأ مشیت اولیه) این کتاب (قیوم الاسماء) را بر بنده خودمان ، به اذن خداوند نازل فرمودیم که مانند قرآن است . اگر به این کتاب مؤمن نشوید ایمانتان به حضرت محمد نیز دروغ بوده و دروغگوئی شما نزد خداوند ثابت است

مطلب مهم این آیه این است که در قرآن در چندین آیه ذکر گردیده کسی مانند قرآن بدون یاری خداوند نمی تواند بیاورد حال این کتاب که مثل قرآن است نوشته شده . وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره ۲۲) حال که چنین کتابی آمده معلوم می شود مسئله از دو حال خارج نیست یا نازل کننده دو کتاب قرآن و قیوم الاسماء خداست و یا آنکه ادعای قرآن بی دلیل است و از آنجا که اعتقاد داریم قرآن کلام خدا و بی دلیل مطلبی در آن ذکر نشده لذا قیوم نیز از خداوند است و این کتاب بر حق است و ای اهل مدینه اگر به کلام قرآن ایمان داشتید این کتاب را هم می پذیرفتید حال که پذیرفتید معلوم می شود ایمان شما به محمد نیز دروغ بوده و ادعایی بیش نبوده است . و مطلب ظریف دیگر آنکه در آیه قرآنی ذکر شده که مردم از اتیان به قرآن عاجز هستند ولی خداوند عاجز از آن ندارد لذا حضرت باب فرموده اند بلی نزول کتاب و آیات از خلق امتناع دارد ولی از حق امتناع ندارد

عبارت " لا یأتیه الباطل " اشاره به آیه (۴۲ فصلت) دارد که در وصف قرآن فرموده:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. یعنی باطلی بعد از قران نمی آید همانطور که قبل از آن باطلی نیامده بود با توجه باین آیه که فرموده باطلی بعد از قران نمی آید ثابت می شود که کتاب قیوم که بعد از قران آمده حق بوده و از جانب خدوند است

و ان تکفروا به فکفرکم بمحمد و کتابه عند انفسکم قد کان بالیقین علی الحق بالحق معلوما(ص ۳۰)

یعنی اگر به باب مومن نشوید کفر شما به حضرت محمد و قران پیش خوتان اشکار می شود یعنی از انجا که باب رجعت حضرت رسول اکرم و قیوم نیز باطن قران است و چون باینها مومن نشدید معلوم شد که ایمانتان به حضرت رسول اکرم و کتابش نیز دروغی بیش نبوده است

یا اهل المدینه و من حولها من الاعراب مالکم کیف کفرتم بمحمد بعد وفاته علی غیر الحق چهارا الم یاخذ الله و نبیه عنکم عهدا فی وصایه ولیه فی مواطن من الارض علی الحق بالحق کثیرا(ص ۳۰)

یعنی ای اهل مدینه و اعراب ان مناطق شما را چه شده که بعد از درگذشت محمد به او کافر شدید ایا خداوند و نبی او در موارد مختلف برای جانشین محمد از شما عهد وصایت علی را نگرفت

اشاره به اعتقادات اهل تشیع است که معتقد هستند که حضرت محمد، علی را جانشین خود قرار داده و برای اثبات ان احادیث زیادی را روایت کرده اند و حتی اعتقاد دارند حضرت محمد نه تنها علی را به جانشینی خود انتخاب کرده بلکه یازده فرزند، ان حضرت را هم از قبل مشخص و اسامی انان را ذکر فرموده است و کتابهای بیشماری در این مورد تالیف و منتشر کرده اند و یکی از بزرگترین اختلاف اهل تشیع با عالم اسلام به خصوص اهل سنت مسئله خلافت است و انان هم کتابهای زیادی در رد مسئله خلافت علی و فرزندانش نوشته و منتشر کرده اند یکی از موارد استدلال شیعیان واقعه غدیرخم است غدیرخم نام برکه ای است که به فاصله ۲۰۰ کیلومتری شمال غربی مکه قرار دارد گویند که در سال دهم

هجری در این مکان کاروان مسلمانان در اینجا اطراق کرده و حضرت محمد بعد از ادای خطبه ای دست علی را گرفته و بلند می کند و به مردم می فرماید: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست. خدایا دوست بدار هر کس او را دوست بدارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند، و خوار کن هر کس او را خوار کند. تشیع مولی را به معنی جانشین فهمیده و گفته اند که طبق این حدیث حضرت علی جانشین حضرت محمد است ولی اهل سنت مولی را به معنی دوست گرفته و گفته اند در این حدیث حضرت رسول توصیه فرموده که به علی و خانواده اش احترام گذاشته و محبت کنند چنانچه حضرت مولانا نیز بیان فرموده:

گفت هر کورا منم مولی و دوست ابن عم من علی مولای اوست (مثنوی دفتر ششم)

گفتنی است که در نهج البلاغه کوچکترین اشاره ای به مسئله غدیر نشده و حتی بعد قتل عثمان مردم دور حضرت علی جمع شده خواستند که به او بیت کرده او را به خلافت برگزینند ولی ان حضرت قبول نفرمود و حتی بیان داشت که : دعونی والتمسوا غیری (خطبه ۹۲) یعنی مرا رها سازید و دیگری را بجای من انتخاب کنید. این در حالی است بقول شیعیان مدت ۲۵ سال است حق علی را خورده و او را خانه نشین کرده اند و حال که حقش را به او بر می گردانند او قبول نمی کند با این فرض که امر خلافت و ولایت یک امر الهی بود. و نیز ان حضرت هیچ وقت به قضیه غدیر استدلال نفرمود و مسئله دیگر آنکه تعداد حاضرین در غدیر خم از (۱۳۰۰) نفر تا (۱۲۰۰۰۰) نفر ثبت کرده اند که از این بین تعداد (۱۷۰۰۰) نفر را اکثرا پذیرفته اند و پیامبر اسلام حدود سه ماه بعد در گذشتند سؤال این است اگر واقعا قضیه غدیر در باره ولایت و جانشینی علی بوده چرا از این (۱۷۰۰۰) نفر هیچکس جز سه نفر به روایت اهل تشیع کسی به ان اشاره نکرده یعنی همه اینها در عرض سه ماه این موضوع را فراموش کردند بطوریکه بعد وفات پیامبر همه گروه ها در پی انتخاب خلیفه بودند که حاضرین در بنی ساعده برنده شده و ابوبکر را به خلافت برگزیدند و همچنین قران که در وصف

خودش فرموده لا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين (انعام ۵۹) چگونه است که حتی یک ایه در باره خلافت بعد پیامبر در ان وجود ندارد در حالی که خودش در باره اختلافات حاصله در بین مسلمانان گفته بدان کتاب مراجعه شود: فان تنازعتم فی شی فردوه الی الله و رسول (نساء ۵۹) ولی در قران مطلبی در این باره نمی توان پیدا کرد و سؤال دیگر آنکه در باره مشکلات حاصله بعد از پیامبر باید به کی مراجعه کرد چون فرموده به خدا و رسول او مراجعه نمائید و مفسرین منظور از خدا را کتاب خدا معنی کرده اند. حال آنکه در فهم خود قران هم اختلاف نظر حاصل شده است خلاصه به نظر می آید که در این مورد حق بجانب اهل سنت است. ولی در امر مبارک فرقه تشیع از لحاظ اعتقادی فرقه ناجیه است شاید بتوان بین ولایت و خلافت فرقی قائل شد یعنی ائمه اطهار از لحاظ ولایت و حق تفسیر و تبیین جانشین پیامبر بودند و خلفا از لحاظ خلافت جانشین پیامبر اسلام بودند

**اتقوا الله و لا تقولوا فی ذکر الله الا کبر بشئ من دون الله فانا نحن قد اخذنا میثاقه عن کل نبی و امته
بذکره و ما نرسل المرسلین الا بذکر العهد القیم و ما نحکم بالحق بشئ الا بعد عهده فی ذلک الباب
الاعظم (ص ۳۰)**

از خداوند بترسید و در حق نقطه اولی جز حرف حق نگوئید ما عهد و میثاق او را از همه انبیاء و ائمتشان گرفته ایم . و هیچ رسولی نفرستادیم مگر به این عهد محکم و هیچ حکمی نمیکنیم مگر بعد از عهد برای نقطه اولی .

در اینجا باید به دو مطلب توجه کنیم : اولاً این اثر از امام زمان است و امام زمان کیست ؟ ثانیاً امام زمان چگونه از انبیاء قبل میثاق گرفته است ؟ همانطور که قبلاً هم گفتیم منظور از ذکر الله و امام زمان ، مشیت اولیه است و این آیات اشاره به عظمت ظهور مبارکشان است و ایشان باب و واسطه امام زمان نیستند . ظهوری آنچنان عظیم که همه انبیاء به آن بشارت دادند و از امت خود عهد گرفته اند که به ایشان ایمان بیاورند . چنین مطلبی حتی درباره حضرت محمد ذکر نشده است .

فسوف يكشف الله الغطاء عن بصائرکم فی الوقت المعلوم هنالك انتم لتنظرنّ الی ذکر الله العلیّ
شدیداً (ص ۳۰)

بزودی در زمان معین خداوند، پوشش را از دیدگان شما بر می دارد. در آن زمان (که مقام حقیقی او را درک کنید) به
نقطه اولی ناظر خواهید شد.

منظور این است که معنی مطالبی را که به شما می گویم در زمان معین برای شما آشکار خواهد شد.

ایحسب الناس انا كنا عن الخلق بعيداً کلا یوم نکشف الساق عن ساقیهم لینظرون الناس الی الرحمن و
ذکره فی ارض المحشر قریباً (ص ۳۰)

آیا مردمان فکر می کنند که ما از آنها دوریم؟ روزی که پا را از روی پا برداریم، مردمان خداوند رحمن و ذکرش
را در محشر خواهند دید و این اتفاق دور نیست.

اشاره به آیات قرآنی یَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (قلم ۴۲) و وَاللَّيْلِ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَيَّ
رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (قیامت ۲۹) می باشد

راجع به تفسیر این ایه دیدگاه مفسیرین متفاوت است در تفسیر اثنی عشری آمده: یاد کنید روزی را که ظاهر شود در آن
ساق پا. و این کنایه است از کشف حقایق امور و خفایای صدور، یعنی روزی که کشف شود اصل همه کارها، و نمایان
گردد حقیقت آن به حیثیتی که همه بر اسرار هم واقف، و احوال یکدیگر را دانند. یا روزی که بسیار سخت و دشوار
گردد، و هول و فظاعت به مرتبه‌ای باشد که فوق آن متصور نیست. و این وقتی است که قیامت برپا، و ثواب و عقاب را
معاینه بیند. (تفسیر اثنی عشری ج ۱۳ ص ۲۷۷) و زمخشری در کشاف گفته معنای "یَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ"، "روزی که
شدت امر به نهایت می رسد" (ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۹ ص ۶۴۳) در اینجا سؤالی پیش می آید که روز قیامت بقول

اهل اسلام روز عبادت نیست و دعوت به سجود چه معنائی دارد. صاحب تفسیر نمونه اینگونه پاسخ می دهد: در قیامت حجابی از نور الهی برداشته می شود، و مؤمنان به خاطر عظمت آن به سجده می افتند، ولی پشت منافقان آن چنان خشک می شود که قدرت بر سجده را ندارند و به تعبیر دیگر: در آن روز عظمت خدا آشکار می گردد این عظمت مؤمنان را به سجده دعوت می کند و آنها به سجده می افتند ولی کافران از این سعادت محرومند. (تفسیر نمونه ج ۲۴ ص ۴۱۴) شاید مفهوم حقایق ها آشکار خواهد شد و عظمت نور خداوند نمایان می شود در راستای بیان حضرت باب باشد.

فَيَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا اتَّخَذْنَا مَعَ الْبَابِ سَبِيلًا يَا لَيْتَنَا لَمْ نَتَّخِذْ دُونَ الْبَابِ مِنَ الرِّجَالِ عَلَى غَيْرِ الْحَقِّ مَا بَأْسَ لَقَدْ جَاءَنَا الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا وَمِنْ خَلْفِنَا وَمِنْ شَمَائِلِنَا وَ قَدْ كُنَّا عَنْهُ مَحْجُوبًا (ص ۳۰)

و خواهند گفت مردم، ای کاش بواسطه باب به سوی خداوند راهی می یافتیم. ای کاش جز باب از کس دیگری کمک نمی گرفتیم. بدرستی که ذکرالله از بین ما و از همه جهت برای ما آمده و ما از او غافل بودیم

این مطالب اشاره به روز حسرت است که مردمان به اعمال خود حسرت می خورند و نمی توانند انرا جبران کنند مانند: وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (مریم ۳۹) و نیز: وَلَوْ تَرَى إِذِ وَقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (انعام ۲۷) و ای کاش [منکران را] هنگامی که بر آتش عرضه می شوند می دیدی که می گویند کاش بازگردانده می شدیم و [دیگر] آیات پروردگاران را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می شدیم و نیز: يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (احزاب ۶۶) روزی که چهره هایشان را در آتش زیرورو می کنند می گویند ای کاش ما خدا را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم

و لا تقولوا كيف يكلم عن الله من كان في السن على الحق بالحق خمسة و عشرونا (ص ۳۰)

نگوئید چگونه با خداوند سخن می گوید کسی که در سن بیست و پنج سالگی است

این اشاره به داستان زندگی حضرت عیسی ابن مریم است . وقتی مریم بواسطه روح القدس به عیسی حامله شد او را به دنیا آورده به خانه آمد و به خدا گفت حال من در جواب مردمان که می گویند این بچه را از کجا آورده ای ، چه بگویم ؟ خداوند فرمود بگو من امروز روزه سکوت دارم و حرف نمی زنم و اگر سؤالی دارید از خود بچه پرسید. مردم گفت: قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (مریم ۲۹) چگونه بچه شیرخواره می تواند با ما صحبت کند ؟ و عیسی فرمود: قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (مریم ۳۱) - ۳۰) من بنده خدا هستم . خداوند به من کتاب عطا فرمود و مرا پیامبر قرار داد و مرا مبارک گردانید و به من وصیت فرموده که نماز بخوانم و زکات بدهم تا زمانی که زنده ام این چنین حضرت باب زندگی خود را با زندگی حضرت عیسی تشبیه می فرمایند. ولی منظور این است که حرف زدن کودک شیر خواره ممکن است عجیب باشد ولی سخن گفتن جوان بیست و پنج ساله عجیب نیست . نکته اینجاست که به اعتقاد مردم هزار سال گذشته و امام پنج ساله شان ، حال هزار ساله است لذا انتظار این است که موعود در هیئت یک شیخ ظاهر شود، پیرمردی هزار ساله با ظاهری جوان . لذا پذیرفتن جوان بیست و پنج ساله که ادعای موعود بودن می کند بسیار مشکل است . یعنی می گویند این جوان ۲۵ ساله چگونه ادعای مهدویت می کند در حالیکه موعود ما شخص هزار ساله است نه جوان بیست و پنج ساله وقتی در مجلس ولیعهد فرمودند من همان موعودی هستم که هزار سال است انتظارش را می کشید ، شیخ مرتضی قلی هرندی پرسید : اسمت چیست و شهرت کجاست ؟

و در برابر پاسخهای حضرت باب جواب می دهد: ما انتظار تو را نمی کشیدیم . قائم ما حجه ابن الحسن است فرزند حسن و نرجس خاتون ، مسقط الرأسش سامراء است و عمرش هزار سال است نه بیست و پنج سال . ما منتظر تو نبودیم ... لذا حضرت باب در رد این نوع اعتراضات (در آینده) این آیه را می فرمایند .

اسمعوا فوروبّ السماء والارض انی عبدالله اتانی البينات من عند بقیه الله المنتظر امامکم(ص ۳۱)

بشنوید ، قسم به خدای آسمان و زمین ، من بنده خدا هستم ، آیات را از نزد بقیه الله ، امام منتظر شما به من داده اند. در اینجا حضرت باب اشاره صریح به مقام خود فرموده که مانند حضرت مسیح بنده خداوند و رسول الهی است و مردم مبادا در حش غلو کرده او را به مقام الوهیت ترفیع دهند چنانچه در توقیعی فرموده اند که نقطه بیان عبدی بوده مخلوق و مرزوق در حق او غلو نکنید دوم آنکه دارای ایاتی و بینات از جانب حق بوده که هم ظاهری است و هم باطنی می فرمایند: قسم بحق فرد احد که بمن عطا نفرموده حجت خداوند، آیات و علامات ظاهره را الا آنکه کل اطاعت نمایند امر او را (توقیع محمد شاه از ماکو) در این مورد می توان به کتب استدلالی مراجعه نمود بقیه الله اصطلاح قرانی است که در قضیه شعیب ذکر شده است بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین (هود ۸۶) « بقیه» به معنای باقی مانده از چیزی است یعنی سودی که از معامله برای فروشنده بعد از تمام شدن معامله باقی می ماند و آن را در مصارف زندگی و «بقیه الله» ترکیبی عربی است؛ علامه مجلسی معنای آن را «کسی که خدا او را نگاه داشته» می داند و اکثر مترجمان قرآن نیز، همین معنا را برای ترجمه آیه ذکر کرده اند بقیه الله در معارف شیعه به ائمه اطهار و امام مهدی تفسیر شده است من جمله در مفاتیح الجنان باب زیارات به امامان اطلاق شده است و ابن شهر اشوب نیز در مناقب این تعبیر را بکار برده است و در دیگر روایتها و دعای ندبه بقیه الله برای امام مهدی اطلاق شده است: السلام علیک یا بقیه الله و در معارف شیعی این لقب بیشتر برای امام مهدی بکار برده شده است ولی از منظر حضرت باب بقیه الله مفاهیم دیگری دارد یکی در باره حضرت علی است که در توقیع حاجی کریم خان کرمانی ذکر شده است: و لقد فرضنا فی کتاب الملوک ان اذکروا ذکر الله بعد ذکر بقیه الله فی الاذان (نقطه اولی از جناب فیضی ص ۱۸۲) یعنی در اذان بعد از ذکر بقیه الله (علی) اسم مرا ذکر کنید دومی امام مهدی بر حسب ظاهر است که در اوایل ظهور خود را باب ان حضرت معرفی می فرمود مثل همین موارد ولی در اصل «بقیه الله» اشاره به مقام غیبی خود حضرت است چنانچه در دلاسبعه می فرماید: نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر نعمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده مقامی که اول خلق است و مظهر انی انا الله چگونه خود را باسم بابت قائم ال

محمد ظاهر فرمود «چنانچه در این بیان ظاهر است حضرت باب بین خود و مقام غییب یعنی حضرت منتظر تفاوت قائل شده و بعنوان سوم شخص از مقام خود صحبت فرموده اند یعنی مقام ظاهری باب مقام غیبی ان حضرت است وقتی فرمود که من باب امام هستم یعنی باب خودم هستم همانطور که در اوایل مقاله ذکر شد کتابی را که خودشان نوشته و یا می نویسند می فرماید از نزد امام برای من داده شده است خودشان با قلم خود می نویسند ولی انرا به امام نسبت می دهند سوم مراد از بقیه الله بنا بر معارف بهائی حضرت بهاء الله هستند که طبق اثار حضرت باب موعود بیان هستند این مطلب را حضرت شوقی در توفیق ۱۰۱ ص صریحاً اشاره فرموده اند در حقیقت می فرمایند که بینات از جانب خداوند (مقام غیبی یا موعود بیان یا مشیت اولیه) به من داده شده است

هذا کتابی قد کان عند الله فی ام الكتاب بالحق علی الحق مسطوراً (ص ۳۱)

این کتاب من است (قیوم الاسما) که نزد خداوند در ام الكتاب نوشته شده است

یعنی در قران اشاره شده که کتاب تازه ای خواهد آمد. در قران کریم از کتاب جدید تحت عنوان تاویل قران «یوم یاتی تاویله / اعراف ۵۳» و نیز «لما یاتهم تاویله / یونس ۳۹» و بیان قران «علمه البیان / رحمن ۲» و «علینا بیان / قیامت ۱۹» و در کتب روایی «یاتی بکتاب جدید» احادیث فراوانی روایت شده است بحدی که مولفان کتب غیبت بای تحت همین عنوان باز کرده اند من جمله در کتاب عوالم بحرینی و غیبت نعمانی و کمال الدین شیخ صدوق می توان مطالعه کرد

و قد جعلنی الله مبارکاً اینما کنت و اوصانی بالصلوه و الصبر ما دمت فیکم علی الارض حیاً (ص ۳۱)

و خدا مرا هر کجا باشم ، مبارک گردانیده و دستور نماز داده و اینکه صبرپیشه کنم تا زمانی که زنده ام . اشاره به وقایع بعد از ظهور است که اسیری و غربت و زندان و بلایای بیشماری که بر وجود مبارک وارد می آید و در مقابل آنها باید صبر پیشه کنند . در آیات قبلی عیسی مسیح به نماز و زکوه امر شده بود و حضرت باب به نماز و صبر به

نظر می رسد که این طور نبوده که بچه ای صحبت کند چرا که اگر چنین بود همه مؤمن می شدند ولی بعد از سی سال ، ۱۲ نفر به سختی ایمان آوردند مسیحیان معتقدند که مسیح کتابی نیاورده بلکه آنچه که هست تعالیمی است که توسط حواریون نوشته شده است . مسیحیان نماز و زکوه ندارند و این کلام ، نقل قول از قرآن است

تبارک الذی لا اله الا هو بیده الامر و هو الله کان علی شئی قدیراً (ص ۳۱)

مبارک است خدائی که جز او خدائی نیست امرالله در دست اوست و اوست خدائی که بر هر چیزی قادر است

و انا نحن قد قدرنا علی کل عمر علی الحق بالحق نکساً و لكل عسر مع الحق بالحق یسراً لعل الناس یعلمون ان باب الله هو الحق و هو الله کان بالمؤمنین شهیداً (ص ۳۱)

ما مقدر کردیم برای هر عمری ، پایانی و انتهای هر سختی را آسایشی و گشایشی ، شاید مردمان بدانند که باب الله حق است و خداوند شاهد حال مؤمنین است

منظور مبارک از پایان عمر و گشایش بعد از سختی ، منتهی شدن دوران لیل اسلام و انتظار و فرج است دوران آسودگی و دیدار رسیده است

یا عبادالله ان تسئلوه من شئی و لایجیبکم علی الحق فلاتحزنوا فانه قد کان بامرالله من عندنا علی الحق بالحق ساکناً محموداً (ص ۳۱)

اگر از باب چیزی خواستید و پرسیدید و شما را اجابت نکرد و پاسخی نداد ، محزون نشوید زیرا او از نزد ما آمده است و مطیع اراده ماست

مردمان گاهی به اصرار چیزی از حق میطلبند مانند فرزند و مال و... گاهی اجابت می شود و گاهی نه و این یکی از انحرافات فکری امتهاست که فکر میکنند پیامبر باید معجزه داشته باشد . به نظر می رسد منظور طلب معجزه است که حضرت باب اجابت نمی فرمودند . در مجلس ولیعهد علما از ایشان مواردی را طلب نمودند از جمله نظام العلماء درمان نقرس پای محمد شاه را طلب کرد ولی ولیعهد فوری گفت چرا راه دور برویم بجای درمان پای شاه بهتر است که نظام العلماء را جوان کند تا پیش از پیش بما خدمت کند ولی باب جواب ندادند و علماء گفتند تو که معجزه و حاجتی نداری ، چگونه چنین ادعائی می کنی؟ در تواریخ مندرج است که علت اینکه ناصرالدین میرزا (شاه آینده) سؤال را عوض کرد ، ترس او از ظهور معجزه و کرامت توسط باب بود و اگر نقرس پای محمد شاه درمان می شد ناصرالدین میرزا به پادشاهی نمی رسید . لذا چیز دیگر طلب نمود.

در آیات قرآن مکرراً ذکر گردیده که مردمان طلب معجزه نمودند و دلیل پیامبری رسول الله را ظهور معجزه می دانستند و پیامبر مکرراً می فرمودند این کار در عهده من نیست و می فرمودند مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ (انعام ۵۷) آنچه شما انتظارش را دارید نزد من نیست لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ (انعام ۵۰) من غیب نمی دانم . قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً (اسراء ۹۰) گفتند ما ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین برای ما چشمه ای بجوشانی أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (اسراء ۹۱) یا برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جویبارها روان سازی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (اسراء ۹۲) یا چنانکه ادعا می کنی آسمان را پاره پاره بر ما فرو اندازی یا خدا و فرشتگان را در برابر آوری أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْفَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَفِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (اسراء ۹۳) یا برای تو خانه ای از طلا باشد یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتن تو اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم .

بگو پاک است پروردگار من آیا جز بشری فرستاده هستم قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحى إلی (کهف ۱۱۰) من فقط بشری هستم مثل شما که به من وحی می شود.

و از این قبیل آیات بسیار در قرآن آمده و انسان حیرت میکند از این که پیامبر خود هیچ معجزه ای نشان نداده است ولی مسلمانان حتی برای امامزادگان متعدد و مجهول النسب معجزه نسبت داده اند .

می فرماید **أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** (عنکبوت ۵۱) آیا کافی نیست که ما به تو کتاب دادیم ؟ که در آن رحمت و ذکر خدا هست برای کسانی که ایمان می آورند پس بزرگترین حجت پیامبر اسلام کتاب قرآن است . وقتی مردم از عیسی طلب معجزه نمودند تا ایمان بیاورند ، عیسی مسیح گفت فقط فرقه شریرو زناکار معجزه طلب می کند و به آنان هیچ معجزه داده نخواهد شد جز معجزه یونس نبی شیطان عیسی را بالای کوه میرد و تمام دنیا را به او نشان می دهد و میگوید ، عیسی اگر از من پیروی کنی همه این ها را به تو می دهم . حضرت عیسی می فرماید ، مکتوب است که خدای خویش را امتحان مکن و این داستان همه پیامبران است . منظور این نیست که پیامبران عاجزند و قادر نیستند . زندگی پیامبران از بدو تولد تا زمان صعودشان سراسر ، معجزه است . بزرگترین معجزه خداوند ، مظهر ظهوراوست که آیت الهی است و آیت الله العظمی و اسم الله الاعظم و معجزه ای بزرگتر از رفتار و کردار و حرکات و سکنتات آنان نداریم . با این حال پیامبران قادرند هر کاری انجام دهند ولی کار بیهوده انجام نمی دهند

در قرآن آمده که چرا محمد معجزه نشان نمی دهد می فرمایند چون شما پیامبران گذشته را تصدیق نکردید با این که معجزه نشان دادند ، لذا در این زمان پیامبر به شما معجزه نشان نمی دهد . چون گذشتگان مکذب بودند و معجزه باعث ایمان آنان نشد داستان شهادت حضرت اعلی را همه می دانیم که ایشان را دو بار تیر باران کردند و این مطلبی است که موافقین و مخالفین و بی طرفان همگی ذکر نموده اند ولی داستان شق القمر نمودن حضرت محمد یا اژدها شدن عصای

موسی در هیچ کتاب بی طرفی ذکر نشده است، هیچ راوی یا مورخی چنین مطالبی را ذکر نکرده است در حادثه شهادت حضرت باب چند نفر مؤمن شدند؟ همه کور شدند. مانند این بود که چنین حادثه ای هر روز تکرار می شود. ولی با این که در تاریخ بشریت بی نظیر بود، باعث ایمان احدی نشد.

در داستان معجزه موسی، می خوانیم که عصای ایشان اژدها شد. ساحران هم عصای خود را بر زمین انداختند و اژدها شدند ولی چون اژدهای موسی بزرگتر بود آنها را خورد. آیا این معجزه باعث ایمان فرعون شد؟ وقتی پیامبر می داند کاری بیهوده است و باعث هدایت انسانها نمی شود، آن را انجام نمی دهد

امام محمد غزالی می گوید دلیل باید با ادعا همخوانی داشته باشد و گرنه پسندیده نیست و منطق عقلانی ندارد. مثل این است که کسی بگوید عدد دو با چهار برابر است. وقتی از او دلیل بخواهند بگوید من وقتی عصایم را به آسمان پرتاب می کنم، تبدیل به کبوتر می شود و پرواز می کند. اگر کسی چنین کند و عصایش کبوتر شود، من باز هم باور نمی کنم که عدد دو با چهار برابر است، چون ارتباطی با هم ندارند، چنین مطلبی را باید با روابط ریاضی ثابت نمود و گرنه قابل قبول نیست. حال پیامبر میگوید من پیامی برای هدایت شما آورده ام " لیزکیکم و لیطهرکم من الارجاس لایام الله الحق (قیوم الاسما سوره ۶۱) و مردمان میگویند پس برای ما مرده را زنده کن یا پیری را جوان کن و مریضی را شفا بده. حال آنکه این ها کار پزشک است. این کارها سبب ایمان نمیشود همانطور که پزشکان بسیاری مریضان را شفا می دهند ولی ادعای پیامبری نمی نمایند

لذا در این آیه می فرمایند اگر از باب معجزه ای طلب کردید و او نشان نداد محزون نشوید و اعراض نکنید او نزد ما ستایش شده است. پس معجزات ارتباطی با ادعای پیامبران ندارد و موجب ایمان مردم نمی شود. و توجه داشته باشیم که این اثر در چهل روز اول نازل شده و هنوز نه کسی اعتراضی نموده و نه معجزه ای خواسته ولی ایشان مشکلات و تاریخ چندسال بعد را بیان می فرمایند ...

و انا قد اريناك من الامر في منامك الحق و لو تطلعهم بالغيب لتنازعوا على الامر و ان الله ربك الحق
قد كان بما في الصدور عليماً (ص ۳۱)

و اگر رویای تورا که نشان دادیم به مردم بازگو کنی با تو مخالفت خواهند کرد و خداوند بر آنچه در قلبهاست آگاه
است

اشاره به چند رؤیای حضرت باب است که نشانی از صدور وحی است . درباره یکی از آنها می فرمایند من خواب بودم و
دیدم که رأس مطهر امام حسین را بریده اند و از جای بلندی آویزان کرده اند و قطرات خون از آن بر زمین می ریزد . من
جلو رفتم و دستم را زیر گلوی مبارک گرفته . هفت قطره خون در دستم افتاد و من به کمال شوق و محبت این هفت
قطره خون را خوردم و درمن تحول وانشراحی حاصل شد که نزول آیات و آثار از برکت آن خون بود

شاید منظور این خواب باشد چرا که بعدها مردمان میگفتند ، سید ، تو در کتابت چنین نوشتی مگر تو دشمن اولاد پیامبر
بودی که خون را خوردی ؟ در حالی که در تعبیر رویا ، خون مایه حیات است و اشاره ایست به این مطلب که خون
حسین در رگ های باب است و از همان سلاله است .

يا اهل الارض ما من شئى قد انفقتم فى سبيل الله الحق الا و قد وجدتموه على ایدی الحفیظ فى
ذلك الباب محفوظاً (ص ۳۱)

ای اهل ارض هر چه در راه خدا انفاق کنید ، از بین نمی رود با دستهای حافظ حفظ خواهد شد
اشاره به اتفاقات آینده و حوادث قلعه طبرسی و... است که اگر جان و مال انفاق کنید ، ثبت خواهد شد و هدر نمی رود.

يا اهل الارض آمنوا بالنور الذی قد انزل الله معى بالحق الخالص (ص ۳۱)

ای اهل ارض ایمان بیاورید به نور یکه خداوند با من ظاهر نموده

منظور از نور، کتاب الهی است . در قرآن می فرمایند قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (مائده ۱۵) از جانب خداوند به سوی شما نوری آمد ، کتابیست آشکار . آیات مشابه بسیاری در قرآن ذکر گردیده که خداوند نوری به من نازل فرموده که شما را هدایت میکند ..

و لا تتبعوا خطوات الشيطان فانه يأمرکم بالشرک بالله ربکم (ص ۳۱)

از قدمهای شیطان پیروی نکنید او شما را به شرک دعوت می کند

اشاره به آیه قرآن است که می فرماید . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ (بقره ۲۰۸) در صلح و سلام وارد شوید و از قدم های شیطان پیروی نکنید . منظور نفاق و دشمنی و کینه است . ولی بیان مبارک ، منظور از شرک ، اعراض است . با توجه به داستان آدم و سجده ملائک ، اشاره به اعراض و نافرمانی ابلیس است که اولین شرکی بود که در عالم ظاهر شد .

وان الله لا يغفران یشرک به و یغفرون ذلك لمن یشاء و هو الله کان بکلشی علیماً (ص ۳۲)

خداوند کسی را که به او شرک بورزد نمی آمرزد و غیر از ان را می بخشد و خداوند بر هر چیزی آگاه است . این مطلب نیز اشاره به آیاتی از قرآن است « إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (نساء ۴۸) » و نیز « إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (نسا ۱۱۶) » پس فقط گناه شرک است که آمرزیده نمی شود . و منظور از شرک عدم عرفان مظهر ظهور در هر دور است یعنی در ظهور جدید وقتی مردم ایمان نمی اورند با رد کردن رسول خدا در حقیقت به خداوند مشرک شده اند

و اما منظور از شیطان ، گذشتگان معتقدند که شیطان رئیس ملائکه و از طرفی جزو اجنه است و تمامی مصیبات عالم به سبب وجود اوست. زرتشتیان به نور و تاریکی معتقدند که همواره در جنگند . اعتقاد به شیطان نیز نوعی دوگانه پرستی است که اعتقاد به خیر و شر دارند خیر از خدا و شر از شیطان است و همواره در حال جنگند تا اینکه حق پیروز شود و به فرموده مسیح در حکومت هزار ساله مسیح دستهای های شیطان بسته می شود و به زندان می افتد . ما معتقد به وجود موجوداتی به نام شیطان یا جن یا ملائک نیستیم . اینها همه حقائق روحانی یا حقیقت انسانی است. درقران داستانهای زیادی در باره شیطان و اجازه ای که از خداوند دارد تا مردمان را تا قیامت به گمراهی بکشاند ذکر شده. ولی عقل سلیم و علم یقین می گوید این موجودات وجود ندارند . ولی این مطلب یکی از معضلاتی است که دامن قرآن و اسلام را گرفته و غیر قابل قبول است . اکبر گنجی (در سایت خود و رادیو زمانه) مقاله جالبی با عنوان " قرآن محمدی " در این مورد نوشته که مطالعه آن خالی از لطف نیست . وی می گوید اگر ما تصور کنیم که شیطان وجود خارجی ندارد ، پس این همه داستانهای خداوند در این باره چیست ؟ وی با دقت و با استناد به آیات قرآن نتیجه می گیرد که اینها افسانه است و واقعیت علمی ندارد . اهل بهاء نیز چنین اعتقادی دارند . کسی که از حق اعراض کند شیطان است . حضرت بهاء الله می فرماید دنیا و کسی که به دنیا وابسته باشد ، شیطان است . حضرت باب می فرماید حاجی میرزا آقاسی شیطان است نفس اماره نیز شیطان است که انسان را از حق باز می دارد و به آنچه خود مایل است می کشاند

یا اهل المشرق و المغرب کونوا خائفین عن الله فی امریوسف الحق بان لاتشروه بئمنی بخش من انفسکم و لا بدراهم معدوده من اموالکم لتکونوا فی ذکره من الزاهدین علی الحق بالحق فی حول
الباب محموداً(ص ۳۲)

ای اهل مشرق و مغرب ، از خداوند بترسید در امر یوسف حقیقی ، اینکه او را به ثمن بخش از نفوس و اموال خود نفروشید تا در ذکر او از زاهدان باشید

این آیه خطاب به همه عالم است از مشرق تا مغرب و اشاره به داستان یوسف پیامبر است که برادران او را به درون چاه انداختند که از بین برود ولی او به عشق الهی زنده ماند تا کاروانیان از راه رسیدند و چون به دنبال آب می گشتند به جای آب از چاه یوسف بیرون آمد . برادران که چنین دیدند ، گفتند این غلام ماست که فرار کرده لذا او را به ازای مقدار پول ناچیزی به کاروانیان فروختند . حال می فرمایند ای زمینیان ، در گذشته این طور رفتار کردید ، این بار یوسف حقیقی آمده برای حفظ جان و مال و مقامات خودتان او را نفروشید (یعنی او را رد نکنید) ولی تاریخ تکرار شد و کسانی که منتظر ظهور بودند ، برای حفظ مقامات خود ، حضرت باب را به دنیا فروختند و ایشان را به زندان فرستادند . حضرت باب در بیان فارسی در این مورد فرموده اند: امروز کل مومنین بقران منتظر ظهور قائم ال محمد و از برای ظهور او تضرع و ابتهال و برویت او در رویاهای خود افتخار و او را بدست خود بسجن فرستاده و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث فیه سننه من یوسف یباع و یشتري. ۴/۴.

در احادیث ذکر گردیده که قائم حقیقی با حضرت یوسف مشابَهت هائی دارد . یکی از آنها همین است همانطور که برادران یوسف ، حضرت یوسف را بثمان بخش فروختند شیعیان نیز برای حفظ مال و منال و موقیعت های اجتماعی خود قائم را نیز خواهند فروخت . و بالاخره این پیشگویی ائمه اطهار و حضرت باب بتحقیق پیوست

و ان الله قد قطع رحمته عن قاتل جدنا الحسين علي ارض الطف واحداً فریداً (ص ۳۲)

خداوند رحمتش را از قاتل جد ما ، حسین که در کربلا یکه و تنها شهید شد قطع کرده است . اشاره به داستان کربلا و عاشورا در سال ۶۱ ه. ق. است که عبید الله به دستور یزید بن معاویه با آن حضرت جنگید و ایشان و خانواده ان حضرت را شهید و اسیر کرد .

و لقد اشتری یزید ابن معاویه علی الباطل رأس یوسف الحق بثمان بخش من نفسه و دراهم معدوده من

ملکه علی حزب الشیطان فقد کفروا بالله کفراً علی الباطل بالحق عظیماً (ص ۳۲)

یزید بن معاویه به باطل سر مبارک یوسف حقیقی را فروخت در مقابل مقدار کمی از مال دنیا (حفظ مقام خود) آنها به خداوند کفر ورزیدند کفری بزرگ

فَسَوْفَ يَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُمْ فِي رَجَعْتَنَا وَ فِي دَارِ الْآخِرَةِ قَدَاعَدَلْتَهُمْ عَذَابًا عَلِيَّ الْحَقِّ بِالْحَقِّ الْيَمَاءُ (ص ۳۲)

به زودی خداوند از آنها (قاتلان حسین) در رجعت ما انتقام خواهد گرفت و در دار اخرت هم برایشان عذاب دردناکی آماده شده است

رجعت ما ، اشاره است به ظهور حضرت باب در اشد اشراق ، که در سال پنجم ظهور بود . یعنی در سال پنجم ظهور، خداوند این انتقام را خواهد گرفت و اشاره به حدیث اسلامی است که وقتی قائم ظهور میکند از قاتلان حسین انتقام می گیرد و آنها را خلع ید کرده و قدرت را از آنها خواهد گرفت. یعنی حکومت قاجار ، رجعت حکومت ابوسفیان است و مانند آنها عمل خواهد کرد و این اشاره به شهادت حضرت باب دارد و مراد از انتقام این است که حکومت را از آنها خواهد گرفت

حضرت مسیح این مثال را بسیار زیبا بیان نموده اند. در انجیل لوقا آمده است ، شخصی تاکستانی داشت آن را به کشاورزان سپرد و خود به سفر رفت . زمان برداشت محصول که رسید غلامان خود را فرستاد تا محصولات را از آنها بگیرند . کشاورزان بعضی از فرستادگان را کشتند و برخی را تبعید کردند و... صاحب باغ گفت بهتر است پسر خود را بفرستم . آنها حرمت خواهند گذاشت و محصول را به پسرم خواهند داد . ولی کشاورزان با خود گفتند که وی وارث باغ است پس بهتر است او را بکشیم و خود وارث باغ شویم . و این کار را کردند . حضرت مسیح می فرماید صاحب باغ چه خواهد کرد ؟ او می آید و باغ را از آنها گرفته و به کسان دیگر خواهد داد . این انتقام الهی است که اشاره به آیه قرآن نیز دارد . وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (قصص ۵) منت

گذاشتیم بر مستضعفان، و اراده کردیم که آنها را وارثان زمین و خلیفه و امام گردانیم در کتب روایی شیعه این ایه به یاران قائم تفسیر شده است یعنی یاران قائم باید خلیفه و وارث زمین گردند. پس باید وارثان قبلی خلع ید شوند تا افراد جدید وارث شوند.

یا عباد الرحمن ان الله قد كتب لکم عند ذکر الحسین بکاء علی شبه بکاء الثکلی و ان حکم الله فی ثاره قد کان علی الحق بالحق مقضياً (ص ۳۲)

ای بندگان خدا خداوند بر شما نوشته است وقتی که ذکر حسین را می شنوید، گریه کنید، مانند گریه مادری که فرزندش مرده است و حکم خداوندی در خون او همان است که بوده است
اشاره به مقام حقیقی امام حسین دارد و از طرفی درباره حسین آینده است، رجعت حسینی که به عنوان من یتظهره الله ظاهر خواهد شد.

یا قره العین انا قد شرحنا صدرک فی الامر من کل شیء علی الحق بالحق بدیعاً (ص ۳۲)

ای قره العین ما قلب تو را منشرح کردیم و وسعت دادیم در امر الهی تا تمام حقائق در آن جای گیرد.
این اشاره به بعضی از آیات قرآن کریم است که درباره مومنین مخلصین و حضرت محمد است. **أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (انشراح ۱)** آیا قلب تو را گشایش ندادیم و می فرمایند **فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ (انعام ۱۲۵)** کسی را که خداوند بخواهد هدایت کند قلبش را وسعت می دهد تا اسلام وارد آن شود.

منظور از قره العین که به معنی نور چشم انبیاء و اولیاء الهی است، خود حضرت باب هست و مراد حضرت طاهره نیست زیرا ایشان حدود دو الی سه ماه بعد مومن می شود.

و انا نحن قد ارفعنا ذکرک فی الباب لیعلم الناس قدرتنا (ص ۳۲)

ما ذکر تو را به نام باب بلند کردیم تا مردم قدرت ما را ببینند اشاره به اول ظهور و اینکه ان حضرت بنام باب خود را معرفی خواهد کرد و ان هم باین جهت بوده که مردم استعداد درک مقام حقیقی ان حضرت را نداشتند هر چند که منظور حضرت باب از این لقب مقام مظهریت بوده همانطور که در بیان فارسی آمده: در این کور شمس حقیقت باسم بابت مشرق. در ایام سلف حضرات ابراهیم بنام خلیل الله و موسی بنام کلیم الله و عیسی بنام روح الله و محمد بنام رسول الله ظاهر شدند در این دور نیز مظهر الهی بنام باب الله ظاهر شد

بان الله هو الاجل عن الوصف العالمین و هو الله قد کان عن العالمین غنیاً (ص ۳۲)

اینکه خداوند از توصیف جهانیان بالا تر است و خداوند از جهانیان بی نیاز است

هر وصف و توصیفی از خداوند باعث می شود که او را محدود کنیم و هر توصیفی منوط به شناخت خداست. وقتی امکان شناخت نیست، وصف هم ممکن نیست. لذا مظهر ظهور، نفس الهی است و شناخت و توصیف ما از او، شناخت و توصیف ما از حق است. حال می فرمایند خواستیم که بواسطه نام باب ذکر تو آشکار شود تا همه بدانند که خداوند اجل از وصف است و خداوند نیازی به ایمان و اعراض مردمان ندارد.

تنزل الملائکه و الروح فی ذلك الباب باذن الله صفاً علی الصف کالخط الممدود حول القطب ممدوداً (ص ۳۳)

در این باب ملائکه و روح به اذن خداوند، صف در صف نازل میشوند

این آیه اشاره دارد به آیه ای از قرآن کریم لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ (قدر ۳-۵) شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است در آن شب فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری که مقرر شده است فرود آیند آن شب تا دم صبح صلح و سلام است. حضرت باب می

فرمایند شب قدری که در قرآن این چنین توصیف شده ، این زمان است که بهتر از هزار ماه است که ملائکه وحی و نصرت بر زمین نازل می شوند .

**یا قره العین سلّم علیهم فانّ الفجر قد طلعت و قل للمؤمنین ایس الصبح فی ام الكتاب قد کان بالحق
قرباً (۳۳ص)**

ای قره العین به آنها درود بفرست زیرا فجر طالع شد و به مومنان بگو آیا به شما گفته نشده است که صبح نزدیک است .
این مطلب اشاره به آیه قرآنی **إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ** (هود ۸۱) وعده الهی صبح است آیا صبح نزدیک نیست ؟

چون مظاهر الهی شمس حقیقت هستند لذا می فرمایند که فجر طالع گشته و یوم ظهور و قیامت است و عالم روشن گردیده (با شهادت یا صعود مظاهر ظهور، لیل ، لیل الکیل یا برزخ آغاز می شود تا ظهور شمس حقیقت بعد که طول عمر یک دین است) در حقیقت وقتی دور اسلام یعنی شب یا لیل پایان رسید صبح ظهور جدید دمیده شد از این منظر بوده که در قرآن نیز از ظهور جدید بنام صبح نام برده شده است
حضرت عبدالبهاء می فرمایند چون در این دور مبارک، دو ظهور پیاپی صورت گرفته ، ظهور حضرت باب طلوع فجر است و ظهور حضرت بهاء الله طلوع خورشید . روشنایی فجر نشان از طلوع خورشید دارد.

**یا قره العین فارغب الی الله فی امرک فان الناس قد قاموا علی الکفر و لولا فضل الله علیهم و رحمتک
ما یزکی من احدٍ، احداً دائماً ابداً (۳۳ص)**

ای قرت العین در امر خود به خدا توجه کن زیرا مردمان به کفر قیام کرده اند اگر فضل الهی نبود یک نفر هم منتخب نمی شد . یعنی مردمان آنچنان دراوهام و خرافات غرقند که نمی توانند ظهور الهی را بشناسند و با ان مقابله می نمایند و

این بیانات در زمانی است که تنها مؤمن به امر الهی ملاحسین بود و هنوز هیچ دعوت و مقابله ای نجام نشده بود ولی حضرت باب تاریخ هفت ساله امرشان را بیان می فرمایند .

یاقره العین ان دارالآخره خیر لك و لشيعتك من الدنيا و نعيمها فانها قد كانت فی حکم النزول مقضياً
(ص ۳۳)

ای قرت العین دار آخرت برای توو شیعیانت (پیروان و مؤمنانت) بهتر از این دنیا و نعمتهایش است . زیرا دنیا حکمش نزول است

شما برای فداکاری و جانبازی آمده اید نه برای مالک شدن و حکومت کردن . قانون این دنیا نزول و توجه به پستی ، و از اوج به حضيض آمدن است . اشاره به داستان آدم و حوا و خروجشان از بهشت و هدایتشان به زمین است ، که به فرموده حضرت عبدالبهاء عبارت از تعلق به جسمانیات و مادیات بود . یعنی انسانهای اولیه که آدم و حوا ، مظهر آن است ، توجه به مادیات کرده و از بهشت اخراج شدند . انسان ملکوتی بود ، خاکی و مادی شد و این غفلت ادامه یافت تا ظهور مهدی . به همین علت در کتب مقدسه قبل مثل تورات ، درباره بقای روح و عالم بعد و آخرت و عالم ارواح مطلبی ذکر نگشته و از نعمت بهشتی و روحانی صحبت نشده و وعده های خداوندی راجع به این جهان است ، از جمله ، من فرزندان شما را برکت خواهم داد و به ابراهیم می فرماید من ذریه تو را مانند ریگهای دریا یا ستارگان آسمان خواهم کرد که بیشمار باشند و من به گاو و گوسفند و زمین کشاورزی شما برکت خواهم داد اگر به عهد من باشید ... در رساله پولس بقرنتیان آمده همانطور که همه در آدم اول مردند در عیسای مسیح زنده شدند . خداوند فرموده بود از این درخت نخورید اگر بخورید خواهید مرد . آنها خوردند و به جای مردن بینا و صاحب شعور شدند و متوجه عریانی خود شدند . صدای خداوند در جنگل پیچید که در حال آمدن بود و آنها از خجالت در پشت درختان قائم شدند . خدا پرسید آدم کجائی ، وی جواب داد در پشت درخت هستم . خدا پرسید چرا پشت درخت ؟ آدم گفت چون برهنه ام . خدا پرسید چه کسی به

شما گفت که برهنه اید؟ آیا از درخت ممنوعه خوردید؟ آدم گفت حوا مرا فریب داد. حوا هم گفت شیطان مرا گول زد و خدا فرمود به خاطر این کار از بهشت رانده خواهید شد

در این داستان به جای مردن، بینا و آگاه و با شعور و صاحب شناخت شدند. این شناخت، که از تعلق به جسمانیات بود به معنی مرگ روحانی و انسان خاکی شدن بود و این مرگ (تعلق به جسمانیات) تا ظهور مسیح ادامه داشت. در ظهور عیسی مسیح بود که این حرکت برگشت. در انجیل بیش از دو یا سه حکم راجع به طلاق و سبت و... نمیتوان یافت و بقیه مطالب، دستورات اخلاقیست

روایت است یک یهودی نزد مسیح آمد و پرسید استاد من چکار کنم تا وارد ملکوت شوم؟ مسیح فرمود، ده فرمان موسی را میدانی؟ اگر آنها را اجرا کنی به ملکوت می روی. وی گفت آنها را می دانم، چیزی بهتر و بالاتر می خواهم. مسیح فرمود هرچه داری بفروش و به فقرا بده. و بیا از من پیروی کن. وی ایستاد و به چشمان مسیح خیره شد! چون بسیار غنی و ثروتمند بود و برایش مشکل بود که از ثروتش دست بردارد لذا سرش را پائین انداخت و رفت. مسیح فرمود امین امین بشما می گویم، ممکن است شتر از سوراخ سوزنی عبور کند ولی عبور شخص غنی به ملکوت الهی مشکل بلکه غیر ممکن است. چیزی بالاتر از ده فرمان میخواست که انفاق مال در راه خدا و اطاعت از پیامبر خدا بود و در حقیقت توجه به روحانیت بود

تعلیمات حضرت مسیح همواره اخلاقی و دعوت به ملکوت الهی بود، در زمین خدمت کنید، در آسمان به شما خدمت خواهد شد. در راه سوی مردمان باز کنید تا درهای آسمان به سوی شما باز شود. ببخشید تا بخشیده شوید. مسیح فرمود خدا محبت است، اگر بر صورت راست تو سیلی زدند صورت چپ را پیش بیاور در مقابل شریر مقاومت نکن. از این دیدگاه پولس رسول میگوید همانطور که همه در ادم، اول مردند به وسیله عیسی مسیح زنده شدند. (و چنان که در آدم همه می میرند، در مسیح همه زنده خواهند گشت رساله اول بقرنتیان باب ۱۵ ایه ۲۲) یعنی اگر بهشت را قله

کوهی تصور کنیم که آدم و حوا از آن به ته دره ای پرت شدند ، با ظهور مسیح مجدداً به سوی قله کوه شروع به بالا رفتن کردند و تمام مظاهر ظهور، مردم را در این جهت تربیت نمودند تا دوباره انسان به جایگاه اولیه خود باز گردد و این همان چیز است که حضرت بهاء الله بیان فرموده اند که در عصر ذهبی ، زمین بهشت برین و جنت ابهی خواهد شد ، یعنی ما دوباره به بهشت بر می گردیم ولی مسیری طولانی و مشکل و سربالا را باید طی نمائیم .

**فقل يا قره العين انى باب الله بالحق قد اسقاكم باذن الله الحق من العين الطهورماء الظهورعلى جهة
الطور (ص ۳۳)**

بگو من باب خدا هستم ، آمده ام تا به اذن خداوندی از چشمه پاک (باب ظهور) که از سوی طور جریان یافته ، به شما بنوشانم

این اولین اثر مبارک است و در ابتدا می فرمایند که من باب امام هستم ، واسطه امام و شما ، ولی در جای جای این اثر می فرمایند که من باب الله هستم یعنی مسیری که می توان خدا را از این طریق شناخت

در قران می فرماید و جعلنا من الماء كل شئ حى (انبیا ۳۰) اکثر مردمان خیال کردند منظور بارانیست که می بارد منظور از آب ، آب حیات و حقیقی است که کلمه و شریعت الهی است که باعث حیات روحانی نوع انسان است

وفى ذلك الباب فليتنافس المتنافسون لله الحق و هو الله قد كان على كل شئ قديراً (ص ۳۳)

و در این باب رغبت می کنند رغبت کنندگان و خداوند بر هر چیزی مقتدر است

کسانی که می خواهند ، رغبت می کنند برای نوشیدن این آب و خداوند قادر و توانا این نوع از انسانها را به مقام حقیقی خودشان خواهد رسانید . حضرت بهاء الله می فرما ید: بگو ای مردگان دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد ،

بشتابید و بنوشید . هر که امروز زنده شد هر گز نمیرد و هر که امروز مرد هر گز زندگی نیابد.(دریای دانش)درضمن این ایه تلمیحی از ایه ۲۶ سوره مطففین قرآن است

یا اهل الارض اسمعوا نداء الله من هذا الغلام العربي الذي قد اصطفاه لنفسه و هو الحق بالحق حول النار قد كان مأموراً (ص ۳۳)

ای اهل زمین ندای الهی را از این غلام عربی بشنوید که خداوند او را برای خودش برگزیده که در حول نار مأمور است . این ندا، ندای الهیست و حول نار تلمیحی از شجره مشتعل در طور سینا است که حضرت باب به شجره طور تشبیه شده است و و حضرت باب چون از طرف پدر و مادر از خاندان رسالت و فرزند حضرت فاطمه بودند لذا خود را غلام (سوره صافات ایه ۱۰۱ قرآن قَبَشْرَنَاهُ بَغْلَامٍ حَلِيمٍ) عربی نامیده اند که به معنی برگزیده و جوان الهیست .

یا قرء العین قل ما شئت من سرّ الجلیل فانّ البحر من لدی الله البدیع قد کان مسجوراً (ص ۳۳)

ای قرت العین هر چه از اسرار الهی می خواهی بگو زیرا دریای الهی به جوش آمده است

این آیه اشاره به آیاتی از قرآن کریم دارد . و **وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ** (طور ۶) دریای گداخته که مراد مرکز زمین است **وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ** (تکویر ۶) زمانی که دریاها گداخته شود، که مسلمین معنی ظاهری را مد نظر دارند ولی حضرت باب در تبیین همین آیات می فرماید منظور، دریای امر الهی است . اسرار الهی به دریائی تشبیه شده است که در حال فوران و رساندن اسرار به مردمان است .

افتکیدن ذکر الله الاعظم بظن انفسکم کیداً علی غیر الحق ثقیلاً تالله ان من فی السماء و الارض (ص ۳۳)
و ما بینهما لدی کبیت العنکبوت و ان الله کان علی کل شیء شہیداً فلا یکیدون الا لانفسهم و ان الذکر بالله عمّن فی الارض و السماء علی الحق بالحق غنیاً (ص ۳۳)

آیا به ظن نفس خود ، ذکرالله الاعظم را فریب می دهید؟ قسم به خداوند کسانی که در آسمانها و زمین و آنچه بین این هاست ، نزد ما مانند بیت عنکبوت است و خداوند بر هر چیزی آگاه است .

مکر و فریب آنها بر خودشان است و ذکر الله به اراده الهی از کسانی که در آسمانها و زمینند ، بی نیاز است . بیت عنکبوت اشاره به سستی و بی ارزشی و بی اعتباری رفتار مخالفان و ذکرالله از ایمان و اعراض مردمان بی نیاز است در قرآن می فرمایند **مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ** (عنکبوت ۴۱) کسانی که دوستانی جز خدا برای خود برگزیدند مثل عنکبوتی هستند که خانه ای دارد و خانه عنکبوت سست ترین خانه هاست . مخالفان امر به عنکبوتی تشبیه گردیده اند که مکرو دام آنها به سستی خانه عنکبوت است که ارزشی ندارد و امرالهی بر آنان غلبه خواهد کرد

يا اهل الارض اني قد نزلت عليكم الابواب في غيبتي و لا يتبعونهم من المؤمنين الا قليلاً (ص ۳۴)

ای اهل ارض من برای شما در زمان غیبتم بابهایی را فرستادم و پیروی نکردند از آنها مگر عده کمی از مردمان . گفتیم گوینده کلام ، حجه ابن الحسن است که حی و حاضر و در غیبت است . اعتقاد تشیع بر این است که امام حسن عسکری فرزندی به نام محمد داشت که در سال ۲۵۵ ه. ق. متولد شد . پنج ساله بود که صعود پدر واقع شد و ایشان در سرداب خانه پدری وارد شده و در آنجا غیبت کرد . غیبت اول ۶۹ سال (۲۶۰-۳۲۹) طول کشید که نزد شیعه به غیبت صغری معروف است . در این مدت افراد خاصی قادر به ارتباط با ایشان بودند و این افراد چهار نائب بودند که یکی پس از دیگری ، نیابت را بر عهده گرفتند و عبارت بودند از : عثمان ابن سعید - محمد ابن عثمان - حسین ابن روح - محمد سیمری ، که به نواب اربعه مشهورند و این آیه اشاره به این اعتقاد شیعه دارد و می فرمایند من در زمان غیبتم برای شما نائبان فرستادم و تعداد معدودی از آنها پیروی کردند و اکثر افراد با آنها مخالفت می کردند و آنان را افراد شیادی می دانستند که برای گرفتن حق الامام این داستان را درست کرده اند همان طور که چنین داستانی در زمان امام رضا اتفاق

افتاد . امام موسی کاظم چهار نایب داشت که مسلمین مال امام را به آنها می دادند و وقتی که ایشان صعود نمود و امام رضا، جانشین ایشان شد ، این نواب میگفتند شما اشتباه می کنید پدر شما نمرده است بلکه غیبت فرموده ، او امام زمان است و ما نایب او هستیم . در تاریخ ذکر گردیده که این افراد چقدر دینار و کنیز به این ترتیب مالک شدند . این چهار نفر اخیر هم ، چنین بودند ولی اینها فقط یک هدف داشتند چون امام یازدهم صعود می کند بدون اینکه فرزندی داشته باشد و تشیع که با زحمت و مشقت خود را حفظ کرده بود و تمامی آرمانهایش در امام زمان نهفته بود ، در خطر نابودی بود . لذا علماء تشیع داستان فرزند غائب امام حسن عسکری را ساختند که صرفاً در تاریخ تشیع وجود دارد . در کتب معتبر تاریخی مانند خاندان نوبختی و کتاب فرق شیعه از ابو سهل نوبختی آمده است که تشیع یازده امامی که خود را به سختی تا این زمان رسانده بود ، به چهارده تا بیست فرقه شده بود و اسامی فرق در هر دو مرجع ذکر گردیده و اکثر آنها معتقد به اتمام امامت شدند و برخی به غیبت امام یازدهم معتقد گردیدند و برخی انکار کردند و ... و در نهایت تشیع با بحران فکری بزرگی روبرو شد . که به «دوران حیرت» معروف است جالب آنکه در کتب معروف تشیع که در دوران غیبت نوشته شده کوچکترین اشاره ای به وجود محمد ابن الحسن و تاریخ حیات و غیبت ان نشده است مثل کتاب **المحاسن** از **کتب روایی شیعه** اثر ابو جعفر، **احمد بن محمد بن خالد برقی** متوفای ۲۷۴ق است یعنی وقتی مولف کتاب وفات می کند حجه ابن الحسن ۱۹ ساله بوده ولی در این کتاب کوچکترین اشاره ای به وجود این امام خیالی نشده است در کتابهای بصائرالدرجات صفار قمی متوفی به ۲۹۰ و کتاب تفسیر عیاشی متوفی ۳۲۰ و تفسیر علی بن ابراهیم القمی متوفی (بعد ۳۰۷) که همه در دوران غیبت صغری بودند نیز اشاره به وجود حجه بن الحسن و غیبت او نشده است حضرت باب در آثارشان ظاهراً این داستانها را قبول دارند و مهر صحت بر آنها میزنند ، نه به دلیل واقعیت و موجودیت آنها ، بلکه برای پذیرش و همراهی آنها که هزار سال با این فکر زندگی کردند و انتظار کشیدند . اگر حضرت باب می فرمودند تمام این اعتقادات دروغ است ، همه از امر الهی گریزان می شدند ؛ لذا لازم بود تا به تدریج از حقیقت امر مطلع

شوند تا تحمل پذیرش حقیقت را داشته باشند و حضرت باب میفرمایند امام و نواب همه رجعت می کنند ولی در رجعت همه چیز تغییر می کند و در ظاهر و جسم نیز متفاوتند

و حقیقت امر این است که امام حسن عسکری ازدواج نفرمودند و فرزندى نداشتند و داستانهاى که ذکر میشود (نرگس و...) همه ساختگی و دروغ است . داستان تخیلی ازدواج امام حسن عسکری و تولد مهدی در کتب مهدیت چنین آمده : که بشر بن سلیمان نامی از خادمین امام علی النقی روایت کرده این که روزی امام به من نامه ای داد و گفت به میدان برده فروشان برو، آنجا کنیزی را با این مشخصات می فروشند ، با این پول ان را بخر و بیاور و این نامه را هم به آن کنیز بده . من رفتم و آن کنیز را یافتم و خریدم و در راه خانه نامه را به او دادم و او نامه را گرفت و بدون باز کردن ، آن را بوسید و اشک ریخت . پرسیدم مگر تو میدانی در این نامه چیست ؟ گفت ای بیچاره تو نمی دانی ، من ملیکه نوه قیصر روم یسوعا هستم . قرار بود مرا به عقد پسر عمویم در آورند ولی در زمان انجام مراسم عقد زلزله شدیدی شد و صلیبها افتاد و... و علما ما را از این ازدواج منحوس برحذر داشتند . پس از مدتی یک شب من در خواب دیدم که حضرت محمد و علی و فاطمه و امامان تا امام حسن عسکری و از طرفی حضرت مریم و عیسی مسیح آمده اند و حضرت فاطمه مرا از حضرت مریم برای امام حسن عسکری خواستگاری نمود و عقد ما را همان شب در خواب بستند . از آن به بعد شبی نبود که من امام را به خواب نینم تا اینکه یک شب در خواب به من گفتند که در فلان روز جنگی بین رومیان و اعراب در می گیرد ، تو با لباس مبدل وارد لشکرگاه شو . چون لشکریان روم شکست می خورند ، اعراب شما را به اسیری می برند ، من فرستاده ای می فرستم تا شما را بخرد و نزد ما بیاورد ...

این داستان تخیلی و توهمی و بسیار ناشیانه ساخته و پرداخته شده ، چرا که نامی از قیصر روم برده نشده ، یسوعا هم نامی عامی و بسیار رایج بوده . از طرفی مسیحیان تا هفت نسل با هم ازدواج نمی کنند لذا ازدواج پسرعمو و دخترعمو بسیار بعید بوده و این نشان می دهد که داستان سرا مسلمان است که عقد پسرعمو و دخترعمورا قبول دارد . از طرفی باید یک

شاهزاده با یک لباس مبدل وارد سربازخانه شود و کسی متوجه این ورود و یا غیبتش از خانه نشود. تاریخ این جنگ را هم حدود سال ۷-۲۴۶ ه.ق. گفته اند ولی در تاریخ کامل ابن اثیم ذکر گردیده که در این سالها جنگی واقع نشد و در سال ۲۴۸ جنگی در گرفت که سپاه اسلام شکست سختی خورد و نه تنها اسیری نگرفت بلکه خود به اسیری رفتند ... و از این قبیل داستانها بسیار است. از جمله، ناگهان زنی به نام حکیمه یا در زندگی امام پیدا می شود که عمه امام حسن عسکری و دختر امام جواد بود. از وی روایت گردیده که کنیزی به نام نرجس داشتم و روزی امام حسن عسکری به منزل ما آمد. متوجه شدم خیلی به نرجس توجه می کند. علت را پرسیدم و امام گفت او مادر امام زمان خواهد بود. لذا به امام علی النقی گفتم و قرار شد این کنیز را به عقد امام حسن عسکری در بیاوریم ...

این دو داستان در نهایت تضادند. از یک طرف صحبت نوه قیصر است و از طرفی یک کنیز ... از طرفی در کتب معتبر تاریخی مثل چهارده معصوم از جواد فاضلی بیان شده که امام جواد دو دختر و دو پسر داشتند و نام دختران فاطمه و امامه بوده و دختری به نام حکیمه یا حلیمه نداشته اند.

در ادامه داستان از حکیمه نقل شده که روزی منزل امام حسن عسکری رفتم. امام گفت عمه خوش آمدید. امشب، شب مبارکیست چرا که مهدی متولد می شود. پرسیدم از چه کسی؟ امام فرمود از همسر نرجس. من به نرجس نگاه کردم و اثری از حمل ندیدم، گفتم او که باردار نیست. امام فرمود عمه مگر شما خبر ندارید، ما در رحم مادران نیستیم. در پهلوی مادران هستیم و از آن راست مادر به دنیا می آئیم. سؤال این است که که خود حکیمه امام زاده است، چطور از این مطلب آگاه نبوده؟

در ادامه نقل می کند که کم کم درد نرجس را فرا گرفت. در حدیثی آمده است که من جای قابله نشستم و بچه را گرفتم و در جایی دیگر نقل شده که پرده ای بین من و نرجس آمد و بچه زیبا و ظریفی به دنیا آمد و بلافاصله چهارزانوروی زمین نشست و شروع به تعریف و درود فرستادن به حضرت آدم تا خودش نمود. مدتی بعد به خانه امام

رفتم و آن جا دیدم پسری ۵-۶ ساله در حال بازیست پرسیدم این کیست؟ گفتند فرزندمان مهدی است گفتم او که چهل روز ندارد و این بچه ۵-۶ ساله است؟ امام فرمود عمه مگر نمیدانی رشد ما مانند سایر مردمان نیست؟ رشد یک روز ما مثل رشد یک ساله سایرین است.

حال معلوم نیست چرا حکیمه تا آن زمان چنین رشد عجیب را در اطرافیان خود که همگی امام یا امام زاده بودند، ندیده بود. از طرفی بر اساس این حرف، بچه چهل روزه باید چهل ساله شده باشد نه پنج و شش ساله. در روایت دیگری حکیمه می گوید وقتی وارد خانه امام شدم مردی دیدم که نشاختم و بعد فهمیدم آقا امام زمانند. روایت دیگری از حکیمه است که او را قسم دادند که آیا واقعاً امام زمان را دیده ای؟ او گفته بود که من هم چیزهایی شنیده ام و خود شخصاً ندیده ام... و از این روایات بسیار است از جمله در کتاب بحار الانوار باب اول، سرگذشت امام زمان یا کمالات شیخ صدوق و سایر کتب غیبت... که با هیچ عقل و منطقی مطابق نیست و همه ساخته و پرداخته ذهن معلول افراد شیاد است؛ خداوندی که قادر است چرا باید بنده ای را برای روز مبادا محبوس کند... این انسان است که برای روز مبادا مال و آذوقه جمع می کند ولی وقتی خداوند را قادر می دانیم چطور تصور کنیم که بچه ای را هزار سال، عاطل و باطل نگاه دارد تا روزی امام شود. مگر حضرت محمد پدریا مادرش امام بود؟ مگر پدر و مادر حضرت علی امام بودند؟ سایر پیامبران مگر امامزاده بودند؟ چرا امام زمان باید فرزند حسن عسکری باشد؟

در کتب تسنن به این مطلب بسیار تاخته اند و به آن مهدی موهوم می گویند و برای مثال نوشته اند که هدف از وجود امام این است که وحدت کلمه را در جامعه حفظ کند و از ایجاد تفرقه جلوگیری کند و مسلمین را هدایت و حفاظت نماید. مانند چوپانی که از گله ای مراقبت میکند و از پراکنده شدن آن جلوگیری می کند. حال اگر چوپانی باشد و کاری از دستش بر نیاید و مراقبت و محافظتی از گله ننماید وجودش به چه دلیل است. گرگ، گله را خواهد برد. حال اعتقاد شما بر وجود امام زمانست که حیّ و حاضر است ولی نمی تواند کاری برای جامعه اسلامی انجام دهد؛ نمی تواند

از دورنگی ها و نفاق ها و خیانتها و کشتارها و... جلوگیری کند . چرا این امام پس از صعود پدر دقائقی خود را به امت اسلام نشان نداد که پیروان به چهارده یا بیست فرقه تقسیم نشوند ؟ پس هدف از وجودش چیست که امام باشد و اسلام به این مصیبات گرفتار شود .

در تاریخ اصیل اسلامی عنوان شده که وقتی امام حسن عسکری نزدیک به موت بود ، خلیفه و بزرگان شهرسامراء بر بالین امام حاضر شدند و معلوم شد که امام در گذشتند . امام را به پیروان نشان دادند و گفتند بدانند که امام به مرگ طبیعی فوت نموده ، بعد نگوئید امام غیبت کرده یا به شهادت رسیده . در مراسم کفن و دفن جعفر کذاب می خواست نماز میت بخواند که پسرکی پنج ساله جلو آمد و گفت عمو، کنارتر برو تا برای پدرم نماز بخوانم ولی در تاریخ آمده که مُتَوَكَّل عباسی برادر خلیفه ، نماز امام را خوانده است و این در اصول کافی که از کتب حدیثی معتبر است ذکر گردیده است . بعد از مراسم دفن امام ، خلیفه اموال امام را جستجو میکند تا وارثی بیابد چون نمی یابد ، اموال را توقیف می کند . یکی از کنیزان ادعا میکند که از امام حامله است . لذا وی را به زندان میبرند ولی تا دو سال آثاری از حمل ظاهر نشد و ادعای دروغش معلوم شد و بعد جعفر به دادگاه می رود و به خلیفه ثابت می کند که تنها وارث امام خود و مادرش هستند . هفت سال طول می کشد تا بر خلیفه صحت این ادعا ثابت شود پس خلیفه ، اموال امام را تحویل آنان می دهد. ولی نواب معتقد بودند که امام فرزندی داشته که در سال ۲۶۰ غیبت نموده و تا هفتاد سال به گمراه نمودن مردمان پرداختند و بعد از این مدت که پیروان از جمله محمد علی شلمغانی و منصور حلاج و ... مخالفت کردند و در این باره هوشیار شدند ، لذا نائب آخر ، محمد سیمری توقیعی از جانب امام آورد که تو بعد از چند روز خواهی مرد و برای خود جانشینی انتخاب نکن زیرا دوران غیبت کبری آغاز می شود و تا زمان ظهور خودم کسی ادعای نیابت مرا نخواهد کرد و اگر کسی ادعای دیدار مرا بکند دروغ گوست . اینچنین دوران غیبت کبری آغاز شد و مسلمین همچنان در این دوران به سر می

برند و معتقدند امام در جابلسا و جابلقا یا جزیره خضراء که در مثلث برموداست هستند و این منطقه ممنوعه امام است لذا هر چیزی در آن غیب می شود. اولاد امام در آن جا حکومت می کنند و اجازه نمی دهند چیزی به آنجا نزدیک شود.

و قد ارسلت علیکم فی الازمنه الماضیه احمد و فی الازمنه القریبه کاظماً فلم تتبعونهما آلا المخلصون منکم (ص ۳۴)

من برای شما در زمانهای گذشته احمد و در زمان نزدیک، کاظم را فرستادم، جز مخلصین کسی از آنها پیروی نکردند اشاره به جناب شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی است. در زمان قبل از ظهور، دو مکتب، یکی در مهد تمدن اسلامی و دیگر در مهد تمدن مسیحی ظهور کرد. یکی مکتب شیخیه که شیخ احمد بنیان گذارش بود که هدفش تربیت مؤمنان خاص برای ظهور قائم و عقائد جدیدی را هم درباره موت، امام زمان، معراج و بابت و... اعلان نمود و طلبی را آماده ظهور مبارک کرد و سید کاظم نیز این هدف را ادامه داد و بعد از خود جانشینی برای خود انتخاب نمود و گفت دیگر نیازی نیست به دنبال درس بروید بلکه باید به دنبال حق باشید زیرا بعد از من حق ظاهر خواهد شد، به همین دلیل است که حروف حی همه از شاگردان شیخ و سید و از شیخیه اند، زیرا ذهن آنها آماده شده بود که ظهور را با تفکرات شیعی نسنجند بلکه با تعلیمات شیخ و سید با آن مواجه شوند لذا حق را شناختند

مکتب دیگر ادونتیسست ها بودند که بنیانگذارش ویلیام میلر بود که می گفت با توجه به آیات کتب مقدسه، مسیح در سال ۱۸۴۴ م. در اورشلیم ظاهر خواهد شد و لذا برخی از پیروان وی به اورشلیم و کوه کرمل مهاجرت نمودند تا به پیشواز مسیح بروند

این دو مکتب مبشران ظهور حضرت باب و در واقع باب حضرت باب بودند. حال حضرت باب می فرمایند ما آنها را فرستادیم ولی بسیاری از مردم و علماء از جمله عموی جناب طاهره با آنها مخالفت کردند.

فما لكم يا اهل الكتاب الا تخافون من الله الحق موليكم القديم يا ايها المؤمنون اقسمكم بالله الحق
فهل وجدتم من هولاء الابواب حكماً من دون حكم الله حكم الكتاب هذا افينرئكم العلم بكفركم
فارتقبوا فان الله موليكم الحق معكم على الحق بالحق رقيباً (ص ۳۴)

ای اهل کتاب چرا از خداوند نمیترسید ؟ ای مومنان قسم به خدا آیا از این ابواب حکمی مخالف حکم کتاب دیدید و
علم شما، شما را مغرور می کند تا کفر بورزید پس منتظر باشید و خداوند نیز رقیب شماست .
این مطالب اشاره به آیات قرآن است که منتظر باشید ماهم منتظریم تا به هم برسیم .مانند : **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا نَسَاء ۱**
و نیز **وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ هود ۹۳**

يا ذاالتقاربة من الذكر الاكبر هذه الشجرة المباركة المحمرة بالدّهن العبودية قد انبت على نقطة النار
في اراضيكم و انتم لاتشعرون بشئ منها لا من صفاته القدسية المحضة و لا من احواله الملكية الحقة و لا
من حركاته المحكمة المتقنة و انتم تحسبونه بظن انفسكم على غيرالحق الاكبر و هو عندالله نفس
الحجة بالحق الاكبر قد كان في ام الكتاب على نقطة النار مسؤلاً (ص ۳۴)

ای نزدیکان حضرت باب که از این شجره مبارکه آغشته به روغن عبودیتید ، بر نقطه آتشی از اراضی شما رشد کرده
است (باب از بین شما برخاسته است) شجره ای که ندایش عبودیت و خضوع و خشوع است و شما معرفتی از آن ندارید
نه صفات پاکش را می شناسید و نه احوال ظاهریش را نه از حرکات و رفتارش چیزی درک می کنید و شما فکر می
کنید به گمان خودتان چیزهایی را که گفته نشده (شما از حقیقت حضرت باب بی اطلاع هستید

ما از مظاهر ظهور در حد انسانی خودمان اطلاع داریم ولی حقیقت انها را نمی دانیم . آیه لیس کمثله شئی (شوری ۱۱)
در توصیف مظاهر ظهور است یعنی هیچ حقیقتی مانند تو نیست و ما فقط تصور ظاهری داریم لذا به اقوام شجره مبارکه می

فرماید که شما از این حقیقت چیزی درک نمی کنید اونزد خداوند نفس حجت حق است ، نفس حجة ابن الحسن است که هزار سال در انتظارش بودید که طبق کتاب در نقطه نارمسئول است .(یعنی مقام مظهریت دارد)

يا قرّة العين بلّغ الی نساء ذی قرابتک حکم الکلمة الاکبر(ص ۳۵)

ای باب به بانوان بیت حکم کلمه اکبر را ابلاغ کن (اظهار امر کن)

این در زمانیست که کسی جز ملاحسین از مقام ایشان آگاه نیست البته خدیجه خانم همسرشان قبل از اظهار امر از مقام والای ایشان با خبر بودند .

وحذرهنّ بالنار الکبيرة و بشرهنّ بعد العهد الاکبر بالجنة الرضوان خلد آمن الله حول القدس ان الله رب العالمين قد کان علی کلّ شئی قدیراً (ص ۳۵)

و آنان را از آتش بزرگ بر حذر کن و بشارت بده که بعد از ایمان به عهد اکبر ، وارد بهشت خدائی شده و در آن جاودان خواهند ماند

يا امّ الذکر ان السلام من الرب علیک قد صبرت فی نفس الله العلی فاعرفی قدر ولدک کلمة الاکبر فانه المسئول فی قبرک و یوم حشرک و انت قد کنت ام المؤمنین فی اللوح الحفیظ علی ایدی الذکر مکتوباً (ص ۳۵)

ای مادر ذکر سلام خداوند بر تو باد ، صبر کردی در حق حضرت باب که نفس الله است ، مقام فرزند خود کلمه اکبر را بدان ، او مسئول و جوابگوتو خواهد بود در قبر و حشر تو و تو ام المومنین هستی که با دستان ذکر نوشته شده است .

يا قرّة العين لا تجعل یدک مبسوطة علی الامر لان الناس فی سکران من السرو ان لک الکرة بعد هذه الدورة بالحق الاکبر (ص ۳۵)

ای قره العین دستت را در امر باز نکن زیرا مردمان در مستی و بی خبری هستند و مرتبه دیگری برای تو هست مردمان مسائل الهی را درک نمی کنند و در خواب غفلتند پس زیاد از اسرار الهی برای آنها نگو در ظهور دیگر حقائق الهی را به مردم بگو ، که اشاره به ظهور من یظهره الله است .

هنالك فاضهر من السرّ سرّاً علی قدر سمّ الابره فی طور الاکبر لیموتنّ الطور یون فی السیناء عند مطلع
رشح من ذلك النور المهیمن الحمراء باذن الله الحکیم و هو الله قد کان علیک بالحق علی الحق
حفیظاً(ص ۳۵)

آن زمان از اسرار الهی به اندازه سر سوزن بر عالمیان آشکار کن . تا آنان که در طور سینا جمع شده اند بمیرند زمانی که از این نور الهی بر آنان تابیده می شود خداوند حافظ و نگهبان توست .

این آیه اشاره به داستان حضرت موسی در کوه طور است که در قرآن ذکر گردیده . یهودیان به موسی گفتند خدا را آشکارا به ما نشان بده تا مطمئن شویم . خداوند فرمود اینها نمی توانند مرا ببینند و نداء " لن ترانی " شنیدند ولی یهود اصرار کردند . خداوند فرمود من جلوه اندکی از خود را به شما نشان می دهم . به آن کوه بنگرید من به آن تجلی میکنم . چون خداوند به کوه تجلی کرد کوه از این تجلی منفجر شد و یهودیان طاقت نیاورده به زمین افتادند و حتی موسی بیهوش به زمین افتاد و کَلَّمَ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا . و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم فرمود هرگز مرا نخواهی دید لیکن به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد. اعراف ۱۴۳ . در این آیه

حضرت باب می فرمایند در آن زمان (در ظهور دیگر)، ذره ای از حقائق الهی را بر آنان فاش کن تا بمیرند همانطور که خداوند ذره ای بر طور یون تجلی کرد. چون هیكل موعود بیان، و مقصود عالمیان بقدر سر سوزن پرتو عظمت خود را به مومنین بیان بيفکنند ان نفوس مانند طوریون دوره قبل منصعق شدند و بر اثر انکه تاب و طاقت مشاهده انوار جمال هیكل اعز ابهی را نداشتند مردند و این اشاره باعراض اهل بیان از جمال رحمن و توجهشان به هیكل شیطان است. جمال قدم در لوحی می فرماید: حال کره ظاهر و طوریون معدوم و مفقود چنانچه مشاهده می شود با انکه می فرماید طوریون میت و لا شیئی و معدوم می شوند معذلک تعجب می نمائید از اینکه ثمره طوبی حنظل شود. (اسرار ربانی جلد ۲ ص ۵۹) و نیز جمال مبارک در یکی از مناجات های خود می فرماید: " امروز روزیست که اگر نفسی از روی صدق رب ارنی گوید از ملکوت بیان انظر ترانی مشاهده کند " یعنی بنگر تا ببینی

منظور از داستان موسی این است که مردم می خواستند عظمت ظهور آینده را در ان زمان ببینند و خداوند فرمود هنوز طاقت آن را ندارید که عظمت ظهور کلی الهی را درک کنید.

يا اهل الفارس اولم يكفكم هذا الفخر المنيع لانفسكم من عند الذكر الاعظم و ان الله قد اجبناكم بذلك الكلمة الاكبر و لا تنفضوا من حوله فانه تالله الحق لحق من عندالله و هو العلي الذي قد كان في ام الكتاب حكيماً (ص ۳۵)

ای اهل فارس آیا شما را کفایت نمی کند این فخر بزرگ از جانب ذکرالله که خداوند او را از بین شما انتخاب نمود. از حول او پراکنده نشوید. قسم به خداوند که او همان حق است و او همان علی حکیمی است که درقرآن از او نام برده شده است مانند: إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ. شوری ۵۱ وَأِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ. زخرف ۴

يا اهل الارض فاعصموا بحبل الله المنيع ذكرنا هذا الفتى العربي الذي قد كان في نقطة الثلج على بحر النار مستوراً (ص ۳۶)

ای اهل ارض متمسک شوید به رشته الهی که همان ذکرالله است این جوان عربی که در نقطه یخ در دریای آتش است .

شاید منظور نفرت و کینه مردمان به ایشان باشد مانند آتش نمرود که بر ابراهیم سرد و سلامت بود . ذکرالله نیز در دریای آتش دشمنان سرد و صبور است .

حضرت اعلی از نژاد عرب بودند ولی از قوم سلمان فارسی . در چند سوره قرآن راجع به آمدن قوم جدید (يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ مائده ۵۴) (وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ جمعه ۳) صحبت شده است ، ، که از حضرت رسول اکرم سوال نمودند که این قوم جدید چه کسانی هستند و آن حضرت به سلمان فارسی اشاره نموده و فرمود هذا و قومیه، یعنی امتی که بعد از اسلام می آید قوم عجم هستند

يا اهل الارض تالله الحق اني لخوريه قد ولدتنى البهاء فى قصر من قطعه الياقوت الرطبه المتحرکه(ص ۳۶)

ای مردم قسم به خدا که من فرشته ای هستم که بهاء در قصری از یاقوت سرخ به دنیا آورده است در این اثر مبارک اشاره به اسم بهاء و سفینه حمراء شده .

وانى تالله ما رأيت شيئاً فى ذلك الجنه الاكبر الا و قد نطقت عن الذكر فى وصف هذا الغلام الفتى العربى و ان ربكم الرحمن لا اله الا هو(ص ۳۶)

قسم به خداوند چیزی ندیدم در این جنت بزرگ مگر اینکه ناطق به ذکر و صفات این جوان عربی بود .

فعظّموا قدره باذن الله فأنه فى قطب جنه الفردوس لموقوف على هيئته التسبيح فى هیکل التهليل مره اسمع صوته عن الحى القديم ومره عن سر اسمه العظيم(ص ۳۶)

به اذن خداوند قدرش را بالا ببرید او در میان بهشت برین ایستاده است در هیئت تسبیح بر هیکل تهلیل . یک بار صوتش را از حى قدیم شنیدم و بار دیگر از سر عظیمش .

تسبیح (سبحان الله) و تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر (الله اکبر) و تحمید (الحمد لله) از مراتب عرفان است .

تسبیح مقام پیامبر است و تهلیل مقام ولایت ، پس تسبیح و تهلیل یعنی مقام حضرت محمد و حضرت علی و اشاره به نام مبارک حضرت نقطه اولی است و هم اشاره به این که دارای دو مقام نبوت و امامت است .

این آیه از زبان حوریه (حقیقت باب) است که می گوید من از ذکر دو نطق شنیدم یک صوت و ندای الهی و صوت دوم که از سر اسم اعظمش ناطق بود در بیان فارسی بابی است تحت عنوان للنقطه مقامین ، مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عما دون الله (باب اول از واحد چهارم) خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است ... و دون این ایت که در اوست خلق او است و این ایتی است که در او دیده نمی شود الا الله که مادون او خلق او است و این ایتی است که در او ایتیت دیده نمی شود بل نفس ظهورالله.

اذا تكبر بالتكبير قد شهقت الفردوس شوقاً الى لقائه (ص ۳۶)

در این موقع صدای تکبیر بلند شد و بهشت به شوق دیدار ذکر ، مانند طاووس به آواز آمد

و اذا يسبح بالتسبيح قد سكنت الفردوس كالثلج في قطب جبل البرد (ص ۳۶)

وزمانی که به تسبیح مشغول شد فردوس آرامش یافت مانند دانه برفی که بر قله کوهی سرد می نشیند.

كأنّي قد رأيتُه متحرّكاً على الخط الاستواء في كل الجنان جنانه (ص ۳۶)

و من او را متحرک در خط استوا دیدم در تمامی بهشتی که بهشت اوست .

و في كل السماء سماءه و كل الارضين و من فيها كحلقه في ایدی عبیده (ص ۳۶)

و آنچه در آسمانها و زمین است مانند حلقه ایست که برانگشت یکی از بندگان اوست .

فسبحان الله بارئ ذی العرش القدیم فما هو الا عبدالله و باب بقیه الله مولیکم الحق (ص ۳۶)

مقدس است خداوندی که صاحب عرش بزرگیست . نیست او مگر بنده خدا و باب بقیه الله که مولای بر حق شماست

این ذکر مقام روحانی نقطه اولی است که با این مقامات بزرگی که در حقش بیان فرمودند ، ولی بنده خدا و باب امام

زمان است که بواسطه او به حقیقت می رسید .

يا كلمه الاكبر لا تخف و لا تحزن فاننا قد ضمنا لاهل اجابتك من الرجال و النساء غفران الذنوب مما
قد احاط به علم المحبوب كما قد شئت بما شئت على الحق و ان الله قد كان بكل شئ عليمًا (ص ۳۶)

ای کلمه الله مترس و محزون نباش زیرا ما ضمانت کردیم که مردان و زنانی که تو را اجابت می کنند ، گناهانشان
آمرزیده می شود از آنچه در احاطه علم خداوندیست و هر آنچه که بخواهی .

کلمه الاكبر از القاب حضرت نقطه اولی است که منظور کلمه الله و از اصطلاحات انجیل (در ابتدا کلمه بود... یوحنا ۱) و
قران (يا مَرِيْمُ إِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيْحُ ال عمران ۵۶) در حق حضرت مسیح است . در ادامه آیه تلمیح آیه
قرآن وادخلوا الاباب سجداً وقولوا حطة نغفر لكم خطاياكم (بقره ۵۸) است یعنی کسانی که به باب سجده نمایند (ایمان
بیاورند) گناهانشان بخشیده می شود .

همچنین کلام الهی از آیه تشکیل می شود و اولین چیزی که از خداوند صادر می شود خود مظهر ظهور یا آیت الهی
است . آیت الهی یا " آیه الله العظمی " که با " اسم الله الاعظم " مطابق است .

حضرت اعلی می فرماید اگر ایمان نمی آورید آیه الله رامحزون نکنید که منظور من یظهره الله هست . پس آیه و
آیات به معنی نشانه ، وهم به کلام الهی وهم به مظهر ظهور اطلاق می شود . سنرهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی
یتبین لهم انه الحق (فصلت ۵۳) آیات و نشانه هایمان را در آفاق وانفس به همه نشانه می دهیم تا معلوم شود حق هستیم .

همچنین می فرماید و قالوا لولا نزل علیه آیه من ربه قل ان الله قادر على ان ينزل آیه ولكن اكثرهم لا يعلمون (انعام
۳۷) بگوئید چرا بر محمد هیچ آیه ای نازل نشده ... که منظور معجزه است . پس آیه معانی متفاوتی دارد و باید معنی آن
را از کلام متوجه شد . ولی مظهر ظهور مجموعه ای از آیه هاست . آیه از کلمه و کلمه از حروف ایجاد شده است
حضرت مسیح از انبیاء بزرگ و اولوالعزم است و حضرت نقطه خود را مانند حضرت مسیح کلمه الله معرفی می نماید که
این واژه برای مسلمین آشناست .

و لعمرى اقبل الى و لا تخف انك انت العلى فى الملاء الاعلى و قد كان سرک على لوح العالمين
من حول النار مسطوراً و لسوف يعطيك ربك حکم الكل بما قد كان حکمه على العالمين محیطاً (ص ۳۷)

قسم به جانم به من اقبال کن و هراسان مباش تو همان علی در ملاء اعلی هستی و سرّ تو بر لوح جهانیان نوشته شده
است و بزودی خداوند حکم کل را به تو عطا خواهد فرمود تا بر عالمین احاطه یابد .

منظور از کلمه علی در قرآن ، حضرت نقطه است .

يا معشر الشيعة اتقوا الله من امرنا في ذكر الله الاكبر فانه قد كان في ام الكتاب من نقطه النار عظيماً(ص ۳۷)

ای گروه شیعیان در امر ما درباره ذکر الله الاکبر تقوا پیشه نمایید بدرستی که در ام الكتاب (قرآن) او مقام عظیمی دارد .

ذکر معانی متفاوتی دارد . از جمله به معنی یاد خدا است : **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** (رعد ۲۸) و نیز الا بذکره تستنیر الصدور و تقرّ الابصار (کتاب اقدس)

به معنی قرآن : **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** (حجر ۹)

به معنی مقام محمدی : **وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** (قلم ۵۲-۵۱)

به معنی موعود اسلام : **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ** (انبیاء ۱۰۵) در زبور نوشتیم که بعد از ما بندگان صالح ما وارث زمین خواهند شد . در تفاسیر شیعی مصداق این آیه را در قائم آل محمد می دانند .

لذا حضرت اعلی در قیوم الاسماء و آثار اولیه خود بعد از مقام باییت ، خود را ذکر الله معرفی می فرمایند .

فأقرأوا ما تيسر من هذا القرآن بكرةً واصيلاً ورتلوا هذا الكتاب باذن الله القديم على لحن من ذلك الطير المغنى في جو العماء ترتيباً (ص ۳۷)

هر قدر برایتان میسر است از این قرآن در صبح و شام بخوانید . این کتاب را به اذن خداوندی تلاوت کنید بر لحنی از این پرنده الهی که در آسمان (اراده) الهی میخواند .

شاید منظور نحوه ترتیل قرآن در اسلام باشد و منظور از هذا القرآن ، قیوم الاسماء است که از القاب دیگرش فرقان است .

منظور از طیر المغنی ، پرنده خوش خوان خودشان هستند . پرنده در آثار مبارک کاربرد بسیاری دارد گاهی مراد مظهر ظهور است مانند ، عنقای بقا ، نغمه و رقاء ، همای عشق ... و در آثار دیگر مانند لوح احمد ، هذه ورقة الفردوس و در لوح

گل و بلبل و... که مظهر ظهور به ورقا، عندلیب، بلبل و... تشبیه گردیده و گاهی مومنان مد نظر هستند مانند: هر طبری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال گل. مگر طیور افنده عباد که از آشیان باقی دور مانده اند و یا بلبل معنوی و یا هدده سلیمان عشق و گاهی به غیر مومنان اطلاق شده مانند: بلبلان مجاز گویند ما اهل یشیم و به گل حجاز انس داشته و....

شعرا نیز این تشبیه را بسیار بکار برده اند از جمله حافظ می گوید :

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم
و مولانا میفرماید:

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
خرم آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به امید سر کویش پر و بالی بزدم

ولی در اینجا مراد مظهر ظهور و مقام حقیقی حضرت باب است

يا اهل المغرب اخرجوا من دياركم لنصرالله من قبل يوم يأتيكم الرحمن في ظلل من الغمام و
الملائكة حوله يكبرون الله و يستغفرونه للذين يؤمنون بآياتنا على الحق و قد قضى الامر و كان الحكم
في ام الكتاب مقضياً (ص ۳۷)

ای غریبان از شهرهای خود قیام کنید برای نصرت امرالله قبل از اینکه آن روز (موعود) بیاید که خداوند در سایه ای از ابرمی آید و ملائکه در حول او تکبیر می گویند و از خداوند برای مومنین جدید طلب مغفرت خواهند کرد. امر گذاشته شده و حکم در ام کتاب مقضی گردیده است.

در انجیل متی باب ۲۴ و انجیل لوقا مصرح است که مسیح سوار بر ابر به همراه ملائکه می آید و آیه قرآن هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (بقره ۲۱۰) آیا انتظاری جز این دارند که خداوند در سایه ای از ابر و ملائکه بیاید و امر مقدر شود؟ و حضرت باب همین مضمون را می فرمایند و به جای مسیح، کلمه رحمن را بکار برده اند.

برخی این آیه را با حذف کلمه (ألا) معنی می کنند چون در تفسیر آن مشکل دارند، آیا انتظار دارید که خداوند بیاید؟! که اشاره به امر محال دارد. حضرت محمد ادعای میفرمود موعود انجیل است و مسیحیان میگفتند پس چرا وعده الهی محقق نشد؟ ابر و ملائکه ات کو؟

برخی الله را (عذاب) معنی کردند که آیا انتظاری جز این دارید که عذاب بر شما بیاید؟ و برخی (امر الهی) آیا انتظاری جز این دارید که امر الهی بیاید؟ که همه این معانی تحریف آیات است.

قران می فرماید هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (انعام ۱۵۸) که منظور ظهور و عود الهیه است.

اشاره مبارک به تجلی حقیقی حضرت نقطه اولی به عنوان ظهورالله باشد، هرچند ما ظهور الله را ظهور جمال قدم میدانیم ولی حضرت باب، ظهور خود شان را ظهورالله و یومشان را یَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (مطففین ۶) می دانند. زیرا این آیات در ابتدای ظهور نازل گردیده و حقیقت امر ایشان ۳-۴ سال بعد محقق گردیده است.

همچنین اشاره به ظهور بعد از خودشان است که مردمان نصرت نمایند و آماده شوند تا خداوند ظاهر شود.

ابردر ایقان مبارک به معنی موانع شناخت مقام مظهر ظهور، یا همان سبحات جلال و حتی زندگی بشری و ظاهری این مظاهر تعبیر گردیده است و در بیان فارسی می فرمایند مراد از ملائکه، مومنین به ظهور جدیدند.

از دیدگاه دیانت بهائی موجودی به نام فرشته، اجنه و شیطان وجود ندارد. موجودی بالاترو والاتر از انسان وجود ندارد مگر مظاهر ظهور. شیاطین واجنه انسانهای شرور و بد و ملائکه انسانهای شریف و خوبند.

در هر حال منظور از "كان الحكم في ام الكتاب مقضياً" که در انتها ذکر فرمودند این است که این یوم، یوم ظهور شجره حقیقت و تحقق عده قرآن است، لذا اهل شرق و غرب را برای نصرت آن دعوت می نمایند.

فاصبحوا في دين الله الواحد اخواناً على خط السواء قد احب الله فيكم ان تكون قلوبكم مرآة لاخوانكم في الدين انتم تتعكسون فيهم و هم يتعكسون فيكم هذا صراط الله العزيز بالحق و كان الله بما تعملون شهيداً(ص ۳۷)

در دین خداوندی مانند برادران بر یک خط مستقیم باشید خداوند دوست دارد که قلوب شما مانند آینه ای باشد که برادرانتان را در خود نشان دهد، شما آنها را نشان دهید و آنها شما را. این راه خداوند است و خداوند به آنچه عمل می کنید شاهد است.

منظور مبارک تاکید بر لزوم وحدت و یگانگی است.

**يا اهل الارض اسمعوا ندائی من حول تلك الشجرة المشتعلة من نار القديمة الله لا اله الا هو وهوالله
كان علياً حكيماً(ص ۳۸)**

ای اهل ارض ندای من را از حول این درخت مشتعل از آتش قدیم (در طورسینا) بشنوید که خدایی جز او نیست و خداوند علی و حکیم است.

اشاره به داستان حضرت موسی است: فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. قصص ۳۰ در این ایه حضرت نقطه، بمنزله شجره طوراست که ندا و وحی الهی توسط آن حضرت استماع می شود

**يا عبادالرحمن ادخلوا في هذا الباب كافةً و لاتتبعوا خطوات شيطان فانه يامرکم بالشرك و الفحشاء
و انه قد كان لکم عدواً مبيناً(ص ۳۸)**

ای مومنان جمعاً در این باب داخل شوید و از اثر پای شیاطین پیروی نکنید زیرا آنان شما را به شرک و فحشاء (زشتی و بدی) دعوت می نمایند و برای شما دشمن هستند

اشاره به این آیه قرآن است که به گفته مفسرین، یکی از بزرگترین معضلات تفسیرقرآن است.

وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ (بقره ۵۸) سجده کنان وارد این باب شوید و بگوئید، پذیرفتیم، تا گناهانتان بخشیده شود.

این آیه در سوره نساء ایه ۱۵۴ و سوره اعراف ایه ۱۶۱ نیز تکرار یافته است

اولاً که این چه بایست که ورود به آن باید سجده کنان باشد و چگونه ممکن است که در حال سجده از در گذشت و چگونه دریست که با ورود به آن گناهان بخشیده می شود؟ لذا مفسرین سجده را رکوع معنی می کنند در اینجا حضرت

باب می فرماید این باب مظهر الهی است . مانند سجده ای که ملائکه به آدم کردند و پدر و مادر و برادران یوسف، به یوسف کردند.

حساب رسی در زمان ظهور یا قیامت ، به اعمال نیست بلکه درایمان به مظهر ظهور است که باعث بخشش گناهان می شود .

همان طور که شیطان درابتدا با آدم مخالفت کرد ، هر کس که با مظهر الهی مخالفت کند ، مظهر شیطان است و باید از او دوری جست چرا که انسانها را به فحشاء و زشتی (دور از مظهر الهی) دعوت می کند. وقتی که شیطان از درگاه خداوند طرد شد شیطان گفت : قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ سورة اعراف ایه ۱۶ یعنی من بندگان تو را از راه راست باز خواهم داشت و نیز این ایه تلمیحی از ایه سوره بقره است که فرموده : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۲۰۸ یعنی از اقدام شیاطین پیروی نکنید که شما را از حق دور می کنند

اصبر يا قرۃ العین فانّ الله قد ضمن عزک علی البلاد و من علیها و هو الله کان علی کل شیء قدیرا(ص ۳۸)

ای قرۃ العین صبر پیشه کن چرا که خداوند ضمانت نموده که امر تو در بلاد پیشرفت خواهد کرد و خداوند بر هر چیزی تواناست اشاره به صبر و استقامت است که همه انبیا و اولیای الهی بدان امر شده و در سایه ان بوده که امرالله در جهان مستقر شده اند و استقامت است و امرت شوری ۱۵ و حضرت بهاء الله در ایقان شریف در وصف حضرت باب فرموده اند: و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مُشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلاستماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند.

فو عزّتی لا ذیقنّ المشرکین بایدی من قدرتی علی نقماتٍ لا یعلمها سوای (ص ۳۸)

قسم به عزت خودم ، با دستهای قدرتمند خود بر مشرکان نقمتهایی خواهم چشاند عذابی که کسی جز من نمیداند اشاره به مجازات مردمان و مخالفان امر الهی دارد که از جمله ان جنگهای جهانی اول و دوم است بفرموده قران : فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ ال عمران ۱۳۷. غیر از انواع امراض و قحطی ها و بلاهای طبیعی که دامنگیر جامعه انسانی شد

و ارسل على المومنين من نفحات المسك التي قد ريبتها في كبد العرش و قد كان علم ربك بكل شئ محيطاً (ص ۳۸)

بر مومنان از بوی خوش مشک بفرست که در کبد عرش پرورانده ام و علم خداوند بر همه چیز محیط است .
منظور حقایق و مفاهیم عالیه است که به مومنان می رسد .

يا ملاء الانوار انا نحن تالله الحق ما ننطق عن الهوى (ص ۳۸)

ای انسانها قسم به خداوند که ما از روی هوا نطق نمی کنیم

تلمیحی از آیه قرانی ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم ۳) است که آنچه محمد می گوید از روی هوی
نیست بلکه وحی الهیست و اشاره به خود حضرت باب است که به وحی الهی سخن می گویند

و ما نزل حرفاً من ذلك الكتاب الا باذن الله الحق اتقوا الله و لا تشكوا في امر الله فان سر هذا الباب مستور تحت العماء السطر و مرقوم فوق حجاب الستر بايدي الله رب الستر و السطر (ص ۳۸)

و ما حرفی از این کتاب را نازل نمی کنیم الا به اذن خداوندی از خداوند بترسید و در امر الهی شک نکنید بدرستی که
سرّ (مقام) این باب مستور است در زیر عماء نوشته و بالای حجاب پوشاننده به دستان خداوندی که می پوشاند و می
نویسد .

حقایقی در این باب هست که پنهان و پوشیده است .

امر الله از اصطلاحات قرانیست که در امر مبارک به کار برده شده . در تفاسیر اسلامی امر به معنی فرمان ، حکم و دستور
گرفته اند و هیچ گاه آن را به دین و شریعت تفسیر ننموده اند جز اینکه در یکی از تفاسیر قدیمی برای امر ۱۳ معنی ذکر
کرده که یکی از آنها را به معنی دین و شریعت گرفته بود و با اینکه قرآن می فرماید وَ ما أَمْرُنَا اِلَّا وَاِحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصْرِ (قمر ۵۰)
یعنی دین الهیست که واحدست

يُدْبِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (سجده ۵) امر خداوند از
آسمان به زمین است نه از زمین به آسمان و در یک روز بر می گردد .

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (رعد ۲) دین را می فرستد و آیات را تفصیل می کند تا شما به دیدار پروردگارتان یقین کنید.

روایات شیعی ، درباره امام زمان از امرالله و امر صحبت میکند. از جمله یَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ

يُبَايِعُ النَّاسَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ. (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۷)

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (ع) جَاءَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ. (مفید، ۱۴۱۴: ج ۲: ۳۸۴)

يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ. (حلی، ۱۳۷۰: ۲۱۳)

جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ. (اربلی، ۱۴۰۵: ج ۳، ۲۵۵) لذا مراد از امرالله دین و شریعت الهی است

و لقد خلق الله في حول ذلك الباب بحوراً من ماء الاكسير محمراً بالدّهن الوجود و حيواناً بالثمره المقصود(ص ۳۸)

به درستیکه خداوند خلق کرده است در حول این باب ، دریاهایی از آب اکسیرآغشته به روغن وجود و زندگانی برای ثمره مقصود است.

اکسیر ، ماده ایست که مس را به طلا تبدیل می کند . به عقیده حکماء و کیمیاگران مس همان طلا است که به علت بیماری ، کاملاً طلا نشده و اکسیر ماده ایست که مس را به کمال می رساند . حضرت بهاء الله وعده فرموده اند که اکسیر روزی کشف خواهد شد که انسانها به بلوغ رسیده باشند و علم تبدیل عناصر نزد حق است

و منظور مبارک حقیقت منقلب کننده ایست که موجود است ولی از چشم ها پنهان است و انسانهای نابالغ را به آنی به حقیقت می رساند..

و قدرالله له سفناً من ياقوته الرطبة الحمراء و لا يركب فيها الا اهل البهاء باذن الله العلى و هوالله قد كان عزيزاً و حكيماً(ص ۳۸)

خداوند مقدر فرموده است برای او سفینه هایی از یاقوت تر سرخ رنگ و کسی برآن سوار نمی شود مگر اهل بهاء به اذن خداوند علی و خداوندی که عزیز و حکیم است .

منظور از رمز و راز و حقایق پوشیده و کشتی یاقوتی در بحراکسیرزندگانی، اشاره به ظهور و شریعت حضرت بهاء الله است که اهل بها را کینش هستند و اینچنین نام ایشان را ذکر نموده اند و منظور از سفینه ، امر و شریعت الهی است جمال قدم در لوحی در این مورد می فرمایند: حال سفن یاقوته رطبه حمراء بر بحر کبریا جاری و ساری است ای اهل بها منقطع از ما سوی الله شده در فلک احدیه و سفینه عز باقیه در ائید و راکب شوید که هر نفسی که تمسک جست باین فلک عند الله از اهل اثبات و نجات و علیین و رضوان مذکور و هر که تخلف نمود از اهل نار و هلاک و سجین و هاویه محسوب ..و نیز می فرمایند: اهل بها امروز بر سفائن حمرا راکب و این سفن بر بحر و بر جاری طوبی لمن تمسک بها منقطعان الدنيا و ذکرها و ما فیها. (قاموس توفیق ۱۰۵ ص ۴۹۰) مانند سفینه نوح و یا حدیث اسلامی **إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ دَخَلَهَا نَجِيَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ**) ترجمه: مَثَلِ اهل بیت من در میان شما کشتی نوح است، هر کس به این کشتی داخل شود نجات می یابد، و هر کس جا بماند، غرق می شود^۱ . (طوسی .الامالی ص ۶۳۳) در اینجا اشاره تلویحی بنام جمال مبارک شده که تحت عنوان بهاء ظاهر خواهد شد و مومنانش نیز اهل بهاء نامیده خواهند شد و معنی دوم ان اشاره به اعضای بیت العدل است و مراد از سفینه ، سفینه احکام است

ان الله قد اوحى الى انى انا الله الذى لا اله الا هو و انى قد كنت بالحق قديماً (ص ۳۸)

بدرستی که خداوند وحی فرستاد بر من که همانا من خدائی هستم که جز او خدائی نیست و من به حقیقت قدیم هستم .

يا اهل العماء لو استقمتم بالحق على هذا الخط القائم بين الخطين الله الحق قد اسقاكم من عين الظهور بايدي الذكر على الحق بالحق بديعاً (ص ۳۹)

ای اهل عماء (پوشیده) در امر الهی مستقیم باشید و متزلزل نشوید در حول خطی بین دو خط . (الف بین دو ب) خداوند به شما از چشمه ظهور با دستان ذکر ، می نوشاند ، ذکرى که به حقیقت بدیع است .

شاید منظور از اهل عماء کسانی باشند که ایمانشان مشخص نیست . در سه سال اول ظهور، شمار مومنین بسیار بود و در حدود یکصد هزار نفر مومن بودند ولی مشخص نیست که همگی حضرت باب را به عنوان نقطه اولی و مظهر الهی می شناختند ؟ بسیاری ایشان را در حد شخص مقدس و واسطه امام زمان (و نه خود امام) می شناختند و مومن بودند چه رسد به مظهر الهی . لذا این افراد ، اهل العماء خطاب گردیده اند. اصطلاحات اولی الافئده ، اولی الارواح ، اولی الانفس و اولی

الاجساد در آثار حضرت نقطه اولی به چهار مرتبه ایمانی اطلاق شده . اولی الافئده کسانی بودند که حقیقت باب را می شناختند و شاید اهل العماء همان اولی الاجساد باشد .

جناب عبدالخالق یزدی که از علماء به نام خراسان بود که به فرمایش مبارک به ایمانش به امر مبارک افتخار می کند و پسرش در قلعه طبرسی به شهادت رسید . بر امر ثابت و راسخ بود تا اینکه روزی بر سر نماز بود که یکی از مومنین توفیق قائمیت حضرت باب را برایش برد ولی منتظر نماند . توفیق را پیش عبدالخالق گذاشت و رفت . عبدالخالق پس نماز، توفیق را خواند وقتی به جمله (اننی انا القائم الذی انتم بظهوره توعدون) رسید ، بر سر خود زد که وای بر من که خون پسر من به ناحق ریخته شد . با این که مصدق امر بود و شهادت پسرش را پذیرفته بود ولی نقطه اولی را به عنوان قائم آل محمد نمی دانست و در حد واسطه امام قبول داشت .

و جناب شیخ علی عظیم که توفیق قائمیت علی به نام ایشان است نیز چنین رفتاری داشتند . در این توفیق حضرت باب چندین بار می فرمایند از این پس اگر کسی منتظر ظهوری به نام مهدی موعود یا قائم آل محمد باشد، باطل خواهد بود. وقتی این توفیق در تبریز به دست ایشان می رسد و تلاوت می کند، ابتدا متزلزل و مضطرب می شود ، بعدها حضرت باب می فرمایند ببینید چقدر امر عظیم است که عظیم نیز متزلزل شد . ولی لطف الهی شامل حالش شد و از اضطراب نجات یافت و ایمانش کامل شد و شروع به نوشتن نامه و انتشار مضامین این توفیق به سایر مومنین نمود که نقطه اولی ، باب نیست و قائم آل محمد است . قائمی که خود قائم بر کل مظاهر ظهور است .

منظور از حول خطی بین دو خط نیز ، الف قائمه در کلمه باب است که وجود مقدس خودشان است .

**فو ربکم الحق رب السموات و الارض ان وعد الله لحق فی حق الذکر و قد کان الوعد فی امّ
الکتاب مفعولاً (ص ۳۹)**

قسم به خداوند که وعده خداوند در حق ذکر الله آمده و وعده قرآن کریم محقق خواهد شد .

در قرآن کریم به هیچ وجه راجع به امامان و دوران پس از پیامبر و یا قائم صحبتی نشده ولی درباره این که ظهوری واقع خواهد شد ، خداوند خواهد آمد و ظهور الله مستمر است و کتاب جدید تحت عنوان تاویلات قرآن... و با چنین مضامینی ، موعود آینده را بشارت داده اند . لذا می فرمایند در ام الکتاب محتوم است ، مکتوم است

قل يا اهل الارض لو اجتمعتم على ان تعملوا حرفاً بمثل حرفٍ من عملی لن يستطيعوا بمثل شئى منه
و ان الله كان على كل شئى شهيداً (ص ۳۹)

ای اهل زمین اگر جمع شوید نمی توانید حرفی مانند حرفی از عمل من انجام دهید و خداوند بر هر چیزی شاهد است

یعنی اعمال شما در برابر اعمال مظهر الهی هیچ است و قابل توجه نیست . در کتاب بیان فارسی ، بابی وجود دارد که درباره میزان و ملاک بودن عمل من یظهره الله است که عمل من یظهر الله مانند خورشید است و عمل مومن مانند شبه خورشید در آئینه است .

يا قرءة العين قل ان القمر قد ارفعت و ان اللیل قد ادبرت و ان الصبح قد اسفرت و ان امرالله
مولیکم الحق قد کان مفعولاً (ص ۳۹)

ای قره العین بگو ماه بر آمد و (سیاهی) شب برگشت و سپیدی صبح دمید و امر مولای حق محقق شد .

اشاره به آیه قرآن وَالْقَمَرِ وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ إِنَّهَا لَأِحْدَى الْكُبْرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ (مدثر ۳۶-۳۲) است که قسم به قمر ولایت که تابید و تاریکی شب گذشت و صبح حقیقت تابید که منظور ظهور جدید است

و با آمدن آن ، دیگر نور ماه به چشم نمی آید . *إِنْ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ* (هود ۸۱)

يا سيد الاكبر ما انا شئى انا و قد اقامتنى قدرتك على الامر ما اتكلت فى شئى الا عليك و ما
اعتصمت فى امرٍ انا اليك و انت الكافى بالحق و الله الحق من ورائك المحيط و كفى بالله العلى على
الحق بالحق القوى نصيراً (ص ۳۹)

ای سید اکبر من وجودی ندارم قدرت تو مرا بر امر الهی بلند نمود و بر چیزی توکل ننمودم مگر بر تو و بر چیزی جز امر تو چنگ نزده ام . تو کافی هستی برای من و خداوند محیط است از غیر تو و حقیقتاً کفایت می کند .

منظور از سید اکبر معمولاً حضرت محمد است ولی در اینجا منظور امام زمان است که از زبان نقطه اولی صحبت می کند یعنی جسد باب از حقیقت الهی به عنوان سید اکبر نام میبرد که من رقمی نبودم بلکه اراده تو مرا بلند نمود و من بر تو توکل می نمایم ... در اصطلاح اهل بهاء سید اکبر را جمالقدم می دانیم . پس این راز نیاز حضرت باب با جمال مبارک است .

يا بقیة الله قد فدیته بکلی لک و رضیت السبّ فی سبیلک و ماتمنیتُ اّلا القتل فی محبتک و کفی
بالله العلی معتصماً قديماً و کفی بالله شاهداً و وکیلاً (ص ۳۹)

ای بقیة الله من خود را فدای تو نمودم و راضی شدم در راه محبت تو محل دشنام قرار گیرم و تمنایی جز شهادت در راه تو ندارم و کفایت می کند تمسک به خداوند قدیم و خداوند شاهد و وکیل من است .

این دعای را حضرت باب با سید اکبر یا جمال مبارک می نمایند . بقیة الله در آثار حضرت اعلی معانی زیادی دارد و به حضرت علی و امام زمان و حقیقت خودشان اطلاق گردیده . بقیة الله به معنی بقیه سفرای الهی است که از قرآن گرفته شده بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (هود ۸۶) و در جریان قضیه شعیب این عبارت آورده شده است و ارتباطی با ظهور قائم و یا مهدی ندارد ولی بعدها تشیع آن را لقب مخصوص امام زمان قرار دادند .

در نزد اهل بها ، بقیة الله منظور من يظهره الله ، حضرت بهاء الله هستند . در ابتدای توفیق ۱۰۱ ، حضرت ولی امر الله القاب جمالقدم را ذکر می فرمایند که بقیة الله هم ذکر گردیده است و در اینجا منظور حقیقت روحانی خودشان یعنی مشیت اولیه می باشد و بر حسب ظاهر امام زمان است . در حالی که امام زمانی که خود مطیع ظهور دیگری است نمی تواند برای خود بابی تعیین کند و براو آیات نازل کند . ولی حضرت نقطه می فرمایند ما آیات را از حق می گیریم و به شما می دهیم که منظور حقیقت نقطه اولی و مشیت اولیه و ظهور بعد از خودشان است

در واقع حضرت باب به ظهور بعد از خود می فرماید که تمنایی جز شهادت در راه تو ندارم . مطلب فدا و شهادت در سایر آثار حضرت نقطه هم ذکر گردیده است . در دلایل السبعة می فرمایند: نور مقامی است مثل مصباح که خود را می سوزاند از برای استضاءه دیگران زیرا که در نور هیچ جهت انیت باقی نمی ماند چنانچه اگر زنده هستی خواهی دید انوار این ظهور را که خود بنفسه از انیت نفس خود می گذرد از برای اقامه توحید خداوند و اوامر و نواهی ان ص ۵۸

این صحبت حضرت نقطه با من يظهره الله (بقیة الله ، حجة ابن الحسن) است و بعد بقیة الله پاسخ می فرماید :

يا قرء العین قد احزنی کلامک فی هذا الجواب الاکبر و لا الحکم اّلا لله و لا الامر اّلا من الله و
لعمری اّنتک المحبوب لدی الحق و الخلق و لا حول اّلا بالله و کفی بالله مولاک منتقماً علی الحق
بالحق بالله شدیداً (ص ۳۹)

ای قره العین کلام تو (تمنای شهادت) مرا محزون نمود ، حکم و اراده ای نیست مگر از جانب خداوند ، قسم به جانم تو محبوبی در نزد خداوند و مردمان ، هیچ قدرتی نیست مگر از خداوند و خداوند تو را بس است به عنوان انتقام گیرنده (از مردمان) در تویح محمد شاه از ماکو فرموده اند: و هر گاه خواهم عجزی نداشته و ندارم بفضل الله از امری و عالم هستم بما اعطانی من جوده و اگر خواهم ذکر نمایم کل ذکر حضرتت را در هر مقام ولکن ذکر نکرده و نمی کنم تا آنکه تمیز داده شود حق از غیرش و ظاهر شود صدق کلام باقر ع لابد لنا من اذربایجان لا یقوم لها شیء ، اشاره به داستان شهادت است می فرمایند اگر من قدرت نمائی کنم وعده حضرت باقر در مورد شهادت من محقق نمی شود در اینجا می فرمایند که حکم در اراده خداوند است .

یا اهل الارض تالله الحق ان هذا الكتاب قد ملأ الارض و السموات بالكلمة الاکبر للحجة القائم المنتظر بالحق الاکبر و ان الله قد کان علی کلشی شهیداً(ص ۴۰)

ای اهل ارض قسم به خداوند این کتابی است که به کلمه اکبر (نام نقطه اولی) زمین و آسمان را پر کرده است و این کتاب حجت قائم منتظر (موعود) است

قائم منتظر لقب امام دوازدهم شیعیان و به معنی قیام کننده است . از امام صادق سؤال نمودند چرا به ایشان قائم اطلاق می شود فرمودند برای اینکه بعد از مرگش قیام می کند ، یعنی می میرد و دوباره زنده می شود . «قلت لابی عبدالله ع لای شیء سمی القائم قال : لانه یقوم بعد ما يموت انه یقوم بامر عظیم یقوم بامر الله سبحانه . غیبت طوسی ۱۳۸۷ هجری شمسی ص ۲۸۴ .» یعنی اگر وجود جسمانی امام دوازدهم را واقعی بدانیم (که نیست) ایشان میمیرند و مجدداً به نام باب به دنیا برمی گردد . منتظر بودن او هم به این دلیل است که خداوند باید به او اجازه خروج دهد تا ظاهر شود .

**هذا کتاب من عند الله احکمت حجة لمن فی المشرق و المغرب الا تقولوا علی الله الا بالحق فو ربکم
ان حجتی هذا قد کان علی کل شیء شهیداً(ص ۴۰)**

این کتاب از نزد خداست که حجتش برای شرق و غرب است ، برای خداوند سخنی مگوئید مگر بر راستی قسم به خداوند این حجتم بر هر چیزی شاهد است

در اینجا می فرمایند این کتاب از نزد خداست و در جای دیگر فرموده بودند این کتاب از نزد حجة ابن الحسن است پس مراد از حجة ابن الحسن ، مشیت اولیه یا خداست .

يا عباد الله اصبروا فان الحق انشاء الله لياتيكم بالكلمة الاكبر بغتة (ص ۴۰)

ای بندگان خدا صبر پیشه کنید بدرستی که انشاء الله حق به کلمه اکبر بغتة برای شما خواهد آمد منظور از اینکه حق بر شما خواهد آمد ، اظهار مقام مظهریت است . حق به معنی مظهر ظهور است و تأکید در این اثر بر عبارات الحق بالحق و ربکم الحق و ... همه منظور حضرت باب و مقام ایشان است . «بغتة» یعنی ناگهانی و زمانی که انتظارش را ندارید . این کلمه هم در انجیل و هم در قرآن ذکر گردیده ، حضرت مسیح درباره آمدن خود می فرمایند کسی از آن ساعت اطلاع ندارد و آن روز مانند دزد در شب خواهد آمد ، بغتة و غفلتا ، در قرآن هم از آمدن ساعت و روز قیامت ، «بغتة» عنوان شده هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (زخرف ۶۶) آیا انتظاری جز این دارند که ساعت بغتة بیاید و آنها نفهمند ؟ این بغتة سال پنجم ظهور یعنی سال ۱۲۶۴ بود

هر کودکی با اطلاع از مطالبی که درباره قیامت عنوان کرده اند می فهمد که خبری هست . مثل اینکه هوا ابری و بادی باشد ، هر کس از این علائم می فهمد که طوفانی در پیش است . چطور می شود که قیامت با آن عظمت و آن حوادثش مثل طلوع خورشید از مغرب و ... بغتة ظاهر شود و مردمان نفهمند ؟ مثل دزدی که می آید و جمع می کند و می رود . صاحب خانه بعداً خبردار می شود که دزد آمده و رفته ، قائم (مسیح) هم می آید و می رود و مردمان خبردار نمی شوند

و مسیحیان هنوز منتظرند که مسیح سوار بر ابریا ملانکه از آسمان بیاید و هرچشمی هم او را ببیند ، اگر چنین باشد پس دزد در شب چه معنی دارد ؟

هنالك تبهتكم الحق فلن تستطيعوا ردّها و انى قد كنت على العالمين بالحق شهيداً (ص ۴۰)

و آن روزحق شما را متحیر (مضطرب) خواهد کرد و نمی توانید آن را رد کنید و من برجہانیان شادم عبدالخالق یزدی از علماء مشہد و از مومنین به نام نقطه اولی بود به طوری کہ حضرت باب برای اثبات ظهور خود ، ایشان را حجت خود می دانند . در توقیعی به محمد شاه می فرمایند در شرق اگر دو فرد مومن و عاقل و بالغ برامری شہادت دهند آن حکم شرعیہ قابل اجراست . حال دو شاهد کہ در محضر محمد شاه معروف و مشہورند امر مرا را تصدیق کردند . تصدیق و شہادت این دو نفر برای اثبات دین من کافیت یکی سید یحیی دارابی و دوم عبدالخالق یزدی . وقتی توقیع قائمیت ظاهر شد کہ حضرت باب فرمودند منم آن قائمی کہ شما ہزار سال منتظرش ہستید ، یک از مومنین این توقیع را برای عبدالخالق میبرد و چون عجلہ داشت و وی در حال نماز بود توقیع را می گذارد و برمی گردد . عبد الخالق بعد از اتمام نماز توقیع را می خواند وقتی بہ عبارت اننى اناللقائم الذی اتم بظهوره توعدون ، می رسد لوح را می اندازد و بر سر خود می زند کہ وای بر من کہ پسر من بہ ناحق کشته شد چون پسرش از شہداء قلعه طبرسی بود ، یعنی تا آن زمان فکر میکرد کہ باب ، امام است و نمی دانست کہ مقام قائمیت و مظهریت دارد . لذا اینجا می فرمایند وقتی حق ظاهر می شود شما را متحیر می کند و نمی توانید ردش کنید .

و ان الذين يستهزئون بآيات الله البديع من عند الذكر لا يستهزئون الا بانفسهم(ص ۴۰)

آنان کہ آیات جدید الهی را استہزاء می کنند ، جز این نیست کہ خود را مسخرہ می کنند

و انا قد نمدهم على الطغیان بالحق و ان الله قد كان بكلّ شئ علیماً (ص ۴۰)

و ما انان را در طغیانشان وا میگذاریم و مدد میکنیم و خداوند بر هر چیزی داناست

این مطلب اشاره به قرآن است که می فرماید اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (بقره ۱۵) خداوند آنان را به استهزا می گیرد و آنان را در طغیانشان مهلت می دهد تا سرگردان شوند. منظور نزول آیات از قلم نقطه اولی است که مردمان از قبول ان اباء می کنند .

ان المشركين يريدون ان يفرقوا بين الله و ذكره و ان الله قد اراد لذكره ان يتم نوره و هو الله كان على كلشي قديراً (ص ۴۰)

مشرکین اراده کردند که بین خدا و ذکرش جدائی بیاندازند و خداوند اراده کرده برای ذکرش این که نور او را تمام کند (به کمال برساند) و خداوند بر هر چیزی تواناست .

این آیه تلمیحی از چند آیه قرآن است «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (نساء ۱۵۰) آنان که به خداوند و رسولش کافرند می خواهند بین خدا و رسولش جدائی بیاندازند و می گویند ما به بعضی ایمان داریم و به بعضی ایمان نمی آوریم .» «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَا أَنْ يُنِيمَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (توبه ۳۲) می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، و خدا جز به کمال رساندن نور خود اراده ای ندارد .

نور در آثار الهی به معنی مظهر و آیات و کلام الهی و هدایت است وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (ابراهیم ۵) اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (نور ۳۵) یعنی کافران با مخالفت با باب راه بجائی نخوانند برد و امر الهی بر خلاف میل انان پیشرفت خواهد کرد

أَمَّا الْمَسِيحُ كَلِمَتَنَا قَدْ اقْتِنَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَلَا تَقُولُوا بِكَلِمَةِ النَّصَارَى ثَلَاثُ ثَلَاثَةٌ فَإِنَّ ذَلِكَ بَهْتَانٌ عَلَى الذِّكْرِ وَ قَدْ كَانَ الْحَكْمُ فِي ذِكْرِ فِي أَمِ الْكِتَابِ عَظِيمًا (ص ٤٠)

جز این نیست که مسیح کلمه ماست که آن را به مریم القا کردیم

اشاره به آیه قرآن «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ» (مائده ٧٣) می فرمایند شما آنچه را که مسیحیان در حق مسیح گفتند ، نگوئید . اقا نیم ثلثه از اعتقادات راستین مسیحیان است (پدر - پسر - روح القدس که خدا و مسیح و روح القدس که واسطه آنهاست) منظورشان این است که خداوند به این سه شکل جلوه کرده است و این سه در واقع یکی هستند مانند مثلثی که سه رأس دارد و هر کدام نباشد مثلث کامل نیست و در کل هر سه یک کلینند . پس هر سه اقنوم هم یکی هستند و مسیح خداست . این مطلب در قرآن رد شده و مسیح خدا نیست بلکه بنده و عبدالله است . حال حضرت اعلی می فرمایند آن چنان که مسیحیان به انحراف رفتند ، شما چنین اعتقادی به باب پیدا نکنید که در ام الكتاب گناه عظیمی است . خداوند در باب حلول نکرده و تجسد نیافته است . خداوند تنزل نمی کند ، تجلی میکند و مظاهر ظهور مانند آئینه شفافی هستند که این تجلی را با تمام خواص خود نمایان می کنند . خداوند منزله از نزول است و این تجلی صدوری (نه ظهوری) چیزی از او کم نمی کند . باب هم بنده و عبدالله است و آئینه ای است که از خود تصویری ندارد

از حضرت عبدالبهاء در باره اقا نیم ثلثه سؤال کردند فرمودند: که پسر و روح القدس را به آئینه تشبیه کنید که خورشیدی در آسمان است و دو آئینه رو به آن است و خورشید در آنها نمودار می شود حال سه خورشید نمایان است که در ظاهر مانند هم اند ولی نسبت به هم ارزش وجودی ندارند و مسیح و روح القدس مراتب خدا هستند و با این تصور اقا نیم ثلثه قابل پذیرش است . (مفاوضات)

انما الله اله واحدٌ سبحانه ان يكون معه شئى و كلّ قد اتاه فى القيمة عبداً و كفى بالله على الحق و كيبلاً
(ص ۴۰)

جز این نیست که خداوند واحد است و منزّه از این است که کسی با او باشد و کسانی را که در قیامت نعمت رسالت داده
بنده اوست و خداوند و کیل بر این حقیقت است

ما انا آلا عبد الله و كلمته و ما انا الا اول الساجدين لله العلى و كان الله على كل شئى شهيداً (ص ۴۰)
من نیستم مگر بنده خدا و کلمه و نشانه و اولین عبادت کننده او هستم و خداوند خود شاهد است

قل يا اهل الفرقان لستم على شئى الا بعد الذکر و هذا الكتاب (ص ۴۰)

ای مسلمانا شما حقیقتی ندارید مگر اینکه به باب و کتابش مومن شوید

انسانها مانند عدد صفر هستند که به تنهایی ارزشی ندارند ولی اگر در کنار عدد باشد، ارزشمند می شوند و عدد کلمات
الهی است. مسلمین هم باید به باب مومن شوند تا ایمانشان ارزش پیدا کند.

ان تتبعوا امر الله نغفر لكم خطيئاتكم (ص ۴۱)

از امر الهی پیروی کنید تا گناهان شما را ببخشیم

مطلب بخش گناهان و حساب و کتاب و خطاها، در این عالم، فقط در زمان ظهور مظاهر الهی است و بعد از آن با توجه
به کتاب که میزان الهی است سنجیده می شود، بعد از مرگ در عالم الهی خداوند به حساب افراد رسیدگی می نماید.

و ان تعرضوا عن حکمنا ن حکم على الحق بالكتاب على انفسکم بالنار الاکبر (ص ۴۱)

و اگر اعراض کنید طبق حکم کتاب بر شما آتش دوزخ را مقدر می کنیم

چون در قران انسانها به دو دسته اهل ایمان و اهل کفر تقسیم شده اند که مومنین به بهشت و کفار به جهنم می روند .

و انا لا نظم علی الناس قطمیراً (ص ۴۱)

و ما بر مردم ظمی انجام نمی دهیم

یا اهل الارض لقد جائکم النور من الله بکتاب هذا علی الحق بالحق مبیناً (ص ۴۱)

ای اهل ارض با این کتاب نوری از جانب خداوند برای شما آمده است

گفتیم که در کتب الهی ، مراد از نور ، مظاهر ظهور و کلام الهی است در قران می فرمایند یا اهل الکتاب قد جاءکم

رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتَابِ وَیَعْفُو عَنْ کَثِیرٍ قَدْ جَاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَکِتَابٌ مُبِیِّنٌ (مائده ۱۵) ای

اهل کتاب رسول ما آمده است تا برای شما بیان کند آنچه را که شما پنهان می داشتید از کتاب . به تحقیق آمده است

برای شما نور و کتاب روشن .

لتهتدوا الی سبل السلم و لتخرجوا من الظلمات الی النور باذن الله علی هذا الصراط الخالص

ممدوداً(ص ۴۱)

تا به راه رستگاری و سلامت هدایت شوید تا شما را از تاریکی به سوی روشنایی خارج کند و این نور به اذن الهی است

این نور دین باری است و در ادامه آیه فوق در سوره در قرآن آمده است

یَهْدِی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَیُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ الِی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَیَهْدِیهِمْ اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ (مائده ۱۶)

خداوند هدایت می کند کسی را که از راه های سلامت پیروی کند و آنها را از تاریکی به روشنی هدایت می کند

بدع السموات والارض و ما بینهما بامرہ لا من شیء و هو المتفرد بالاحدیة الصمدیة لم یقترن ذاته

المقدس بشئی و لا یعرفه کما هو الا هو(ص ۴۱)

خالق آسمانها و زمین است و آنها را از عدم بوجود آورده و او فرد آحد است ، ذات مقدسش با هیچ چیز اقتران نمی گردد و با چیزی قرین نمی شود و او را جز خودش کسی نشناخته است .

حضرت باب می فرمایند «خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی الا به عجز کل شیئی از عرفان او» . یعنی تنها نشانه خداوندی را که انسان می تواند درک کند این است که از شناخت حق عاجز است . حضرت بهاء الله می فرمایند: انسان از شناخت حقائق اشیاء در عالم ظاهر عاجز و درمانده است تا چه رسد به معرفت آن ذات غیب منیع لایدرک . حقیقت کوچکترین شیئی جهان برای انسان مجهول است تا چه رسد به حقیقت الهیه . پس اوج عرفان و کمال انسان این است که بفهمد عاجز از عرفان است . لذا می فرمایند کسی که ادعای عرفان او را بکند جاهل ترین فرد روی زمین است و خداوند مقدر فرموده که معرفتش حاصل نشود جز به معرفت مظاهر ظهورش .

**یا اهل الارض ولقد جائکم الذکر من عند الله علی فتره من الرسل لیزکیکم و لیطهرکم من الارجاس
لایام الله الحق فابتغوا الفضل من عنده فانا قد جعلناه بالحق علی الارض شهیداً و حکیماً (ص ۴۱)**

ای اهل ارض برستی ذکر الله از جانب خدا آمده است در موقعی که رسولی در جهان نبود تا شما را تزکیه و تربیت روحانی نماید و شما را از ناپاکی ها برای ایام خدا پاک گرداند

«ایام الله» به معنی ایام ظهور مظهر الهی و یا به معنی ظهور بعد می باشد پس می فرمایند من آمده ام تا شما را برای روز خدا آماده کنم ، همانطور که شیخیه مردمان را برای ظهور باب آماده کردند ، من هم شما را برای ظهور بعد آماده می کنم . حضرت باب در توقیعی می فرمایند: انی رسول من عنده قد جئکم لاریبکم لیوم الظهوره (کتاب الاسماء). من رسولی از جانب او (من یظهره الله) هستم آمده ام تا شما را برای آمدنش تربیت کنم .

و این که می فرمایند ذکره الله در فطرتی از رسل آمده است مانند آیه قرآن است که يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ (مائده ۱۹) ای مردمان پیامبر آمده و مسائلی را برای شما بیان می کند که هیچ پیامبری برای هدایت شما فرستاده نشده لذا حضرت باب ضمن ادعای بابت ، ادعای رسالت و قائمیت نیز داشتند . ادعای بابت دارند ولی از ایام الله و آمدن حق سخن می گویند .

در باره تزکیه در قرآن آمده هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ (جمعه ۲) اوست که در بین بیسوادان (اهل مکه) رسول خود را مبعوث فرمود که بر آنها آیات خدا را می خواند و آنان را تزکیه می کند و نیز بیان «لِطَهْرِكُمْ مِنَ الْارْجَاسِ لَايَامِ اللَّهِ» اشاره به آیه قرآن است که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (احزاب ۳۳) خداوند می خواهد شما را از ناپاکی ها مطهر کند و حضرت باب مضمون این سه آیه ، مقام رسالت خود و ظهور بعد و هدف از ظهور خودش را به زیبایی در یک آیه بیان نموده اند راجع به ایام الله گفتیم که آیات متعددی در قرآن است از جمله «أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» (ابراهیم ۵) چون در آن روز خدا می آید «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» (انعام ۱۵۸) «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (زمر ۶۹) «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (مطففين ۶) ولی امروز خبری نیست و زمین تاریک است چون خدا در آسمانهاست ولی روزی به این عالم می آید و زمین به نور او روشن خواهد شد و آن روز ایام الله است . از ائمه اطهار سؤال نمودند که ایام الله چه روزیست فرمودند روز ظهور قائم ، روز رجعت و روز قیامت (عوالم بحرینی حدیث ۳۸۳). که از منظر ما این ایام همه یک روزند .

يا قرء العین بلغ ما انزل الیک من جود الرحمن علی نفسک و ان لم تفعل لن يعرف الناس سرنا و ان الله ما خلق الخلق الا لمعرفة و ان الله قد کان بكل شیء علیماً و عن العالمین غنیاً (ص ۴۱)

ای قره العین آنچه از فضل الهی درحقت شده ابلاغ کن اگر این کار را انجام ندهی مردمان از سر ما غافل خواهند ماند و خداوند خلق را خلق نکرده مگر برای معرفتش ولی خداوند از ایمان مردمان بی نیاز است .

یعنی ماموریت تو فضل الهی است که به مردم بگوئی و گرنه سرّما (سرّالله و مقام مظهر ظهور) که معرفت الهیست را نمی شناسند ولی در حقیقت اشاره به نکته ای مهم است که معرفت الهی نا ممکن است و تنها راهش این است که سرّما که همان سرالله است بشناسند که صرفاً معرفت مقام مظهر ظهور است و گرنه غافل می مانند چرا که هدف از خلقت ، معرفت الهی بوده و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات ۵۶) در کلمات مبارکه مکنونه نیز بیانات بسیاری در این باره آمده . «عرفت حبی فیک خلقتک»

انما المؤمنون اذا سمعوا آیهً من هذا الكتاب تفيض من الدمع اعينهم و تلين افئدتهم للذكر الاكبر لله الحميد و هو الله كان عليماً قديماً (ص ۴۱)

جز این نیست که مومنان (آئین جدید) زمانی که آیه ای از کتاب را می شنوند، اشک هایشان جاری شده و قلبهایشان برای ذکر الله الاکبر نرم می شود

این تلمیح آیه قرآنیست که « وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ » (مائده ۸۳) و زمانی که میشوند آنچه را به رسول نازل شد، میبینی که اشکهایشان جاری شده است . اولین اثر حضرت باب بعد از اظهار امر، یعنی همین اثر مهیمن ، باعث ایمان اکثر مؤمنین اولیه و حتی جمال مبارک و جناب طاهره شد . جناب ملاحسین وقتی برای تبلیغ امر براه افتاد تنها چیزی که در دست داشت این کتاب بود .

اولئك هم اهل الفردوس خالداً ابداً لم يروا فيها شيئاً الا من عند الله ما لا تحيط به انفسهم و يلقونهم المؤمنون من اهل الجنان و يقولون السلم سلاماً (ص ۴۲)

آنها برای همیشه اهل بهشت هستند در آن چیزی نمی بینند مگر آن که از جانب خداوند باشد ، آنچه را که احاطه نمیکند به آن نفسهایشان ، آنها مؤمنان اهل بهشت را ملاقات می کنند و می گویند سلام بر شما .

اشاره به ایه قرآن است که « تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ » (احزاب ۴۴) روزی که خدا را ببینند ، درودشان سلام است .

**يا ايها المومنون اسمعوا ندائي من حول ذلك الذكر الاكبر ان الله قد اوحى الي ان صراط
الذكر لذي قد كان على الحق بالحق مستقيماً (ص ۴۲)**

ای مومنان ندای مرا از حول این ذکر الاکبر بشنوید خداوند به من وحی فرستاده است که صراط ذکر نزد من صراط مستقیم است

منظور از صراط مستقیم تمامی ادیان در زمان خودشان هستند یعنی هر دینی در زمان خودش صراط مستقیم است اسلام در زمان خودش صراط مستقیم بود بعد بابت صراط مستقیم شد و حال صراط مستقیم دیانت بهائی است .

فمن اتبع دون هذا الدين القيم لن يجد يوم القيمة في الدين من الدين نصيباً مكتوباً (ص ۴۲)

هر کس جز از این دین پیروی کند هرگز در روز قیامت بهره ای از دین نخواهد داشت

این مضمون در قرآن نیز ذکر گردیده و مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران ۸۵) هر کس جز اسلام دینی انتخاب کند خداوند از او قبول نخواهد کرد و او از زیانکاران خواهد بود و این مطلب در هر ظهوری صادق است . دین خالص در هر زمان دین زمانه است

**اتقوا الله يا معشر الملوك عن البعد بالذکر بعد ما جائکم الحق بالکتاب و الآيات من عندالله عن لسان
الذکر بديعاً (ص ۴۲)**

ای پادشاهان مبدا از ذکر دور شوید بعد از اینکه کتاب و آیات حق از جانب خداوند توسط نقطه اولی بر شما آمده است

وابتغوا الفضل من عندالله فان الله قد قدرلكم بعد ايمانكم جنه عرض الجنان جميعاً (ص ۴۲)

و فضل خدا را بخواهید ، خداوند برای شما مقدر فرموده که بعد از ایمان وارد جنت خواهید شد ، جنتی که عرضش عرض بهشتهاست

و لن تجدوا فيها الا من عند الله نعماء والآلاء على الامرالذی قد كان فی ام الكتاب کبیراً (ص ۴۲)

و در آنجا نخواهید یافت مگر از نعمتها و آلاء الهی که در ام الكتاب برای شما مقدر شده .

به فرموده حضرت باب کمال هر شئی ، جنت اوست . درعالم بشری نهایت کمال ، مظهر ظهور است و ما به سوی کمال پیش می رویم تا به او که کمال مطلق است و بهشت است ، برسیم . پس ایمان به مظهر ظهور ، ورود به بهشت است که نعمتهای بیشماری در آن هست . در مقابل دوزخ همانا عدم عرفان و احتجاب از پیامبر زمانه است . پس ورود به دوزخ یعنی عدم رسیدن به کمال و عقب ماندگی از شناخت پیامبر زمان . بهشت و دوزخ در عرفان به این معنی است و درعالم ظاهر نیز به همین ترتیب است ، کشور های عقب مانده در جهنمند و کشورهایی که در حال پیشرفتند به بهشت خود رسیده اند و بهشت و دوزخ به معنی میزان پیشرفت است ، لذا حضرت باب جامعه را نیز تشویق به تحوّل و پیشرفت می نمودند تا آنکه ارض جنت الابهی شود که انسانها در این جامعه به صورت فرشته اند ، جامعه ای دارای رفاه ، امنیت ، صلح و وحدت و ...

یا روح الله اذکرنعمتی علیک اذ کلمتک فی بحبوحه القدس و ایدتک بروح القدس لتکلم فی الناس

عن لسان الله البدیع مما قد احکم الله فی سرّ الفؤاد بدیعاً (ص ۴۲)

ای روح خدا (لقب دیگری برای ذکر) نعمتم را یاد آور زمانی که با تو تکلم کردم و تو را به روح القدس تائید کردم تا در میان مردمان از لسان الهی به لحن جدید تکلم کنی از آنچه خداوند در سرّ فؤاد به تو عنایت فرموده

و ان الله قد علمك الكتاب و الحكمة في صغرك و امنن على اهل الارض باسمك الاكبر فان الناس لا يعلمون من علم الكتاب شيئاً قليلاً (ص ۴۲)

و خداوند علم کتاب (تاویل ، تفسیر و متشابهات و...) و حکمت را در صِغَر سن به تو آموخته است و به اسم اکبر تو بر اهل زمین منت خواهم گذاشت و مردمان از علم کتاب (حقائق آسمانی آن) چیزی نمی دانند . این بیان مشخص میکند که مظاهر ظهور از ابتدا برگزیده اند و آثار الهی از بدو تولد در وجودشان موجود است و در زمان اظهار امر ، فقط خود را به دیگران معرفی می نمایند .

يا اهل الارض افعير هذا النفس العلي تبغني باباً الى الحق مآباً (ص ۴۲)

ای اهل زمین آیا غیر از این نفس علی (محمد علی باب) بابی بسوی خدا انتخاب می کنید یکی از القاب امام ز مان باب الله است که زیاد مصطلح نیست ولی در دعای ندبه آمده است که « اَيْنَ بَابِ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى » و در دعای زیارت آل یاسین در مفاتیح الجنان می فرماید « اَلْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دِيَانَ دِينِهِ » و مؤمن شیعه به این نام به امام زمان درود می فرستد و «باب الله» یعنی دری که می توان از طریق آن خدا را شناخت ، نه باب امام زمان .

الله لما خلق الذكر قد عرضه في مشهد الاذن على الاشياء من كل شئ (ص ۴۲)

زمانی که خداوند ذکر الله را در عالم ارواح خلق فرمود او را بر همه موجودات عرضه کرد

فسجدوا الملائكة اجمعهم لله الاحد الفرد واستكبر ابليس عن التسليم للذكر فقد كان بذلك في كتابه متكبراً ملعوناً (ص ۴۳)

همه فرشتگان به ذکر الله که برای خدا بود سجده کردند ولی ابلیس از تسلیم برذکرالله اباہ کرد لذا در کتاب خداوند متکبر و ملعون نامیده شد

این داستان خلقت و حضرت آدم است و حضرت باب می فرمایند آن آدم حقیقت من بود و خداوند به فرشتگاه دستور سجده به این حقیقت را داد همه اطاعت کردند جز ابلیس که گفت ادم از خاک است و قابل ستایش نیست و من آتشم ، او باید به من سجده کند . لذا خداوند او را از درگاه خود راند . طبق اعتقاد عرفاء ، ابلیس اباہ نکرد و گفت خدا به من دستور نداد بلکه می خواست ما را امتحان کند که معلوم شود کدام یک خدا پرستند و کدام خاک پرست ، همه مردود شدند جز من پس موحد واقعی منم . لذا حضرت باب می فرمایند : خداوند دوست دارد عبادت کرده شود از آن طریق که خود دوست دارد نه از آن طریق که تو دوست داری . پس فرمود که آدم را سجده کنید ، سجده شما به آدم به من می رسد ولی ابلیس گفت من می خواهم مستقیماً تو را عبادت کنم و برخلاف دستور الهی رفتار کرد و راه خود را بهتر از روش خداوند می دانست . ولی اراده الهی این نبود لذا از درگاه رانده شد و این در هر زمان و ظهوری صادق است

حال حضرت اعلی می فرمایند که جز نفوس مقدسه (حروف حی) کسی به حقیقت ظهور من سجده نکرد و کسی که نپذیرفت شیطان است . معرضینی که استکبار کردند و خدا آنها را راند . از کسانی که در آثار مبارکه ، مظهر شیطان است ، حاج میرزا آقاسی است که در توقیعاتش به یا ایها ابلیس و یا ایها الشیطان خطاب گردیده است .

الله الذی لا اله الا هو الحق بالحق یقول ما من نفس قد زار الذکر بعد موته الا کمن زار الرب علی العرش و هذا صراط الله العلی قد کان فی امّ الکتاب محتوماً (ص ۴۳)

خداوندی که جز او خدائی نیست برستی می فرماید هیچ نفسی نیست مگر اینکه اگر ذکر الله را بعد از صعودش زیارت کند مانند این است که خداوند را بر عرشش زیارت کرده و این راه راست خداوند است که در امّ الکتاب محتوم است

پس زیارت آرامگاه حضرت باب مانند زیارت خداوند بر عرش است . مشابه این مفهوم در احادیث اسلامی ، در زیارت امام حسین آمده است مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ که این حدیث در بیان فارسی (ص ۲۳) نیز ذکر گردیده یعنی کسی که مزار حسین را زیارت کند و به حقیقت حسین عارف و مومن باشد مانند این است که خداوند را بر عرش زیارت نموده . عرش به معنی کرسی و از اصطلاحات قرآنی است «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» (یونس ۳) و (طه ۵) و... بسیار تکرار گردیده «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» (هود ۷) عرش خدا بر روی آب است که عرفاء معتقدند این آیه باید تفسیر شود و از تشابهات است ولی تفسیری ارائه نمودند . حضرت باب می فرماید مراد از عرش جایی است که خداوند بر آن تجلی می کند یعنی مظهر الهی ، و استقرار خداوند بر عرش به معنی وقوع ظهور الهی و ظهور حقیقت الهی در مظهرش است که کالبد جسمانی او ، عرش خداست . لذا اگر کسی مزار باب را پس از صعود زیارت کند یعنی عرش خدا را زیارت کرده است . حضرت بهاء الله همین مضمون را درباره ملاحسین بیان فرمودند که اگر ملاحسین نبود خداوند بر عرش خود مستقر نمی شد (ایقان شریف) پس ملاحسینی بود که حضرت باب بر او تجلی کرد و اظهار امر کرد . در واقع اول من آمن ، عرش مظهر ظهور است و حضرت باب این مفهوم را وسعت دادند که دیدن پیامبر دیدن خداست ، دیدن ائمه اطهار دیدار خداست ، دیدار مؤمنین دیدار خداست و حتی جایگاه منسوب به مؤمنین جایگاه خداست

این مفهوم در کلمات مبارکه مکنونه نیز موجود است : من اراد ان یأنس مع الله فلیأنس مع احبائه و من اراد ان یسمع کلام الله فلیسمع کلام اصفیائه . اگر کسی می خواهد با خدا همنشین شود پس با دوستان خدا همنشین شود و اگر کسی می خواهد کلام خدا را بشنود پس کلام برگزیدگان او را بشنود . پس در اوج اعلی لقاء الله ، مظهر الهیست و در درجه پائینتر آن ، هر آنچه منسوب به خدا و مظهر او باشد ، از اشیاء و اماکن و... ما به زیارت قلعه ماکو می رویم که جز سنگ و خاک چیزی نیست ولی چون منسوب به نقطه اولی است برای ما مقدس است . بیت الحرام و مکه نیز چنین اند ولی

چون منسوب به خداست مقدس است . احترامی که برای شمایل مبارک داریم به دلیل انتسابش به حق است و گرنه کاغذ و رنگش فرقی ندارد .

قل يا اهل الارض اتجادلونني في الله على اسماء سمّيتموها انتم و آباؤكم بالقاء الشيطان و ان الله قد انزل على الكتاب بالحق لنعرفكم اسماء الله الحق عما كنتم عنه عن غير الله بعيداً (ص ۴۳)

بگو ای اهل ارض آیا با من در خداوند مجادله می کنید بر اسمایی که شما و پدرانتان به القاء شیطان یاد گرفته اید و خداوند بر من کتابی برآستی نازل کرده که اسماء حقیقی خدا را که از آنها غافلید به شما بشناسانم منظور از این اسماء را می توانیم به دو صورت برداشت نمائیم یکی مفهوم عرفانی آن که وقتی خدا آدم را آفرید ، اسماء را به او یاد داد . حضرت باب در یکی از توابعشان اشاره می فرمایند که این اسماء ، مؤمنین اولیه من هستند که به خاطر حفظ جانشان معرفی نمی فرمایند . بنابراین به نظر میرسد حقایقی که در آن زمان اصل بوده به کناری رفته و آنچه به نظر بی ارزش بوده جایگزین آن می شود . یعنی اسمائی که حالت تقدس داشت ، جای خود را به اسماء دیگری می دهد . اگر این تقدس قبلاً برای ائمه و امامزاده ها و بزرگان بود ، حال به حروف حیّ اطلاق می شود . این یک مفهوم است

قبلا در باره آیه « وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ » (قصص ۵) صحبت کردیم که اراده کردیم بر مستضعفین منت بگذاریم و آنها را ائمه و وارثان زمین قرار بدهیم . قاعدتاً وقتی پیشوا و امام جدیدی تعیین می شود ، افراد قبلی کنار می روند و این در هر دوری تغییر پیدا میکند و عدم تغییر و ابدی بودن اسماء ، القاء شیطان است

مفهوم دیگر امامت، ولایت ، نبوت و رسالت باشد که گذشتگان به اشتباه از معانی آنها تصوّراتی کردند که حجاب و مانع ایمان برخی نفوس گردید . و حال می فرمایند ان مفاهیم را باید عوض کرد

و ما من شیء الا و قد اخذنا عهد الذکر عنه فی بدئه و لامرد لحکم الله فی تزکیه العالمین بحکم
الکتاب الذی قد کان بایدی الباب مسطوراً (ص ۴۳)

هیچ چیزی نیست مگر اینکه عهد ذکر را در بدو خلقتش از او گرفته باشیم و تردیدی در این نیست که خداوند اراده فرموده که نفوس بشری رابه حکم این کتاب تزکیه دهد که به دست باب نوشته شده است

ولقد فعلوا الناس من بعد الباب فعل العجل جسداً فی جسم الانسان علی شکل الحيوان خواراً (ص ۴۳)

مردمان بعد از باب عملی انجام دادند که عمل گوساله است و این گوساله جسدی است به شکل حیوان ، جسم انسان است ولی حقیقتش حیوانی است که صدای گوساله می دهد

اشاره به داستان حضرت موسی است که « وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً لَّهُ خَوَارٌ » (اعراف ۱۴۸) وقتی موسی برای گرفتن ده فرمان به کوه رفت ، به قومش گفت من برای سی روز می روم ولی چهل روز طول کشید . در پایان سی روز که موسی برنگشت بزرگان قوم گفتند موسی ما را از شهر و دیار خودمان آواره کرد و ما را در بیابان به حال خود رها کرده ، پس بیایید برای خود خدائی بسازیم و آن را پرستیم . لذا جواهرات خود را یکی کردند و از آنها یک گوساله زرین ساختند که صدای گاو می داد که به گوساله سامری مشهور است . وقتی موسی بازگشت عصبانی شد ، لوحه های گلی ، ده فرمان را به زمین انداخت و شکست چرا که قومش بعد از این همه سال هنوز تربیت نشده بودند . حال حضرت باب می فرمایند که بعد از من نیز چنین اتفاقی خواهد افتاد . درغیبت من مردمان گوساله سامری را پرستش خواهند نمود که ظاهرش انسان و حقیقتش حیوان است و صدائی هم دارد که منظور یحیی ازل ، برادر ناتنی حضرت بهاء الله بود که مدعی وصایت حضرت باب و رهبری جامعه بابی بود و بسیاری از بایان سه سال بعد از شهادت حضرت باب به او توجه کردند که صدا یعنی نوشته و اثر و ادعائی هم داشت همانطور که در نبود موسی ، مردم به عجل توجه کردند . حضرت باب به این زیبایی آینده را مجسم فرمودند و حضرت بهاء الله هم در آثار دوره بغداد خود می فرمایند که عجل

ظاهر خواهد شد و در کتاب بدیع هم از ازل به عنوان عجل نام برده شده است . برخی می پندارند که حضرت بهاء الله توهین می کنند چون در آثار، القاب مشابهی به افراد داده شده از جمله شیخ محمد تقی نجفی به ابن ذئب و پدرش شیخ باقر به ذئب ملقب شده ، امام جمعه اصفهان را رقصاء نامیده اند . به احبایشان لقب اغنام داده اند (همج رعاع اصطلاح اسلامی و خطبه های حضرت علی است که منظور افراد پست می باشد) جمال مبارک با این القاب ، حقیقت و خوی درونی این افراد را بیان می فرمایند و گرنه خود می فرمایند این مظلوم ادب را دوست می دارد ، امید که کل به آن مزین باشند و در کتاب عهدی می فرمایند لسان را به سب و لعن احدی میلائید . احباء خود را گوسفند خطاب کردند که باعث تمسخر مردم شده که این لقب را به معنی نفهم بودن می پندارند در حالی که صفت بارز این موجود ، مظلومیت است . در کلمات مکنونه می فرمایند « ای جهلای معروف به علم چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده اید . » چون در ظاهر ادعای رهبری و هدایت می کنند ولی در باطن باعث هلاکت اند . لذا در این بیانات مبارکه باید به وجه شبه متوجه بود . مفهوم عجل هم چنین است . ازل همان عملی را انجام داد که گوساله سامری انجام داد

ازل برادر ناتنی حضرت بهاء الله و تحت تربیت ایشان بود و حتی ایمان ازل به امر حضرت باب ، از طریق حضرت بهاء الله بود . وی در کتاب «المستیقظ» نوشته که من در حدی نبودم که خوبی و بدی امر را درک کنم برادرم مرا هدایت کرد تا به امر باب مؤمن شدم . حضرت باب برای حفظ جان حضرت بهاء الله با افرادی از جمله میرزا موسی کلیم و میرزا عبدالکریم قزوینی ملقب به احمد کاتب مشورت نمودند تا حکماً فردی را معرفی نمایند تا همه متوجه به او باشند و توجهات از حضرت بهاء الله کم شود . لذا ازل را انتخاب نمودند و توقیعاتی به نام ازل نازل فرمودند از جمله می فرمایند از عنصرابهی شخصی مانند ازل بوجود آمد و به مؤمنین می فرمایند مراقب ازل باشید که خاطرش محزون نشود و مبادا نور ایمان در ازل خاموش شود و به ازل هم می فرمایند خود را حفظ کن . حضرت باب در توقیعات متعددی به احباب می فرمودند که رهبری اسمی جامعه به ازل واگذاشته شده است و اینها در سال ۱۲۶۵ اتفاق افتاد . ازل همواره متواری یا

درخفا روزگار می گذراند و حضرت بهاء الله به تربیت جامعه می پرداختند به طور خلاصه بعد از آن حضرت بهاء الله به بغداد تبعید می شوند و ازل هم خود سرانه به بغداد می رود و وارد جمع احباب می شود ، حضرت بهاء الله توصیه می فرمایند که به ایران برگردد ، بهتر است ولی ازل به خاطر حفظ جانش می گوید بهتر است اینجا باشم . در حکم تبعید نام جمال مبارک و برخی احباب آمده است و نام ازل جزو تبعیدی ها نبود و مسائلی که در این دوران ایجاد شد در تاریخ ثبت شده است تا اینکه در رضوان ۷۹ بر جامع بابی اظهار امرعلنی فرمودند که من موعودی هستم که باب بشارت داده و تا آن زمان در ظاهر رهبری جامعه با ازل بود و احباب برای دیدار ازل می رفتند و سوآلائشان را غیر مستقیم از طریق حضرت بهاء الله از او می پرسیدند ، چون ازل در دسترس نبود . در کربلا و نجف هم در خفا زندگی می کرد . تا اینکه اختلافاتی در جامعه ایجاد شد و افرادی مانند نبیل ، دیان و ابراهیم خلیل الله مخالفت نمودند تا این که در ادرنه ازل با حضرت بهاء الله مخالفت کرد و این مخالفت به یک جدائی انجامید و جامعه بابی به دو گروه ازلی و بهائی تقسیم شد .

مخالفین امر در کتابها نوشته اند که اختلاف ازل و بهاء الله بر سر جانشینی باب بود ولی در واقع ازل ادعای وصایت و جانشینی حضرت باب را داشت و حضرت بهاء الله هیچ گاه ادعای وصایت و جانشینی را فرمودند بلکه خود را موعود بیان و من یظهره الله معرفی نمودند که ازل چنین ادعائی نداشت . حضرت باب فرموده بودند اگر در این حین من یظهره الله ظاهر شود من به او مؤمن می شوم و زمان خاصی را معین نفرموده بودند چون من یظهره الله ناظر به استعداد مردمان است هم چنین لوحی ۵-۶ صفحه ای از حضرت باب به ازل به نام توقیع وصیت نامه (جلد سبز ۶۴) موجود است که در آن توصیه هایی به ازل فرمودند از جمله این را بدان که خداوند در بین شماست و هر وقت اراده کند خود را معرفی می کند اگر حق در زمان تو ظاهر نشد تو امور را انجام بده و ادامه بیان را هم بنویس و اگر لطفی در حق تو نشد دست به بیان نزن و اختلافی در دین ایجاد نکن ولی اگر حق ظاهر شد امر را با او واگذار کن . در این توقیع صراحتاً بیان فرمودند «اننی انا حی فی افق الابهی» ، شهادت بده ای ازل که من در افق ابهی زنده ام .

و اذا يسئلونك الناس عن الساعة قل انما علمها عند ربي هو العالم بالغيب لا اله الا هو الذي خلقكم من نفسٍ واحدة و ما انا املك لنفسي نفعاً و لا ضرراً الا ما شاء ربي انه هو الغني و كان الله مولاي بكل شيء محيطاً (ص ۴۳)

زمانی که مردمان از تو درباره ساعت بپرسند بگو علم آن نزد خداست ، خداوند غیب می داند خدائی که شما را از یک نفس واحد خلق فرمود و من حتی برای نفس خودم مالک نفع و ضرری نیستم مگر آنچه خدا برای من مقرر کند اوست غنی و مولای من و به هر چیزی محیط است

ساعت از اصطلاحات قرآنی و از القاب قیامت است که آیات بسیاری در باره ساعت موجود است « هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ » (زخرف ۶۶) در احادیث شیعی ساعت به ظهور امام زمان اطلاق شده ، در حدیث «مُفَضَّلُ ابْنِ عَمْرٍ» که در بحارالانوار مجلسی باب ۳۳ ترجمه و ۲۸ عربی و سایر کتب غیبت ذکر گردیده ، از امام صادق سوال میکند آیا برای ظهور امام ، زمانی مشخص است می فرمایند هیچ زمانی مشخص نشده و ما زمانی را مشخص نمی کنیم . يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (نازعات ۴۲) زمان قیامت را کسی جز خداوند به آن آگاه نیست و به چند ایه «ساعة» از قرآن اشاره کرده و فرموده که ظهور امام همان «ساعة» است

حدیثی موجود است به نام " اشراط ساعة " که بسیار مفصل است و خبر آن از سلمان فارسی رسیده که از پیامبر سوال می کند زمان قیامت چه وقت است ؟ فرمود: از نشانه های قیامت تضييع نماز، پیروی از شهوات ، تمایل به هواپرستی ، گرامی داشتن ثروتمندان ، فروختن دین به دنیا است ، و در این هنگام است که قلب مؤمن در درونش آب می شود، آنچنان که نمک در آب ، از اینهمه زشتیها که می بیند و توانائی بر تغییر آن ندارد در آن زمان زمامدارانی ظالم ، وزرائی فاسق ، کارشناسانی ستمگر، و امنائی خائن بر مردم حکومت می کنند. در آن هنگام زشتیها زیبا، و زیبائیها زشت می شود، امانت به خیانتکار سپرده می شود، و امانتدار خیانت می کند، دروغگو را تصدیق می کنند و راستگو را تکذیب .

باران کم ، و صاحبان کرم خسیس ، و تهیدستان حقیر شمرده می شوند. در آن هنگام بازارها به یکدیگر نزدیک می گردد، یکی می گوید چیزی نفروختم ، و دیگری می گوید سودی نبردم ، و همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار می گشایند. در آن زمان اقوامی به حکومت می رسند که اگر مردم سخن بگویند آنها را می کشند، و اگر سکوت کنند همه چیزشان را مباح می شمردند، اموال آنها را غارت می کنند و احترامشان را پایمال و خونهایشان را می ریزند، و دلها را پر از عداوت و وحشت می کنند، و همه مردم را ترسان و خائف و مرعوب می بینی!

در آن هنگام چیزی از مشرق چیزی از مغرب می آورند (قوانینی از شرق و قوانینی از غرب) و امت من متلون می گردد! وای در آن روز بر ضعفای امت از آنها، و وای بر آنها از عذاب الهی ، نه بر صغیر رحم می کنند، نه احترام به کبیر می گذارند، و نه گنهکاری را می بخشند، بدنهایشان همچون آدمیان است اما قلوبشان قلوب شیاطین و اینها خلاصه ای از علائم ساعت است . علماء شیعه و سنی در علائم ساعة با هم توافق ندارند و علمای شیعه برخی علائم را برای ظهور امام زمان و برخی را از جمله طلوع خورشید از مغرب ، برای قیامت کبری می دانند و لذا مراد از ساعة دو چیز میدانند : ساعة صغری که ظهور امام است و ساعة کبری که قیامت کبری و روز حساب و کتاب است

حدیثی از حضرت محمد روایت شده که می فرمایند بعثت انا و الساعة كهاتین و اشار بالسبابة و الوسطی ، یعنی من و ساعة مانند این دو انگشت (سبابه و وسط به هم چسبیده) با هم مبعوث شده ایم . پس ظهور حضرت محمد ، ساعة است و قیامت همان مظهر الهیست . پس قیامت کبری و صغری و قیامت و ساعة همگی يك معنی دارند و آن ظهور الهی است

اكان الناس في عجبٍ ان اوحينا الكتاب الي رجل منهم ليزكّهم و يبشّرهم على قدم الصدق من عند الله ربهم و هو الله كان بكلّ شيء شهيداً(ص ۴۳)

آیا مردمان تعجب می کنند اینکه ما وحی کردیم بر یکی از مردان آنها تا آنان را تزکیه دهد و به قدم صدق بشارت دهد

که این مأموریت از جانب خداوند است و خداوند به هر چیزی شاهد است

اینجا صراحتاً صحبت از وحی می فرمایند و قدم صدق به معنی راه راست و صراط الهی است و این ایه نیز تلمیح این ایه قرآن است «أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ. یونس (۲)

**و اذا تتلى على المشركين آيات من هذا الكتاب فيقولون انت بفرقانٍ مثله و بدله على غير هذه الآيات
قل ما قدر الله لي ان ابدله من تلقاء نفسي الا اني اتبع ما يوحى الي امامي اني قد خشيت من ربي في
يوم الفصل الذي قد كان بالحق على الحق ميقاتاً (ص ۴۴)**

و زمانی که آیات این کتاب بر مشرکین خوانده می شود می گویند کتاب دیگری برای ما بیاور و آن را به غیر این آیات تبدیل کن بگو خداوند مقدر نفرموده که من از جانب خود آنها را تغییر دهم مگر آنچه که امام به من وحی می کند .
من از خداوند می ترسم که در روز حساب از من بازخواست کند

وقتی معرضین آیات قیوم الاسماء را می خواندند می گفتند سید باب این آیات را از روی قرآن نوشته چون هماهنگ و به سبک قرآن و حاوی اصطلاحات قرآن است؛ لذا می گفتند کتابی متفاوت با لحن قرآن بیاور. حضرت باب هم میفرمودند که من از خود اراده ای ندارم و این کتاب هم به اراده الهی ، به این سبک نازل شده

مطلب قابل توجه این است که میفرمایند آنچه امام من به من وحی میکند که چنین تصویری بی معنی است چون امام ، وحی نمی کند و نهایتاً ملهم اند و مفاهیم حقیقی قرآن را می دانند

در قرآن نیز آیه‌ای بر این سیاق موجود است وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (بقره ۱۲۴) و در حدیثی از امام باقر آمده که خداوند ابتدا ابراهیم را به مقام عبودیت برگزید و سپس او را خلیل قرار داد و بعد

مقام نبوت و رسالت به او داد و نهایتاً او را امام قرار داد . لذا برخی از فرق اسلامی در مسئله ولایت به شک افتادند که در رتبه بالاتری از رسالت قرار دارد

امام در قرآن به معنی رهبر روحانی و هدایتگر است ، چه موافق چه مخالف وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (قصص ۴۱) در برابر وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً وَ جَعَلْنَاهُمُ الْوَارِثِينَ (قصص ۵)

پس با این دیدگاه باید امام را معنی نمود نه دیدگاه خاص تشیع به امام را. وحی که توسط جبرئیل و روح القدس به پیامبران میرسید ، حال بواسطه امام می رسد پس امام ، صرفاً لفظی است که به کار رفته و منظور حقیقت وجود مبارک خودشان است . در توقیعی می فرمایند : چون مردم قادر به شناختن حقایق نبودند ما ناچار امام تخیلی آنان را تصدیق کردیم (مجموعه ۶۰۰۷)

یوم الفصل اصطلاح قرآن است و به معنی روز جدائی حق از باطل ، زشتی و زیبایی و... که منظور روز قیامت است که مرده ها زنده شده و به حسابشان رسیدگی می شود .

این مطلب تلمیح آیه قرآنیست که وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اَنْتِ بُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا اَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُوْنُ لِيْ اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقّٰءِ نَفْسِيْ اِنْ اَتَّبِعْ اِلَّا مَا يُوْحٰى اِلَيَّ اِنِّيْ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ (يونس ۱۵) که با مفهوم آیه فوق مطابق است . یوم عظیم هم از القاب روز قیامت است و در قران بارها تکرار شده. حضرت مسیح می فرمایند وای بر آن روز، زیرا که آن روز بسیار عظیم است . در تورات نیز چنین اصطلاحاتی برای روز موعود بیان شده است .

يا اهل الارض الله الحق بالحق يقول ان الذكر لحق من عندالله و ماكان بعد الحق الا الضلال و ما بعد الضلال الا النار محتوماً (ص ۴۴)

ای اهل زمین خداوند به راستی می فرماید ذکر الله از جانب خداوند ، حق است و بعد الحق ، ضلالت است و کسی که به ضلالت افتاد ، مجازاتش آتش است

ضلالت به معنی گمراهی است و در اولین آیه کتاب مستطاب اقدس هم می فرمایند «من فازه قد فاز بكل الخیر والذی منع انه من اهل الضلال ولو یأتی به کل الاعمال» کسی که به مظهر ظهور رسید به کل خیر رسیده است و کسی که منع شد از اهل ضلالت است و لو اینکه اعمال خیریه داشته باشد . این بدان معنی نیست که اعمال خیریه بی ارزش است ، اینجا صحبت از هدایت و ضلالت است نه ارزش اعمال . یعنی کسی که اعمال خوب دارد حتما هدایت شده نیست و برعکس برخی مومن اند ولی عمل خوبی ندارند آنها هم گمراهند این دو باید با هم باشد و هر کس دارای یکی از آن ها باشد گمراه است

به طور کلی انسان کامل کسی است که سالم است و اگر کسی معلولیتی داشته باشد مثلاً کر یا کور یا فلج باشد کامل نیست . حضرت بهاء الله می فرمایند انسان کامل هم چشم بینا دارد و هم گوش شنوا ، بیند و بشنود . انسان معلول که کامل نیست ، می تواند اعمال خوبی هم داشته باشد .

مانند مکانیکی که عیب اتومبیل را می یابد و تعمیر می کند ولی کار کرد قطعه معیوب را نمی داند و به کلیت کار آگاهی ندارد ، چون فقط تجربه دارد ولی علم ندارد ، در حالی که برای کامل بودن باید هم علم و هم تجربه داشت در واقع باید هم عمل و هم ایمان داشت

لذا حضرت بهاء الله می فرمایند که انسان کامل کسی است که به مظهر ظهور ایمان داشته باشد و بعد طبق دستورات او عمل نماید ، چنین فردی هدایت شده است

حضرت بهاء الله می فرمایند محزونی من از این نیست که مرا زندانی کردند بلکه از کسانی است که خود را به من نسبت می دهند و اعمالی انجام می دهند که باعث شرمساری من است

برعکس کسانی که اعمال شایسته ای دارند مانند برتراندراسل که به دین و خدا اعتقاد نداشت ولی برای بشریت و صلح بسیار تلاش کرد. ولی این دو گروه هیچ یک کامل نیستند

در این آیه هم حضرت باب می فرمایند ذکر الله حق است و غیر او ضلالت است. در قرآن نیز آمده که فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ (یونس ۳۲) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (حمد ۷) خداوند انسان را خلق کرده تا او را بشناسد. قبلا هم آیه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات ۵۶) اشاره کردیم حال اگر انسانی به شناخت و عبادت خدا نرسد، یعنی به کمال خود نرسیده و ناقص است. به مقصد نرسیده پس گمراه است و از این آیات در قرآن بسیار است

آیه قرآنی وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران ۸۵) هم موید این مفهوم است. دین در نزد خدا اسلام است و اگر کسی دین دیگری انتخاب کند، خدا از او نمی پذیرد و در آخرت از زیان کاران است. مسلمین اشتباهاً فکر کردند که منظور از اسلام، دین اسلام است. چرا اشتباه؟ چون دین یهود و مسیح را هم خدا فرستاده. قرآن می فرماید تورات امام است و هدایت است. انجیل نور است رحمت است هدایت است و یا پیش تر اشاره کردیم می فرماید صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ (حمد ۷) ما را به راه کسانی که به آنها نعمت هدایت بخشیدی هدایت کن که منظور اُمَّتِهای گذشته است و در سوره شوری می فرمایند چیزی که به شما وحی کردیم همانی است که به انبیاء گذشته دادیم. اگر غیر از اسلام دینی پذیرفته نمی شود و منظور از اسلام یک دین خاص باشد این آیات چه معنی خواهد داشت؟ پس در این جا (آل عمران) از اسلام، تسلیم در برابر اراده الهی و موحد بودن است یعنی اگر کسی غیر موحد باشد گمراه است چون به کمال خود که عرفان حق است، نرسیده است و جایگاهش نار است.

حضرت باب مفهوم نار و دوزخ و بهشت و جنت را مشخص فرموده اند. جنت عبارت از عرفان مطلع ظهور است و جوهرنار، عدم معرفت مظهر امر و دوری از حقیقت است و این مفاهیم در این عالم است ولی حساب و کتاب در عالم بعد را نمی دانیم ولی هست نوع

يا قرءة العين اشربالحق الى صدرك الحق ثم قل بالله الحق هنالك الولاية لله الحق انا الذي قد كنت خيراً ثواباً و انا الذي قد كنت خيراً مآباً (ص ۴۴)

ای نور چشم (انبیا) برستی به صدر مبارکت اشاره کن و بگو اینجا جایگاه ولایت الهی است ، و من بهترین ثواب و مآب هستم

يا ايها المومنون لا تقولوا على كلمة الشرك بعد الحق فان الفرقان من قبل قد بلغكم الى الحق حكم الباب محموداً (ص ۴۴)

ای مومنان بر من کلمه شرک نگوئید زیرا فرقان شما را از قبل به حقیقت رهبری نموده است

در گذشته هم گفته شده که ظهور بعد موعود اسلام است یعنی در حق من غلو نکنید و مقام مرا با خداوند یکی ندانید . شاید اشاره به مقام ظهور الهی باشد که این مقام هم با ذات منبع لایدرک متفاوت است و یکی نیست

فو ربکم انّ هذا الكتاب هو الفرقان من قبل اتقوا الله و لا تکفروا ببعض الكتاب بعد الثواب لبعضه و ان ربکم الله لهوالغنی و هو الله کان بكل شیء شهیداً (ص ۴۴)

قسم به خدایتان این کتاب همان قرآنست که قبلاً نازل شده . از خدا بترسید و کفر نورزید به بعضی از کتاب بعد از

ثواب بعضی دیگر و خداوند از ایمان شما بی نیاز است و بر هر چیزی شاهد و گواه است

یعنی حال که به قرآن مومن شدید و به ثواب آن رسیدید ، از ثواب این کتاب که همان قرآن است محروم نشوید

يا ثمره الفؤاد فاسمع هذا النداء من هذه الورقاء المغنّية في جوّ العماء انّ الله قد اوحى اليّ به الحق
انىّ انا الله الذى لا اله الا هو و هو الله كان عزيزاً حكيماً(ص ۴۵)

ای ثمره فؤاد (لقب حضرت باب) بشنو این نداء را از این کبوتری که درعالم الهی نغمه سرائی می کند که خداوند به
من وحی فرستاد که من خدائی هستم که جز او خدائی نیست

قبلاً اشاره کردیم که کلماتی مانند طیر ، ورقا و عندلیب به مظاهر ظهور اطلاق شده . اینجا حضرت باب به کبوتری
تشبیه شده اند که نغمه سرائی می کند که جز خداوند واحد و احد خدائی نیست . پس جمله " اننى انا الله " از زبان
خداوند است که حضرت باب باز گو می فرمایند . حضرت بهاءالله در آثارشان می فرمایند که اظهار الوهیت و ربوبیت
از حق جلّ جلاله بوده و هست . نکته دیگر که مهم است اینکه این وحی است و وحی فقط بر پیامبران نازل می شود

يا عبادى فارغبوا الى ثواب الاكبر هذا فانى قد خلقت للذكر جنات لا يعلمها سوى(ص ۴۵)

ای بندگان به ثواب اکبر رغبت کنید (شهادت) من برای ذکر بهشتهایی آفریده ام که جز من کسی از آنها باخبر نیست

و ما حللت منها شيئاً لنفسى الا بعد القتل فى سبيله فارقبوا هذا الثواب الاكبر من عندالله العلىّ و هو الله
كان عليّاً عظيماً(ص ۴۵)

و این نعماء بهشتی بر کسی حلال نشده است مگر آنکه در راه او به شهادت رسیده باشد پس رغبت کنید بر این ثواب
اکبر از نزد خداوند برتر و خداوندی که بلند مرتبه و عظیم است

اشاره به شهادت مومنان در آینده است که برای مؤمنین واقع خواهد شد و ظهور مبارک برای حکومت و قدرت نیست ،
برای انفاق جان است و مبارزات بایان در دوره بیان ، در مازندران و زنجان و نیریز ، مصداق این بیان مبارک است که به
دنبال قدرت نبودند و گرنه در جنگل برای خود حفاظ و سنگر نمی ساختند و بجا جنگ در جنگل در شهرها می جنگیدند

. هدف مومنین اولیه اثبات این مطلب است که برای شهادت و فداشدن قیام نموده اند تا به دیانت روحی جدید بخشند و این همان اقدامی بود که امام حسین در عاشورا انجام داد تا به مسلمین تلنگری بزند که اسلام با دنیاداری قرابتی ندارد و جالب آنکه هر دو اقدام در سال ۶۱ بودند عاشورا در ۶۱ و قیام بایان ۱۲۶۱ اتفاق افتاد

و لو شئنا لجعلنا الناس فی حول الذکر امةً واحدةً و لا یزالون مختلفین الا ما قضی الله بالحق و قد کان الامر عند الذکر بالحق علی الحق مقضیاً (ص ۴۵)

و اگر بخواهیم همه مردمان را در حول ذکر امتی واحد قرار می دهیم و آنها همواره مختلف بودند مگر اینکه خداوند اراده کند و امر ذکر در نزد خداوند گذاشته شده است

اراده الهی چنین نیست که با اجبار مردمان مومن شوند چون اختیار و عقل و شعور در انسان هست ، خداوند می خواهد انسانها خود حق را بیابند و به وحدت برسند . لذا انسانها مختلف خواهند بود که اشاره به آیه قرآنیست **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ (هود ۱۱۸)**

حضرت باب هم به آیه قرآن اشاره می فرمایند و هم تحقق آن (وحدت عالم انسانی) را محتوم می دانند که در ظل ظهور ایشان اتفاق خواهد افتاد که یگانه راهیست که همه فرق اسلامی و انسانها به وحدت رسند

و ان الله قد جعلک علی الحق منذراً و علی المومنین هادياً و علی سرّ الکتاب مهدیاً (ص ۴۵)

خداوند تورا برآستی منذر (بیم دهنده) و هدایت کننده و بر سرّ کتاب هدایت شده قرار داده است

مهدی و هادی از القاب امام زمان است و حضرت باب معنی این واژه ها را بیان فرموده اند ، هادی قوم ، مهدی بر کلام الهی ، منذر به معنی بیم دهنده است که از القاب پیامبران است در قرآن می فرماید **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (فرقان ۵۶)** رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (غافر ۱۵) خداوند بلند

ترین مرتبه ها را داراست ، روح را برامر خود می فرستد برهر کسی از بندگانش که بخواهد در روز قیامت تا مردمان را

انذار دهد ، یعنی خداوند است که این مقام را به انسان می دهد ، این مقام اکتسابی نیست ، موهوبی است

در توقیعی می فرمایند به مومنین ابلاغ کنید من بعد اگر کسی درانتظار ظهور مهدی ، قائم ، هادی یا هر اسم دیگری باشد

، بیراهه رفته و باطل است (توقیع عظیم) .

لذا این چنین مقامات خود را بیان فرموده اند و خود را مهدی موعود می دانند

انا نحن لهنشاء لهدینا الارض و من علیها علی حرف من الامر اقرب من لمح العین جمیعاً(ص ۴۵)

اگر ما اراده کنیم تمامی اهل ارض را ، بر یک حرف از امر و در یک چشم برهم زدن هدایت می کنیم

در قرآن می فرماید **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** (نحل ۹۳) و برخی نتیجه می گیرند که پس انسان اختیاری ندارد و

هدایت و ضلالت به دست خداست و حساب و کتاب و مکافات و مجازات بی دلیل است ولی این برداشت صحیح

نیست چرا خداوند کسی را هدایت می کند که خود آن شخص بخواهد . مثل این که کسی از ما کمک بخواهد و ما به

او کمک کنیم و فرد دیگری که از ما کمک نمی خواهد قاعدتاً ما هم تلاشی برای کمک به اونخواهیم کرد . خدا

نیز هدایت کردنش مخصوص کسانی است که از او بخواهند که هدایت شوند **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** (

عنکبوت ۶۹) حضرت بهاء الله می فرمایند و چون به عمل **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا** مؤید شد البته به بشارت **لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**

مؤید گشت (ایقان و هفت وادی) . و نیز می فرمایند زمین پاک دیدیم و تخم دانش کشتیم (لوح مانکجی صاحب) تا پرتو

آفتاب الهی چه نماید ، برویاند یا بسوزاند ، یعنی همان ضرب المثل معروف از تو حرکت از خدا برکت

ولقد استهزیء برسلك من قبلك و ما انت الا عبد الله على الحق فسوف نملی الذين كفروا بما قد فعلوا

بايديهم و ان الله لا يظلم بشيء على شيء قطميراً(ص ۴۵)

براستی که پیامبران پیش از تو مسخره شدند و تو نیستی مگر بنده خدا پس بزودی آماده میکنیم برای آنان که کفر کردند و آنچه با دستانشان انجام دادند ، مجازات می کنیم و خداوند سر سوزنی به کسی ظلم نمی کند

جمال مبارک می فرماید اعمال بد بندگان به صورت علماء ظاهر شده که باعث گمراهی و هلاکت خلقتند

این آیه مشابه آیه قرآنیست وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (رعد ۳۲)

(درواقع حضرت باب این آیه را با مقام رسالت خود تجمیع فرمودند و تکرار تاریخ را یادآور شده اند قُلْ سِيرُوا فِي

الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (نمل ۶۹) يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (

یس ۳۰) و همچنین أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (بقره ۸۷) در

قرآن نیز آمدن پیامبر و استهزاء مردمان با فعل مضارع آمده که بر حال و آینده دلالت دارد و علل اعراض مردمان در همه

ادوار یکی بوده ، هوای نفس و استکبار . لذا جمالالمبارک هم داستان ایقان را از این جا شروع می فرماید که همه امتهما

راز و نیاز و دعا می کردند که موعود ظاهر شود و وقتی ظاهر می شد بر قتلش قیام می کردند و بعد می فرمایند صاحبان

بصر را سوره هود کفایت می کند . سوره هود حاوی داستان پیامبران است و اینکه مردمان در زمان ظهور ، چگونه با

آنان رفتار نمودند و در باره علت رفتار نا شایست مردم می فرمایند که ظهور پیامبران برخلاف خواست و میل و انتظار

مردمان بوده لذا مردم همواره با پیامبران مخالفت نمودند

يا اهل الارض تالله الحق انّ الحجة الذکر كالشمس المضيئة التي قد امسكها الرحمن في السماء على

الخط الاستواء في نقطة الزوال قد كان مرفوعاً(ص ۴۵)

ای اهل زمین قسم به خداوند حق ، حجت ذکرالله مانند خورشید تابانی است که خداوند آن را در نقطه زوال آسمان

بلند فرموده است

اوج تابش خورشید ، در زوال یا ظهر است که شکی در آن نیست ، دلیل حقانیت باب هم مانند شدت تابش خورشید در ظهر، آشکار است و ان نزول آیات از قلم مبارکشان بمتابه غیث هاطل است

و ما ارسلنا من نبي الا و قد اخذناه بالعهد للذكر و يومه الا ان ذكر الله و يومه في المنظر الاعلى لى ملائكة العرش قد كان بالحق على الحق مشهوداً (ص ۴۵)

ما هیچ نبی نفرستادیم مگر این که از او برای ذکرالله و یوم ظهورش عهد گرفته باشیم . آگاه باشید ذکرالله و یوم ظهورش درمنظراعلی نزد ملائکه عرش ، آشکاروهویداست

حضرت باب موعود تمامی عهود وادیان بودند و استثنائی ندارد و این مطلب گواه عظمت ظهورحضرت باب است که از جانب پروردگار، بیان شده

ما چندین عهد داریم : عهد الست ، عهد عرفان ، عهد خدائی ، عهد توحید

در عهد الست خداوند با انسان عهدی بسته که انسان فطرتاً خداشناس باشد . در این عهد وقتی خداوند ارواح را آفرید ، همه را در صحرائی جمع نمود و برای الوهیت خودش عهد گرفت و فرمود **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى (اعراف ۱۷۲)**

عهد دیگری را خداوند برای ایمان به مظهر ظهورش از مردمان گرفته ، هر پیامبریک عهد از پیروان خود برای پیروی از جانشین خود گرفته و عهد دیگری برای ایمان به پیامبر بعد از خود . همچنین هر پیامبری از پیروان خود عهدی برای ایمان به موعود در ایام الله گرفته است . **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَكُلَّنصُرْنَهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (**

آل عمران ۸۱) خداوند از پیامبران عهد گرفته که زمانی که به شما کتاب و حکمت دادیم ، شما آماده کردیم که بر شما رسولی می آید که شما را تصدیق می کند و شما (پیامبران) باید به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید می فرماید اقرار

می کنید؟ و از امت خود عهد مرا گرفتید؟ گفتند اقرار می کنیم. گفت پس شاهد باشید و من هم با شما شاهدم. فَمَنْ تَوَكَّلَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (آل عمران ۸۲) هر کس از رسول من روی بگرداند بعد از این او از فاسقین است. أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَكَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (آل عمران ۸۳) آیا غیر از دین الهی دینی می خواهید؟ همه خلقت به او مومن خواهند شد چه طوعاً و چه اجباراً و ...

این آیه مبارکه هم اشاره به همین عهد اخری است که هیچ نبی نیامده مگر اینکه از پیروانش برای ایمان به موعود عهد گرفته باشد ظهور

مفهوم دیگری که از این کلام مستفاد می شود اینکه با توجه به این که گوینده کلام حجّه بن الحسن امامی در ظل پیامبر اسلام و در سال ۲۵۵ قمری متولد شده بودند و حضرت اعلی خود را نائب او می دانند، با توجه به معنی این آیه، این امام چگونه می توانست، در طول ۶ هزار سال پیامبرانی بفرستند و از همه آنها عهد بگیرد؟ پس مراد از این امام، مشیت اولیه، روح القدس یا جبرئیل است. ولی چون در آن زمان فیض الهی به عنوان حجّه بن الحسن معروف بود لذا حضرت اعلی بنا به ذهنیت مردمان این طور بیان فرموده اند و گرنه منظور حقیقت ظهور مبارک خودشان است

در ادامه با اشاره به داستان سجده ملائکه به آدم، تمثیل می فرمایند که حال هم در عرش، ملائکه شاهد ظهور مبارکند

يا ساعة الفجر اذكري قبل طلوع الشمس من مطلع الباب فان يوم الله قد كان اقرب من اللحم و قد كان الحكم في ام الكتاب مقضياً (ص ۴۶)

ای زمان فجر، یاد آور قبل از طلوع خورشید از مطلع باب، یوم الله نزدیک است و حکم در کتاب قرآن گذاشته شده است

اشاره به قرآن است که آیات بسیاری درباره فجر ذکر گردیده، که اشاره کرده ایم مانند والفجر و لیل عشر (فجر ۱)

ظهور حضرت باب به فجر تشبیه شده که روشنائی اول صبح است و بشارت به طلوع شمس که یوم الله و ظهور حضرت بهاء الله است میدهد. از طرفی می توان تصور کرد که طلوع فجر، مقام بابت آن حضرت و طلوع شمس، ظاهر شدن مقام واقعی و رسالت ایشان باشد و نیز تاکید بر بسیار نزدیک بودن این روز است

یوم الله از اصطلاحات قرآن است که در کتب مقدسه توراہ و انجیل نیز به عنوان روز خدا و ایام الله آمده است. ایام الله به تفسیر احادیث اسلامی سه روز است: یوم ظهور قائم، یوم رجعت و یوم قیامت و از دید ما هر سه یکی است

يا ايها المومنون ما نزل الله آيةً في الكتاب و لا الآفاق و لا في الانفس الا ليعلموا الناس بالحق انّ الذكر لحق من عندالله وهو الله كان بكلّ شيء على الحق القديم عليماً(ص ۴۶)

ای مومنان بدانید خداوند آیه ای نازل نفرموده نه در آفاق و نه در انفس مگر اینکه مردمان بدانند ذکر الله حق است از

جانب خدا

به صراحت می فرمایند ظهور ذکر از جانب خداوند است، نه از جانب امام و همه نشانه ها در آیات الهی موجود است و اشاره به قرآن کریم است **سُنِرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ** (فصلت ۵۳) که این آیه قرآنی درباره خداوند است که نشانه های او در طبیعت و جامعه مشهود است. از دیدگاه اهل بهاء، منظور از نفس، نفس الله یا قائم مقام خداوند است و نشانه های خداوندی هم در طبیعت است هم در مظاهر ظهور و حدیث **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ** مدلل بر این معنی است.

لذا آیه مبارکه را می توان اینگونه معنی نمود که هر آنچه در قرآن نازل شده و هر آنچه در طبیعت (شاید بتوان گفت، افراد جامعه) هست، از نشانه های ظهور ذکر است. اشاره به تحولات شدید و سریع اجتماعی در قرن نوزدهم میلادی است. تا قبل از آن در هر قرن اختراعات انگشت شمار بودند و درست از لحظه زمان ظهور، انفجاری در اختراعات و

ارتباطات ایجاد شد. برای رفت و آمدها مانند شش هزار سال پیش، از چهار پایان استفاده میشد و ارتباطات در برخی نقاط پیشرفته تر، در حد روزنامه بود، ولی در طی صد سال شاهد ظهور هواپیما و اتومبیل شد. کتب آسمانی را هم اگر با دید عرفانی مطالعه کنیم همگی راجع به این ظهور مبارک است. از جمله سور قرآنی می توان سوره نباء و بینه را نام برد که تماماً به این مطلب اشاره دارد

تعبیر دیگری که می توان از انفس نمود، وجود افرادی است که به ظهور مبارک بشارت می دادند از جمله در ایران مکتب شیخیه، شیخ احمد و سید کاظم معروف بودند ولی در نقاط دیگر ایران نیز افرادی بودند که قرب ظهور را یادآوری می نمودند، و از قبل نیز بزرگانی از جمله حافظ شیرازی، شاه نعمت الله ولی، لاری که شاعر شیرازی و نابینا بود و عطار و مولانا، و در غرب می توان ویلیام میلر و ادونتست ها را نام برد که زمان و محل دقیق ظهور را مشخص نموده بودند. سالها قبل از ظهور، بنایی بسیار مشابه به کعبه در شیراز بنا گردیده (پشت شاه چراغ) که هنوز موجود است و به فرموده مبارک در بیان فارسی، این بنا تمثیلی از بنای واقعی است و سازنده آن ملهم بوده است

**يا اهل العرش اسمعوا ندائی من حول النار انى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى و اقم الصلوة للذکر الاکبر
خالصاً من دون الناس فان ربکم الله الحق لحق و ان الذین يدعون من دونه فاولئک اصحاب
النار علی العدل و ان الذکر قد کان علی الصراط الخالص بالخط القیم حول النار مستقیماً (ص ۴۶)**

ای اهل عرش ندای مرا از حول آتش بشنوید، جز من خدائی نیست و فقط مرا پرستید، نماز را فقط برای ذکر الله بپا دارید زیرا خداوند حق، حق است و کسانی که جز او موعودی را می پرستند از اصحاب نارند و حسابشان با عدالت است و همانا ذکر الله بر صراط مستقیمی است که حول نار کشیده شده است

گوینده بیان، حجه بن الحسن است که مکلم طور است و آتش هم حضرت نقطه اولی است که شعله آن به نداء الهی مرتفع است ولی در حقیقت، ایشان، حقیقت شجره الهی هستند

این آیه مبارکه تلمیح آیه قرآنی **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي** (طه ۱۴) که وقتی موسی نزدیک درخت می رسد، درخت شروع به صحبت می کند و این آیه را می خواند

يا اهل الارض لاتسلکوا مع الذکر الاکبر مما قد فعلت الامیة بالحسین علی غیرالحق فی الارض المقدسة تالله الحق انه هوالحق و کان الله علیه شهیداً (ص ۴۶)

ای اهل ارض آنگونه که بنی امیه در ارض مقدس به غیر حق با حسین رفتار کردند، با ذکر رفتار نکند قسم به خداوند که ذکر الله حق است و خداوند برحقانیت او شاهد است

و ان الله قد عرض ولايتنا علی السموات و الارض و الجبال فایین ان یحملنها و اشفقن منها فحملها الانسان ذکرالله الکبیر هذا علیاً(ص ۴۶)

خداوند ولایت مرا (امام) بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمود و آنها اباها کردند از حمل آن و به هراس افتادند. و انسان کامل که ذکر الله است این بار امانت را به دوش گرفت

این مطلب اشاره به قرآن است «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب ۷۲) در باره این امانت الهی برخی معتقدند معرفت الله است و برخی آن امانت را ولایت می دانند که حضرت علی می فرمایند این ولایت ما (محبت اهل بیت) بود که کسی تحمل آن را نداشت و ائمه آن را تحمل نمودند

حضرت اعلی این آیه را تبیین فرمودند و تحقق آن را هم تأیید نمودند. آن امانت، ولایت مطلقه الهیه است که از عظمت آن، هیچ چیز حاضر به حمل آن نبود و ذکرالله آن را قبول نمود

و لذا قد كان في كتاب الله الحفيظ على اسم المحيط ظلوماً وفي ايدي الناس ممن لا يعرفه من حكم الكتاب على حكم الكتاب جهولاً (ص ٤٧)

لذا در کتاب خداوندی، این انسان (مظهر الهی که این بار را بر دوش کشید) ظلم است و در دست مردمانی است که
اورا نمی شناسند و قدر و مقامش مجهول است

حضرت عبدالبهاء نیز می فرمایند منظور از ظلم و جهول ، مظلوم و مجهول است . مقام و عظمت ایشان هنوز برای ما
نیز مجهول است با اینکه فلسفه امر بهائی از حضرت نقطه اولی است از جمله وحدت مظاهر ظهور ، وحدت عالم انسانی ،
تعلیم و تربیت ، عدم خشونت ، نظافت و پاکی و...

در زمان حضرت بهاء الله اکثر بایانی که بهائی شدند ، ایشان را فقط به دید مبشر جمال قدم شناختند و کمتر به آثار
مبارکه حضرت نقطه اولی توجه شد . جمال مبارک ، مقام ایشان " ظهور قلم " ذکر می نمایند و در لوح احمد می
فرمایند " انه لسلطان الرسل و كتابه لام الكتاب " و در کتاب ایقان و الواح صیام ، القاب فخیمه ای درباره ایشان فرموده
اند و حدیث ۲۷ حرف را به ظهور ایشان تعبیر می فرمایند

از طرفی شخصی مانند نیکلای دبیر اول سفارت فرانسه در رشت ، بیش از ۲۵ سال در آثار حضرت باب تحقیق کرد و
بیان عربی و فارسی را به فرانسه ترجمه نمود . تاریخ بسیار خوبی به نام " تاریخ سید علیمحمد باب " نوشت . در اواخر
عمرش ترجمه تاریخ نبیل به دستور حضرت ولی امرالله برایش ارسال شد که بسیار خوشحال شد که به آئین باب توجه
شده و تاریخ آن حضرت به انگلیسی ترجمه شده . ترجمه تاریخ نبیل به انگلیسی به نام مطالع الانوار (خورشیدهای تابان)
توسط حضرت ولی امرالله برای شناساندن مقام آن حضرت به غربیان بود

حضرت باب در بیان فارسی می فرمایند از عمر عالم ، ۱۲۲۱۰ سال گذشته است . در حالی که میلیونها از عمر زمین می گذرد . در حدیث اسلامی می فرمایند از آدم تا خاتم ۶۱۰۳ سال گذشته است که شامل شش ظهور الهی بزرگ بوده که دو برابر آن مساوی ۱۲۲۰۶ است

کتاب بیان در سال چهارم ظهور نازل گشته که مصادف سال ۱۲۲۱۰ می باشد . منظور این است که عظمت ظهور مبارک به اندازه شش ظهور قبل است

حضرت باب در بیانی میفرمایند عالم انسانی در ظهور من به سن ۱۲ رسید و با ظهور من یظهرالله به ۱۴ سالگی می رسد یعنی بلوغ جامعه بشری

**فسوف نعذب الذین حاربوا الحسین علی ارض الفرات من اشدّ العذاب و بأس النکال علی الحق بالحق
عظیماً (ص ۴۷)**

به زودی ما کسانی را که در کربلا با حسین جنگیدند عذابی شدید و مجازاتی سخت می‌دهیم که حقیقتاً عظیم است

این مطلب دومفهوم دارد

حضرت اعلی به حروف حی فرمودند که هنگام بازگشت از سفر مکه به کربلا خواهند رفت و نیز فرمودند که در ایران مومنین را جمع کنند و به کربلا بروند . در آنجا شمشیر می کشیم تا از بازماندگان قاتلان حسین انتقام بگیریم و عاشورایی دیگر بر پا کنیم

در طول پنج شش ماه سفر مکه ، حضرت اعلی اعراض و انکارها را دیدند ، به حَسَبِ ظاهر بداء حاصل شد و هنگامی که به مدینه رسیدند پیغام دادند که من از همان راهی که آمدم به شیراز بازخواهم گشت . این اقدام شاید برای این بود که به مردمان بفهمانند که شما چندان هم منتظر موعود وقائم نیستید و باید بستراین انقلاب هم مهیا باشد و همین اتفاق

امتحانی شد برای برخی از مومنین از جمله ملا جواد ، پسر خاله جناب طاهره و میرزا ابراهیم شیرازی و عبد العلی هراتی که مخالفتها کردند و صدماتی به امر مبارک وارد آوردند و بهانه شان این بود که سید باب نمی دانست برنامه اش چیست و چه می خواهد بکند . اینان در آثار به عنوان عجل و سامری و خوار لقب گرفتند ولی حضرت باب در آثار خود ذکر نموده اند که علت این که به کربلا نرفتم این بود که نمی خواستم موئی از کسی کنده شود و خونی از بینی بریزد ... چرا که اگر بایان چنین اقدامی می نمودند همگی قتل عام می شدند

مفهوم دیگر این است که قدرت را از صاحبانش بگیرد و به افراد دیگری بدهد همانند فرمایش قرآن " وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ" (قصص ۵) و داستان انجیل که شخصی تاکستانی داشت ... که قبلا صحبتی در این زمینه داشتیم

**الله يعلم قلب الحسين و حره من العطش العظيم و صبره في الله الاحد القديم و قد كان الله عليه
بالحق شهيداً(ص ۴۷)**

خداوند از قلب حسین و حرارت تشنگی او و صبرش در امر الهی آگاه است و خداوند خود شاهد است شاید اشاره به این مطلب باشد که حسینی که ظاهر خواهد شد نیز مبتلا به این سختی ها خواهد بود و طایفه قاجار، رجعت بنی امیه است

**اسمع نداء ربك على الجبل السينا انه لا اله الا هو و انا العلي بما قد قدر الله في ام الكتاب
مستوراً(ص ۴۷)** ندای خداوند را بر جبل سینا بشنو که جز من خدائی نیست و منم علی و آنچه خداوند در کتاب قرار داده است

انبیاء الهی به جبل تشبیه می شوند و اشاره به نام حضرت اعلی است . در احادیث اسلامی عنوان گردیده که قائم دارای دو نام است . نام اصلی او محمد است و نام دیگر گاهی احمد ذکر گردیده و تلویحاً " ذو اسمین علیین " است که در تشیع دو اسم برتر یکی محمد است و دیگر علی

در کتب غیبت آمده است که حضرت محمد فرمود نام علی مقدم بر اسم من خواهد بود

در تفسیر آیه قرانی وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (زمر ۶۹) امام فرمود منظور از ربّ ، امام زمین است . ربّ در ابجد مطابق عدد ۲۰۲ است و علیمحمد هم ۲۰۲ است . در آثار بر کلمه علی تاکید زیادی گردیده است

**هذا كتابٌ قد انزلناه مبارك بالحق مصدق علي الحق ليعلم الناس ان حجة الله في شأن الذكر كمثل
الحجته لمحمد خاتم النبيين و قد كان الامر في ام الكتاب عظيماً (ص ۴۷)**

این کتابی است مبارک که آن را به راستی نازل نمودیم ، تصدیق کننده حق (کتاب قبلی) است تا مردمان بدانند حجت خدا بر ذکر الله مانند حجت اوست بر محمد خاتم النبيين ، و امر در کتاب ، عظیم مقدر شده است

مجدداً صحبت از نزول آیات می فرمایند که خاص خداوند بر مظاهر ظهور است

حجت رسول اکرم " فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ " بود وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره ۲۳) لذا می فرمایند حجت بودن آیات در ام الكتاب عظیم است . حضرت اعلی در کتاب دلائل السبعة نیز هفت دلیل در حجیت آیات ذکر می فرمایند که هیچ حجتی با آن مقابله نمی کند . یکی از آثارش ، تحولاتی است که در انسانها و جامعه ایجاد می نماید

این آیه مشابه آیه قرآن است "نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ" (آل عمران ۳) و نشانه اعتقاد ما به ادیان گذشته است . بزرگترین حجتی که خداوند در قرآن بر حقانیت حضرت محمد قرار فرموده

حجیت آیات است و همین حجیت را برای حقانیت حضرت باب نیز قرار فرمود . حضرت باب می فرماید خداوند حجت را تعیین می کند نه مردمان که هرکس به میل خود حجتی قرار دهد . يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ (شوری ۲۴) اراده خداوند این است که امرش را با کلماتش محقق نماید . أَوْلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (عنكبوت ۵۱) آیا کافی نیست که بر تو کتابی نازل کردیم که خوانده می شود و در آن رحمت و ذکر است برای مومنین . ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (بقره ۲) این کتابیست که شکی در آن نیست و هدایت بخش مومنین است . پس آیات هدایت بخش است . فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعَدَ اللَّهُ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (جاثیه ۶) پس به کدام سخن جز به آیات الهی مومن می شوند . هیچ آیه ای در قران کریم یافت نمی شود که در اثبات حقانیت پیامبر جز آیات ذکر شده باشد . حجت الهی در این ظهورهم آیات است

و اما مسئله خاتم النبیین

حضرت باب و حضرت بهاء الله ، لقب خاتم النبیین را برای حضرت محمد به کار برده اند

این عبارت فقط در یک سوره قران مذکور شده « ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا » (احزاب ۴۰) محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست و لکن رسول خدا و خاتم النبیین است و خداوند به هر چیزی داناست و این مطلب از بزرگترین شبهات مسلمین نسبت به ظهور بعد است و معتقد شدند که پیامبری پس از محمد نخواهد آمد و وحی الهی منقطع گردیده و کتابی نیز نازل نخواهد شد و معتقدند که مهدی خواهد آمد که رهبر روحانی و اجتماعی است . ولی اگر هدایت حضرت محمد به عنوان رهبر دینی کافی بود ، چرا مهدی می آید ؟ حضرت محمد که صاحب وحی بود به همراه ۱۱ امام ، صلح و عدالت را در جهان مستقر نمود ، امام مهدی چگونه در ظل قران و شریعت این کار را می کند ؟ لذا روشنفکران ! اسلامی مانند دکتر سروش ، مسئله خاتمیت و قائم موعود را متضاد می دانند .

با تفکر در این آیه مبارکه قرآنی ، ارتباطی بین جمله اول و دوم نمی بینیم و در انتها هم می فرمایند خداوند بر هر چیزی عالم است که به نظر می رسد باید بر انقطاع وحی قادر باشد نه عالم .

حضرت محمد دختر عمه ای به نام زینب داشت و غلام آزاد کرده ای به نام زید که او را به پسر خواندگی خود قبول کرده بود . حضرت رسول زینب را برای زید خواستگاری می فرماید و زینب و برادرش به تصور اینکه حضرت رسول برای خود خواستگاری نموده اند رضایت میدهند ولی بعد از وقوف بر جریان ، جواب خود را پس می گیرند . " وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا " (احزاب ۳۶) هیچ زن و مرد مومنی را سزاوار نیست از آنچه را که خداوند و پیامبر مقدر فرموده ، اعراض نماید و هر کس مخالفت کند با خدا و رسولش ، گمراه است . منظور این است که اعتراض شما باطل است و آنها نیز بواسطه این آیه رضایت می دهند . روایت است که روزی آن حضرت به خانه زید می رود و زینب در حیاط حمام میگرفت و یا سرش را می شست . حضرت رسول او را میبیند و می فرماید «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» و زینب می شنود و وقتی زید به خانه می آید برای او تعریف می کند . زید میگوید که تو به دل پیامبر افتادی پس من تو را طلاق میدهم تا همسر او شوی . زید نزد پیامبر رفته و می گوید می خواهم همسرم را طلاق دهم و پیامبر به زبان او را نهی فرمود «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» (احزاب ۳۷) ای پیامبر زمانی که بر کسی که خداوند به او نعمت ایمان داده و تو نیز به او نعمت (آزادی) دادی میگفتی همسرت را نگه دارو از خدا بترس و دردت پنهان کردی آنچه را که خداوند آشکار کننده آن بود و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی . هنگامی که زید نیازش را از

آن زن به سرآورد (و از او جدا شد) ، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده هایشان- هنگامی که طلاق گیرند- نباشد و فرمان خدا انجام شدنی است .

بالاخره پیامبر راضی میشود و زید همسرش را طلاق میدهد و پس از تمام شدن عده ، پیامبر زید را به خواستگاری می فرستد و زینب همسر پیامبر می شود و این چنین به حلیت ازدواج با عروس ناتنی حکم داده می شود . زیرا این عمل نزد اعراب بسیار زشت بود و ازدواج با عروس واقعی و ناتنی هر دو بسیار مذموم بود لذا مومنین و غیر مومنین همه معترض شدند پس این آیات نازل گردید که محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست یا پیامبر با عروس واقعی خود ازدواج ننموده و ازدواج با عروس ناتنی اشکالی ندارد .

حال سؤال این است که این جریان با خاتم النبیین چه ارتباطی دارد که در انتهای آیه ذکر گردیده و زیر بنای یکی از مهمترین اعتقادات مسلمین گردیده . پس از معنی این ایه چنین مفهومی بر نمی آید و این تنها آیه ای در قرآن است که عبارت خاتم النبیین در آن ذکر گردیده در حالی که درباره مسائل ساده تر مانند نماز و خمس و زکاة دهها آیه موجود است و یا جهاد که از فروع دین است بارها ذکر گردیده ولی یک اصل اعتقادی دین فقط یکبار و در رابطه با ازدواج و در سوره احزاب که درباره زندگی شخصی پیامبر است ، ذکر گردد .

برخی از مفسرین اسلامی این آیه را به رسول خدا و پدر امت معنی نمودند و در احادیث آمده است که اگر پیامبر پسر داشت آخرین پیامبر نبود .

در آثار حضرت اعلی و حضرت بهاء الله نیز این القاب بر حضرت محمد اطلاق گردیده حضرت بهاء الله در بیانی می فرمایند "الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرسالة و النبوة" ، (مجموعه اشراقات ص ۲۹۳) هم چنین "ان الله تبارک و تعالی بعد الذی ختم مقام النبوة فی شأن حبیبہ.. و وعد العباد ببلقائه یوم القیامه لعظمه ظهور البعد" ()

جواهر الاسرار) همچنین می فرمایند از ختمیت خاتم ، مقام این یوم ظاهر و باهر ... که این القاب معانی مختلفی دارند و هیچ یک به معنی انقطاع و اتمام رسالت و هدایت نیست لذا با توجه به اثار مبارکه می توان گفت خاتم به مفاهیم ذیل در اثار مبارکه آمده است

۱- به عنوان لقب و برای تجلیل و تزئین از مقام آن حضرت است .

۲- معنی خاتم برای گذشتگان است . ختمیت مربوط در دوره و زمان خود است و مطلق و همیشگی نیست . مثل آخر هفته ، آخر صنف ، نهایت زیبایی ، نهایت مهربانی و ...

۳- در احادیث می فرمایند خاتمیت تا یوم قیامت (ظهوری دیگر) است ، حَلالٌ مُحَمَّدٍ حَلالٌ الی یوم القیامه و حرامه حرامٌ الی یوم القیامه (اصول کافی ج ۱ ص ۵۸) منظور تا ظهور بعد است که دین و احکام تازه ای می آید . حدود شرعی اسلام تا قیامت است و قیامت ، ظهور جدید است . این مفهوم را حضرت بهاءالله در لوح ایوب فرموده اند که محمد خاتم است تا یوم قیامت .

۴- نشانی از اتمام دوره رسالت و نبوت است و دلیل بر این نیست که ظهورات عظیمتری واقع نشود . مانند اتمام دوره تحصیلی ابتدایی و متوسطه که سر آغازی برای تحصیلات عالی است ... حضرت بهاءالله می فرمایند محمد خاتم الانبیاء است چون ظهور من ، به شأن نبوت و رسالت نیست ، به شأن الوهیت است . پس دلیل خاتمیت آن حضرت عظمت ظهور بعد است که ظهورالله است .

حضرت اعلی در توقیع خال به دائی خود که دعای قائم را زیاد زیارت می نمودند فرمودند از آنجا که ظهور من به شأن نبوت و ولایت نبود ... بلکه به شان ظهورالله بود ...

در هر دوری اصطلاحات خاصی برای فرستادگان الهی و هادیان بشر بکار رفته است . هیچگاه حضرت مسیح به عنوان رسول یا نبی خوانده نشده اند، ولی بنی اسرائیل ۴۸ نبی داشتند (انبیاء بنی اسرائیل) و در دین اسلام اصطلاح امام وجود دارد .

امر مبارک دوره جدیدی است و اصطلاحات و مقامات و شئون جدیده دارد .

در بحار الانوار حدیثی آمده است که حضرت محمد به حضرت علی فرموده اند یا علی انا خاتم الانبیاء و انت خاتم الاوصیاء .

اگر خاتم الانبیاء به معنی آخرین پیامبر باشد ، خاتم الاوصیاء هم به معنی آخرین وصی است . پس سایر ائمه اطهار چه توجیهی دارند ؟

در حدیثی در وصف مهدی آمده است که حضرت محمد فرمود: انا قمت فی اول الزمان بالمدین وهو یقوم بالمدین فی آخر الزمان و از این احادیث بسیار است

ان هذا الذکر بقیة الانوار و هو خیر لکم ان کنتم بالله العلی بالحق علی الحق امیناً (ص ۴۷)

این ذکر بقیة الانوار است و او خیر است برای شما اگر امین خداوندی هستید

بقیة الانوار همان بقیة الله به معنی باقی مانده انوار الهی است که در قرآن می فرمایند بَقِیَّتُ اللّٰهِ خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ (هود ۸۶) و در عرفان شیعی از القاب امام زمان (و گاهاً حضرت علی) است . به تعبیر حضرت ولی امر الله ، به من یظهر الله نیز اطلاق میگردد از جمله دعای حضرت اعلی که می فرمایند یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک ... حضرت باب میفرمایند به اعتقاد شیعی ، منظور از بقیة الله ، بقیة سفرا و رسولان الهیست و حال به جای آن بقیة الانوار می فرمایند . مظاهر ظهور شمس حقیقتند پس ائمه ، انوار الهی هستند و حضرت باب باقی مانده و آخرین این بقیة الانوار است که

دراعتقاد شیعی در جرگه ائمه هستند و گرنه امام دارای چنین مقاماتی نیست ، امام در ظل پیامبر است و تخطی از شریعت نمی نماید و دارای وحی نیست . حال آنکه ایشان آیات نازل می فرمایند و مظهر کلی الهی اند . پس در اصطلاح ایشان امامند زیرا مردمان منتظر امامی هستند که ترویج اسلام کند و حواشی و زوائدی که به آن افزوده شده را مطهر کند و الا تخطی از اسلام نمی نماید

از حضرت صادق روایت شده که فرمود: الاسلام بدا غریباً و سيعود غریباً كما بدا و طوبی للغرباء، (غیبت نعمانی باب ۲۲) اسلام با تنهایی و غربت شروع شد و به زودی غریب می گردد. پس خوشا به حال غریبان راوی می پرسد منظورت چیست امام می فرماید دعوت کننده ما دعوت خویش را از نو سر می گیرد همانطور که رسول الله دعوت خود را شروع کرد

لذا ظهور ایشان برای تجدید آداب و سنن و دین و شریعت الهی و اسلام (به معنی عام : تسلیم بودن در برابر دین حنیف) است

وانا نحن قد ارسلناك الى كافة الخلق باذن الله باياتنا و سلطان الاكبر هذا الذي قد كان على الحق بالحق اميناً (ص ۴۷)

ما تو را باذن خداوند بسوی تمامی بشر فرستادیم با آیات خود و سلطنت اکبر که براستی برای خداوند امین است .

در قرآن نیز می فرمایند وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا (سبأ ۲۸) پس ندا و دعوت حضرت باب جهانیست و مخصوص قوم و ملت خاصی نیست و این آیات حاکی از مقام عظیم نقطه اولی است و همانطور که قبلاً هم گفتیم ، قیوم الاسماء ، درباره مقام نقطه اولی است .

يا قرءة العين فاستقم كما امرت و لا تحزن عن المشركين و كلمتهم فان الله ربك بالحق الاكبر يقضى
يوم القيامة فيهم و هو الله كان على كل شئ شهيداً (ص ۴۷)

ای قرءة العين مستقیم باش همانطور که امر شده ای و از (اعمال و رفتار) مشرکان و سخنانی که در حق تو می گویند ،
محزون مباش ، خداوند در روز قیامت به حساب آنان رسیدگی خواهد کرد و خداوند بر هر چیزی شاهد و گواه است .

اشاره به آیه قرانیست که جمال قدم در ایقان مبارک ، قول حضرت محمد را ذکر می فرمایند " شَيْبَتِي الْآيَاتِيْن " یعنی
پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است . " و ان ایه این است فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ (هود ۱۱۲)
بود .

و نیز در کتاب ایقان می فرمایند " و از جمله دلایل حقانیت آن حضرت ، استقامت آن جمال ازلی بر امر الهیست که یکه
و تنها امری را مدعی شدند که مخالف جمیع نفوس از وضع و شریف است و تا نفس اخیر بر امر الهی مستقیم و پا بر جا
بود تا بالاخره به شهادت رسید "

استغاثه مظاهر ظهور که گاهی در راز و نیازشان با حق هست ، شرح حال ماجراست مانند لوح احتراق ، در واقع شکوه و
ناله نیست ، بیان بلایا و رزایاست لذا در پایان لوح مبارک احتراق می فرمایند اگر بلایا نبود حب تو چگونه ظاهر می شد
؟ و اگر این صدمات نبود صبر تو چگونه بر عالمیان ظاهر می شد ؟

ان هذا الدين عند الله سرّ دين محمد فاسرعوا الى الجنة والرضوان الاكبر عندالله الحق ان كنتم
بآياته على الحق صابراً و شكوراً (ص ۴۸)

این دین ، نزد خداوند سرّ دین محمد است پس بشتابید به جنت و رضوان اکبر که نزد خداوند است ، اگر به آیات الهی
به راستی صابر و شاکر هستید .

این آیه مبارکه از جمله اشارات ظریف قیوم الاسماء است که این دین ، سرّ و حقیقت دین محمد است . آن ظاهر است و این باطن آن . اگر حواشی دین محمد را حذف کنید به دین من می رسید .

منظور از جنت هم عرفان و رضای مظهر الهی و کمال و بلوغ است .

**یا عبادى هذه ايام الله الذى قد وعدكم الرحمن فى كتابه فاذكروا لله فى سبيل هذا الذى ذكر الاكبر على
الحق بالحق كثيراً (ص ۴۸)**

ای بندگان من این ایام، ایام الله است ، ایامی که خداوند در کتابش (قرآن) به شما وعده داده پس خداوند را بواسطه ذکرالله بسیار ذکر کنید که به وعده خود وفا کرد .

اشاره به اینکه حضرت نقطه اولی موعود قران و اسلام هست و حال این موعود تحت عنوان ظهورالله طبق بیان قران ظاهر شده و این ایام نیز ایام الله است

**و ان الله قد اذن الذکر فى الکلام بما شاء على ما شاء ، و ما شاء فى شىء الا کما شئنا على الحق و ان
الله کان بكل شىء شهيداً (ص ۴۸)**

خداوند به ذکر اجازه داده است در کلام هر چه بخواهد بیان کند ولی او بیان نمی فرماید مگر آن که ما بخواهیم . و بطور کلی نزول آیات و اثار از مظهر امر است که انرا به خداوند نسبت می دهد والا خداوند والاتر از سخن گفتن و آیات نازل کردن است و به هیچوجه امکان سخن گفتن خداوند منطقی نیست

**و انا نحن قد تکلمنا فى الشجرة الطور باذن الله لموسى و انا قد اظهرناک من نور اقل من سم ابره
على الطور و من عليها فاندک الجبل و قد کانت هباء منثوراً (ص ۴۸)**

به اجازه خداوندی ما در طور با موسی سخن گفتیم و ما ذره ای از نور تورا در آنجا ظاهر کردیم و برکوه تجلی کردیم که کوه منفجر شد و به غبار پاشیده شده تبدیل شد .

آن مکلم طور که با موسی سخن گفت که اینجا وادی مقدس است کفشهایت را در بیاور، مشیت اولیه بود (حجه بن الحسن ، نقطه اولی) بود و می فرمایند آن انفجاری که موسی و همراهانش دیدند و بیهوش شدند (داستان موسی در سوره طه) ، ذره ای از نور تو بود ای باب ، که برکوه متجلی کردیم و تحمل نیاورد

اشاره به عظمت ظهور حضرت باب دارد

**يا اهل الارض فوربكم انكم ستفعلون ما فعل القرون فانذروا انفسكم بانتقام الله الكبير الاكبر فان الله قد
كان على كل شئ قديراً (ص ۴۸)**

ای اهل ارض قسم به خداوند شما عمل خواهید کرد آنگونه که گذشتگان عمل کردند پس خود را به انتقام الهی انداز دهید و خداوند بر هر چیزی قادر است .

در قرآن می فرمایند: مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا اسراء ۱۵ یعنی ما عذاب خود را بعد از ارسال رسل بر مردم نازل می کنیم و نیز: فَاسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ (نحل ۳۶) در تاریخ سیر کنید تا بدانید عاقبت مکذبین آیات چه بوده . قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ (انعام ۳۱)

مجازات الهی همواره پس از ظهور الهی واقع گردیده ، چون مردم اقبال نمی کنند لذا مجازات الهی انجام میشود مثل سلب قدرت ، سلب ثروت ، ذلت و حقارت و نیز عذاب ظاهری مانند جنگ و کشتار و زلزله و سیل ...

عبارت " انتقام کبیر " در آثار حضرت ولی امرالله زیاد به چشم می خورد. در توفیق قد ظهر یوم الميعاد می فرمایند کدام پادشاه از امر مبارک حمایت کرد ؟ کدام عالمی از امر حمایت کرد ؟

حضرت عبدالبهاء سه سال در ممالک غربی سخنرانی نمودند و تذکر دادند که جنگ نزدیک است و بالکان مانند اتاقی از بمب است کسی توجه ننمود . می فرمایند خداوند دو ظهور الهی فرستاد و یک قرن به بشریت فرصت داد تا خود را تطهیر کند که نکرد . لذا خداوند با ظهور جنگ جهانی اول و دوم مردمان را به عذاب رساند و این دو جنگ مجازات بشریت بود چراکه عده ای مسبب بودند و کفر ورزیدند و معرض بودند ، کشتند و سوزاندند و از طرفی احبا ، کوتاهی کردند و به وظایف خود عمل نکردند لذا همگی به عذابی مبتلا شدند که سبب تطهیر است که اگر منقلب شوند بشر به صلح و آشتی میرسد و گرنه بلای دیگری در پی خواهد بود . جمال مبارک می فرماید : گمان میرید آنچه مرتکب شده اید از نظر محو گردیده قسم به جمال که جمیع اعمال شما با قلم جلی ثبت شده ، براستی می گویم بلای ناگهانی شما را در پی است ...

حال حضرت باب می فرماید عمل شما مثل عمل گذشتگان خواهد بود لذا انتقام خداوند دامنگیر شما خواهد شد . ولی تشیع معتقد است هنگامی که امام زمان ظهور نماید صلح و داد در زمین مستقر می شود و این انتقاد را به حضرت باب می کنند که پس چرا صلح و داد ایجاد نشد و برعکس کشتار بیشتر شد و خود ایشان هم مورد ظلم قرار گرفت . تاریخ مطابق وعده الهیست که اگر اعراض کنید عذاب الهی واقع می شود . مانند بیماری که نزد پزشک می رود ولی به دستورات پزشک عمل نمی کند مسلماً بیماری او صحت نمی یابد و وخیم تر هم می شود . حضرت باب موعود اسلام بود و نتیجه ظهورش صلح و سلام بود اگر به کلام او توجه می کردند. ولی خونس را ریختند ، پیروانش را کشتند و آثارش را سوزاندند لذا باید مجازات شوند .

بد می کنی نیک طمع می داری هم بد باشد سزای بد کرداری

با اینکه خداوند کریم است و رحیم گندم ندهد بار چو جو می کاری (مولوی)

يا قره العين انك انت النبا العظيم في ملاء الاعلى و على ذلك الاسم عند اهل العرش قد كنت بالحق معروفاً (ص ۴۸)

ای قره العين تو در ملاء اعلى نباء عظيم هستی و در بين مومنين واقعی به این نام معروف هستی

نباء به معنی خبر است و جزء سی ام قرآن با سوره نباء آغاز شده : عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ . الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ .
كَلَّا سَيَعْلَمُونَ . ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (نباء ۵-۱) درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند . از آن خبر بزرگ که در باره آن با
هم اختلاف دارند . نه چنان است به زودی خواهند دانست . باز هم نه چنان است بزودی خواهند دانست .

مفسرین شیعی نباء را " علی ابن ابیطالب " می دانند و اهل سنت نباء عظیم را روز قیامت تفسیر نموده اند که بنا بر مفهوم
سوره مبارکه در آن اختلاف نظر دارند و معتقدند هرآنچه درباره آن تصور نموده اند باطل است و مفهوم آن در آینده معلوم
می شود .

و نیز در قرآن آمده است قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (صاد ۶۷) وَكَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (صاد ۸۸) اوست خبر
عظیم و شما از آن اعراض خواهید کرد ... و خبر او را بعد حین خواهید شنید .

«حین» بر اساس حروف ابجد ۶۸ است . لذا «بعد حین» یعنی در سال ۶۹ خبر عظیم ظهور جمال مبارک بلند شد و این آیه
در تفاسیر شیعی و تفاسیر شیخ احمد احسائی به ظهور امام زمان تفسیر شده است و حضرت باب نیز در دلائل السبعه
چنین بیان داشتند و در لوح احمد نیز ذکر گردیده و تخبر المنقطعین بهذا النباء الذی فصل من نباء الله...

ولی همواره اختلاف بر سر نوع نباء عظیم موجود بوده که آیا مظهر الهی است ؟ مقامش چیست ؟ چه شخصیتی دارد ؟
ولی همه تصورات و اوهام بود .

حال حضرت باب می فرمایند من همان نباء عظیمی هستم که قرآن وعده داده بود و حضرت محمد از امتش عهد انرا گرفته است . در اثار مبارکه بهائی نباء عظیم به ظهور حضرت بهاء الله نیز تفسیر شده است

يا ايها المومنون ء انتم لفي شك مما يدعوكم الذكر اليه و انه الحق بالحق قد كان في الحق مشهوداً(ص ۴۹) ای مومنان آیا شما در آنچه باب شما را بان دعوت می کند در شك هستید او حق است

افبالباب شك انه قد كان ممسك السموات و الارض باذننا و ان الله كان بما تعلمون خبيراً (ص ۴۹)

آیا درحقانیت باب شك دارید در حالی که به اجازه ما قدرت زمین و آسمان به دست اوست و خدا به آنچه شما می دانید آگاه است.

و ما انا الا بشر مثلکم یمن الله علی کما شاء بماشاء و ما کان لامرربکم الرحمن فی ام الكتاب تحديداً (ص ۴۹)

من بشری مانند شما هستم خداوند بر هر کسی که بخواهد منت می گذارد و خداوند در کتابش محدودیتی برای ارسال رسل قائل نشده.

در قرآن می فرماید **رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (غافر = مومن ۱۵)** بلند کننده مرتبه هاست روح القدس را به هر کس بخواهد القاء می کند تا مردمان را انداز نماید .

خداوند هیچ گاه ارسال رسل را تحدید نکرده و در آیات بسیاری فرموده که ظهورات الهی تا خداو خلق خدا هست ، مداوم و مستمر است . لذا اهل بهاء معتقدندعالم محتاج نفثات روح القدس است . زیرا انسان به تربیت و مربی الهی محتاج است.

در قرآن می فرماید سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (اسراء ۷۷) سنت و روش ما ارسال رسل بوده و در روش ما تغییری نمی یابید **يَا بَنِي آدَمِ إِذَا تَبَيَّنَّكُمْ رَسُولٌ مِّنْكُمْ يُقَصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** (اعراف ۳۵) ای بنی آدم رسولانی بر شما و از نوع شما خواهند آمد و آیات مرا برای شما قرأت خواهند کرد کسانی که اهل تقوی باشند خوفی در آنها ایجاد نمی شود. این آیه خطاب به عموم انسانهاست و آمدن رسول با فعل مضارع و با تاکید (نون تاکید ثقیله که بر امری حتمی دلالت دارد) آمده است و در سه آیه قبل می فرماید: **قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ (۲۹)** و نیز **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي (اعراف ۳۱)** و نیز **قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ** سه آیه پشت سر هم خطاب به امت اسلام است و می فرماید که پیامبرانی (نه یک پیامبر) حتما خواهند آمد و آیات مرا بر شما خواهند خواند. این آیات و آیات دیگر در سوره یونس و ... دلالت بر استمرار و ارسال رسل دارد .

ان الله قد اوحى الىّ على الحق في بيت الكعبة انى انا الله لا اله الا انا قد اصطنعتك لنفسى واخترت الذكر لنفسك فما من نفس قد اطاعتك في سبيل الباب الا فله قد كان اجر الآخرة بالحق على الحق مكتوباً(ص ۴۹)

خداوند به من در بیت کعبه وحی فرستاد که جز من خدائی نیست من تو را برای خود خلق کردم و ذکر الله را برای تو اختیار نمودم و هر کسی که تو را از طریق باب اطاعت کند بی گمان برای او در آخرت اجر عظیمی نوشته شده است.

در این آیه مبارکه مجدداً سه شخصیت قیوم الاسماء را میبینیم که کلام از جانب حجه بن الحسن است که می فرماید خدا در کعبه بمن وحی کرد که ترا (حجه بن الحسن) برای خودم (خدا) و ذکر الله (حضرت اعلی) را برای تو (حجه بن الحسن) اختیار کردم. از طرفی اشاره به برنامه سفر مکه آن حضرت نیز هست .

فاذا قضی الحكم الذکر قد حکم الكتاب على حکم الواقعة العظيمة باذن الله و هو الله کان على کل شیء قديراً(ص ۴۹)

و زمانی که ذکرالله بر چیزی حکمی کرد آن حکم همان حکم الهی است و خداوند بر هر چیزی قادر است

رد و قبول حضرت باب ، اراده الهی محسوب است .

يا قرءة العين قل انى انا النبء العظيم الذى قد كان فى ام الكتاب مذكوراً قل اختلفوا الكل فى وانى ما كنت مختلفاً على الباب بالحق على الحق و كفى بالله الحق شهيداً(ص ۴۹)

ای قرءة العين بگو من همان نباء عظیمی هستم که در قرآن (سوره نباء) ذکر گردیده بگو مردمان در من اختلاف کردند ولی عقیده من (حجه) در تو مختلف نشد و خداوند شاهد حقیقی است .

قل انى انا البيت قد كنت بالحق مرفوعاً(ص ۴۹)

ای باب بگو منم بیت الله الحرام حقیقی که بر پا شده است

کعبه خانه ظاهری خداوند است و بیت الله واقعی مظهر ظهور است که عرش خداوند است . بیت الله ظاهری منسوب به حق است . طبق اعتقادات بابی مظهر ظهور بیت الله است و بایان باید به آن توجه نمایند و بر همین مبنا در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند **انما القبلة لكم من يظهره الله متى ينقلب ، تنقلب . قبله شما من يظهر الله است ، به هر کجا توجه نمود شما به ان سمت توجه کنید .**

لذا حضرت بهاء الله می فرمایند من قبله شما هستم نماز به سوی من بگزارید و بعد از من به عرش من توجه کنید .

وانى انا المصباح فى المشكوة قد كنت بالله الحق على الحق مضياً(ص ۵۰)

منم چراغ در چراغدان که چراغ راستین الهیست .

که اشاره به آیات سوره نور است. اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

(نور ۳۵) یعنی: خدا نور آسمانها و زمین است مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می شود نزدیک است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد روشنی بر روی روشنی است خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند و این مثلها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی داناست. اشاره به مقام مظربیت دارد و اینکه نور خداوندی مثل خورشید همیشه تابان خواهد بود و مخالفت با آن نتیجه ای در بر نخواهد داشت

و انی انا النار فی النور علی نور الطور فی الارض السورۃ قد کنت حول النار مخفیاً (ص ۵۰)

منم آن آتشی که در دل نور پنهان است نوری که در طور درارض سرور در حول آتش است

اشاره به داستان حضرت موسی و آتش طور است چنانچه در قرآن آمده:

اذ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى. یعنی: هنگامی که آتشی دید پس به خانواده خود گفت درنگ کنید زیرا من آتشی دیدم امید که پاره ای از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم می فرمایند من همان ناری هستم که در دل نور مستتر است عدد نار ۲۵۱ است و عدد نور ۲۵۶ است و تفاوت این دو عدد ۵ است که مساوی باب است در زمان ظهور همه ناری هستند و اگر به باب ایمان بیاورند نار آنان به نور تبدیل می شود و منظور مبارک از اینکه نور و نار حول یکدیگر هستند این است

و انا نحن قد اوحينا على كل النبيين بالحق على سبيل هذا الذكر بالقسط الخالص و هو الله كان
بالعالمين محيطاً (ص ۵۰)

ما بر همه پیامبران گذشته بواسطه ذکر به عدل خالص وحی کردیم و خداوند بر عالمیان محیط است .

قائل کلام که بر حسب ظاهر حجه بن الحسن است می فرماید در گذشته نیز ما به همه انبیا و اولیاء وحی فرستادیم ما بارها گفتیم که منظور از حجه پسر امام عسکری نمی تواند باشد زیرا به امام در صورت بودنش صاحب وحی نبوده تا چه رسد باینکه به انبیای سلف وحی بفرستد و از طرفی هم وجود حجه بر فرض محال ۲۶۰ سال بعد از هجرت رسول اکرم بوده و ایشان چگونه در ایام انبیای بزرگ مثل موسی و عیسی وجود داشته که بتواند به آنان وحی بفرستد و نیز چگونه امام معمولی می تواند به انبیای بزرگ وحی کند زیرا امام در ظل انبیا هست نه بر عکس که انبیا در ظل امام باشند همانطور که گفتیم منظور حضرت نقطه اولی از ذکر حجه بن الحسن مشیت اولیه بوده است زیرا واسطه فیض در ان زمان طبق تصورات عامه مردم حجه بن الحسن بوده و از این منظر حضرت باب حقیقت او را تایید فرمودند نه وجود جسمانی او که اصلاً موجود نبود . انتهى

